راز آفرینش انسان

(از دیدگاه قرآن و حدیث)



تالیف: حمیده فتوحی اردکانی
با نظارت: دکتر محمد بیستونی

Secrets of Creation of Human-being Through Qur'an & tradition

بسم الله الرحمن الرحیم

راز آفرینش انسان

نویسنده:

حمیده فتوحی اردکانی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

راز آفرینش انسان (از دیدگاه قرآن و روایات)

مشخصات کتاب

سرشناسه : فتوحی اردکانی حمیده

عنوان و نام پدیدآور : راز آفرینش انسان (از دیدگاه قرآن و روایات =Secrets of Creation of human - being/ تالیف حمیده فتوحی اردکانی با نظارت محمد بیستونی

مشخصات نشر : قم : بیان جوان ، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : [۲۸۸] ص..م س ۱۰/۵ × ۱۴/۵؛

شابک : ۱۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۸۳۹۹-۵۵-۹:

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه ص [۲۷۹ - ۲۸۰]؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع : انسان -- آفرینش -- جنبه های قرآنی

موضوع : انسان -- آفرینش -- جنبه های مذهبی -- اسلام

موضوع : انسان -- آفرینش -- احادیث

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴.

شناسه افزوده : بیستونی محمد، ۱۳۳۷ -

رده بندی کنگره : BP۱۰۴/الف۸۱۵ف۲ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۴-۴۷۱۶۸

ص:۱

اشاره

اَلْاِهْداءِ

اِلی سَیِّدِنا وَ نَبِیِّنا مُحَمَّدٍ

رَسُولِ اللّهِ وَ خاتَمِ النَّبِیّینَ وَ اِلی مَوْلانا

وَ مَوْلَی الْمُوَحِّدینَ عَلِیٍّ اَمیرِ الْمُؤْمِنینَ وَ اِلی بِضْعَهِ

الْمُصْطَفی وَ بَهْجَهِ قَلْبِهِ سَیِّدَهِ نِساءِ الْعالَمینَ وَ اِلی سَیِّدَیْ

شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّهِ، السِبْطَیْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ اِلَی الْاَئِمَّهِ التِّسْعَهِ

الْمَعْصُومینَ الْمُکَرَّمینَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَیْنِ لاسِیَّما بَقِیَّهِ اللّهِ فِی الْاَرَضینَ وَ وارِثِ عُلُومِ

الْاَنْبیاءِ وَ الْمُرْسَلینَ، الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دابِرِالظَّلَمهِ وَ الْمُدَّخِرِ لِاِحْیاءِ الْفَرائِضِ وَ مَعالِمِ الدّینِ ،

الْحُجَّهِ بْنِ الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریفَ فَیا مُعِزَّ

الْاَوْلِیاءَوَیامُذِلَ الْاَعْداءِاَیُّهَاالسَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَیْنَ الْاَرْضِ وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا

وَ اَهْلَنَا الضُّرَّ فی غَیْبَتِکَ وَ فِراقِکَ وَ جِئْنا بِبِضاعَهٍ

مُزْجاهٍ مِنْ وِلائِکَ وَ مَحَبَّتِکَ فَاَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ مِنْ مَنِّکَ وَ

فَضْلِکَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا بِنَظْرَهِ رَحْمَهٍ مِنْکَ

اِنّا نَریکَ مِنَ الْمُحْسِنینَ

(۵)

تشکر و قدردانی

سپاس خدای تعالی را که یاریم داد تا بتوانم این کار تحقیقی را به پایان برسانم. از همه کسانی که مرا در این راه یاری کرده اند به خصوص خانواده، و اساتید راهنمایم آقایان: دکتر محمد بیستونی، حسین صحرایی اردکانی و سید اسماعیل شاکر اردکانی کمال تشکر و قدردانی را دارم.

حمیده فتوحی اردکانی

(۶)

ص:۵

متن تأییدیه حضرت آیت اللّه خزعلی مفسّر و حافظ کل قرآن کریم

بسم اللّه الرحمن الرحیم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته هایی نو نو پدید می آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسائل صنعتی و رسانه های بی سابقه خواسته ها مضاعف می شود و امروز با اختلاف تمدن ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان های گوناگون و خواسته های متنوع ظهور می یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خودساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

(۷)

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشـمند مفسـران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشـتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می کند. از مؤسـسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشـان خواسـتارم. به امیـد آنکه در مراحـل غیرتفسـیری هم از معارف اسـلامی درهای وسـیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع الثانی ۱۴۲۵

۲۱ خرداد ۱۳۸۳

ابوالقاسم خزعلی

(۸)

مقدمه

بحث در موضوع انسان و منشأ اولیه آن و هدف از خلقت آن از مباحث قابل توجهی بین محققین بوده و از زمان های دور و شاید از اولین روزهای پیدایش در جوامع بشری این موضوع مورد توجه و بحث بوده است که اساسا انسان چگونه بر روی زمین مستقر گردیده و با داشتن چه خصوصیاتی اعم از ذاتی و اکتسابی توانسته بر سایر موجودات برتری پیدا کند.

برای موجودی که فطرتا دارای حبّ ذات است، کاملاً طبیعی است که به خود پردازد و درصدد شناختن کمالات خویش و راه رسیدن به آن ها برآید. پس درک ضرورت شناختن خویش، نیازی به دلیل های پیچیده عقلی یا تعبّد ندارد. از این رو، غفلت از این حقیقت و سرگرم شدن به چیزهایی که به هیچ وجه در کمال و سعادت آدمی مؤثر نیست، امری است غیرطبیعی و انحراف آمیز و این امر است که باید علتش را جستجو کرد و راه سلامت و نجات از آن را شناخت.

مقدمه (۹)

همه تلاش های انسانی اعم از علمی و عملی، برای تأمین لذایذ و منافع و مصالح «انسان» انجام می گیرد. پس شناختن خود انسان و آغاز و انجام او و همچنین کمالاتی که ممکن است به آن ها نایل گردد، مقدم بر همه مسایل، بلکه بدون شناختن انسان و ارزش واقعیِ او، دیگربحث هاوتلاش هابیهوده وبی پایه است.

نگرش و نوع دید و هدف این تحقیق، برای حل مشکل و مسائلی است که در زمینه موضوع آفرینش انسان مطرح می باشد. بنابراین نوع تحقیق کاربردی می باشد.

راهبرد و جهت گیری کلّی در این تحقیق در سطح تحلیلی و گاهی توصیفی مسائل آفرینش انسان است.

راهکار و نوع فعالیت اجرایی در این تحقیق با استفاده از اطلاعات و منابع معتبری است که بدان ها دسترسی داشته ام و عمده منابع من از دو تفسیر جوان و بیان تألیف آقای دکتر محمّد بیستونی و نهج البلاغه می باشد. و ضمنا سعی شده است که مطالب غیرتفسیری هم خیلی ساده و قابل فهم برای جوانان باشد.

فصل اول

آدم در لغت و اصطلاح

آدم یا ابوالبشر، ابومحمّد، ابوالوری، معلّم الاسماء، صفی اللّه و خلیفه اللّه پدر همه مردمان و نخستین انسانی است که خداوند از خاک آفریده است.(۱) آدم در اصل کلمه ای عبری است به معنای خاکی یا سرخ رنگ و از «اَدَمَ» گرفته شده است، ولی ریشه اصلی آن در زبان عبری به درستی معلوم نیست. در میان کنعانیان قدیم، آدم به معنای انسان و نام خدای زمین، و در زبان عبری به معنای فرد گندمگون است. در پیامبر بودن او بین مفسّران بحث و اختلاف نظر است. در قرآن اشاره ای غیر صریح به پیامبری او هست: «خداوند آدم و نوح و

۱- ۵۹ / آل عِمران .

آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید».(۱)).(۲)

انسان در قرآن

انسان در قرآن ؛ از آن روی که مخاطب قرآن کریم است، یکی از محوری ترین موضوعات مطرح در قرآن می باشد، و از دو جهت بررسی می شود:

۱) آفرینش انسان: پی بردن به منشأ پیدایش انسان یکی از بغرنج ترین موضوعات تاریخ بشر بوده و امروزه شاهدیم که نظرات و نظریات گوناگونی در آن باره ارائه شده است.

امّا از نظرگاه قرآن کریم بحث از آفرینش انسان از دو جهت اهمیت بیشتری

۱- ۳۳ / آل عمران .

۲- دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی ؛ بهاءالدین خرمشاهی، ج ۱، ص ۲۲ .

دارد. نخست از لحاظ تاریخی تا معلوم شود منشأ نخستین انسان کجاست و دیگری کیفیت آفرینش نخستین انسان و نهایت چگونگی آفرینش انسانی که هم اکنون وجود دارد. به طور اجمال باید گفت در قرآن کریم نسل انسان های موجود، از آدم علیه السلام است.(۱) در قرآن ۱۷ بار سخن از آدم علیه السلام به میان آمده و هشت بار دیگر با عنوان «یا بَنی آدَم».

خبر از آفرینش خلیفه خدا در زمین، و پاسخ به سؤال فرشتگان

خداوند اراده کرد تا در زمین خلیفه و نماینده ای که حاکم زمین باشد قراردهد، چرا که خداوند همه چیز را برای انسان آفریده است.(۲) موقعیت و لیاقت انسان را

۱- دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی ؛ بهاءالدین خرمشاهی، ج ۲، ص ۳۰۵ .

۲- ۲۹ / بقره .

خبر از آفرینش خلیفه خدا در زمین، و پاسخ به سؤال فرشتگان (۱۳)

به گونه ای قرار داده تا بتواند به عنوان نماینده خدا در زمین باشد.

خداونـد قبل از آن که آدم علیه السـلام پـدر انسان ها را به عنوان نماینـده خـدا در زمین بیافریند، این موضوع بسـیار مهم را به فرشتگان خبرداد. فرشتگان با شنیدن این خبر سؤالی نمودند که ظاهری اعتراض گونه داشت و عرض کردند:

«پروردگارا! آیا کسی را در زمین قرار می دهی که :

۱ فساد را به راه می اندازد

۲ و خونریزی می کند

این مـا هستیم که تسبیـح و حمـد تو را به جـا می آوریم، بنابراین چرا این مقام را به انسان گنهکار می دهی نه به ما که پاک و معصوم هستیم؟»

خداوند در پاسخ به سؤال آن ها فرمود: «من حقایقی را

(۱۴) راز آفرینش انسان

می دانم که شما نمی دانید» .(۱)

خداونـد همه حقایق، اسـرار و نام های همه چیز (و اسـتعدادها و زمینه های رشـد و تکامل در همه ابعاد) را به آدم علیه السـلام آموخت. و آدم علیه السلام همه آن ها را شناخت .

آن گاه خداوند آن حقایق و اسرار را به فرشتگان عرضه کرد و در معرض نمایش آن ها قرارداد و به آن ها فرمود: «اگر راست می گوییـد که لیاقت نماینـدگی خـدا را داریـد، نام این ها را به من خبر دهید، و اسـتعداد و شایسـتگی خود را برای نمایندگی خدا در زمین، نشان دهید».

خبر از آفرینش خلیفه خدا در زمین، و پاسخ به سؤال فرشتگان (۱۵)

فرشـتگان (دریافتنـد که لیاقت و شایسـتگی، تنها با عبادت و تسبیـح و حمـد به دست نمی آیـد، بلکه علم و آگاهی پایه اصـلی لیاقت است از این رو) با عذرخواهی

ص:۱۵

۱- ۳۰ / بقره .

به خدا عرض کردند: «خدایا! تو پاک و منزّه هستی، ما چیزی جز آن چه تو به ما آموخته ای نمی دانیم، تو دانا و حکیم می باشی». (۱)

به این ترتیب فرشتگان که به لیاقت و برتری آدم علیه السلام نسبت به خود پی برده و پاسخ سؤال خود را قانع کننده یافتند، به عذرخواهی پرداخته، و دریافتند که خداوند می خواهد موجودی به نام آدم علیه السلام بیافریند که سمبل رشد و تکامل، و گل سرسبد موجودات است، و ساختار وجودی او به گونه ای آفریده شده که لایق مقام نمایندگی خدا است(۲)

۱- ۳۲ / بقره .

۲- قصّه های قرآن؛ محمد محمّدی اشتهاردی ؛ ص ۱۴ .

شگفتی آفرینش انسان در نهج البلاغه

«ای انسان! ای آفریـده راست قامت، ای پدیده نگاهداری شده در تاریکی های رحم های مادران و قرارداده شده در پرده های تو در تو! آغاز آفرینش تو از گِل و لای بود، و سپس در جایگاه آرامی نهاده شدی تا زمانی مشخصّ و سرآمدی تعیین شده. و آن گاه که در شکم مادرت حرکت می کردی، نه دعوتی را می توانستی پاسخ دهی، و نه صدایی را می شنیدی سپس تو را از قرارگاهت بیرون کردنـد و به خانه ای آوردنـد که آن را ندیـده بودی و راه هـای سودش را نمی دانستی، سـپس چه تو را در مکیدن شیر، از پستان مادر هدایت کرد؟ و به هنگام نیاز جایگاه های طلب کردن و خواستن را به تو شناساند؟ هرگز، آن کس که در توصـیف پدیـده ای با شـکل و انـدازه و ابزار مشـخص درمانـده باشد بدون تردید از وصف پروردگارش ناتوان تر و از شناخت

شگفتی آفرینش انسان در نهج البلاغه (۱۷)

ص:۱۷

خدا با حدّ و مرز پدیده ها دورتر است. (۱)

«...سپس خداوند بزرگ، خاکی از قسمت های گوناگون زمین، از قسمت های سخت و نرم، شور و شیرین، گِردآورد، آب بر آن افزود تا گِلی خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چسبناک گردید، که از آن، اندامی شایسته، و عضوهایی جدا و به یکدیگر پیوسته آفرید، آن را خشکانید تا محکم شد، خشکاندن را ادامه داد تا سخت شد تا زمانی معین و سرانجامی مشخص، اندام انسان کامل گردید. آن گاه از روحی که آفرید در آن دمید تا به صورت انسانی زنده درآمد، دارای نیروی شایسته اندیشه، که وی را به تلاش اندازد و دارای افکاری که در دیگر موجودات، تصرّف نماید. به انسان اعضا و جوارحی بخشید، که در خدمت او

(۱۸) راز آفرینش انسان

۱- نهج البلاغه ترجمه دشتی، خطبه ۱۶۳ ص ۳۰۹ .

باشند، و ابزاری عطا فرمود، که آن ها را در زندگی به کارگیرد. قدرت تشخیص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشایی و بویایی و وسیله تشخیص رنگ ها و اجناس مختلف در اختیار او قرارداد. انسان را مخلوطی از رنگ های گوناگون، و چیزهای همانند و سازگار، و نیروهای متضاد، و مزاج های گوناگون، گرمی، سردی، تری و خشکی، قرارداد. سپس از فرشتگان خواست تا آنچه در عُهده دارند انجام دهند و عَهدی را که پذیرفته اند وفا کنند، اینگونه که بر آدم سجده کنند و او را بزرگ بشمارند، و فرمود: «بر آدم سجده کنید پس فرشتگان همه سجده کردند جز شیطان» (1)غرور و خودبزرگ بینی او را گرفت و شقاوت و بدی بر او غلبه کرد، و به آفرینش خود از آتش افتخار نمود، و

۱- ۳۴ / بقره .

آفرینش انسان از خاک را پَست شمرد...

خداونـد برای سـزاوار بودن شـیطان به خشم الهی، و برای کامل شـدن آزمایش، و تحقق وعـده ها به او مهلت داد و فرمود: «تا روز رستاخیز مهلت داده شده ای».

سپس خداوند آدم را در خانه ای مسـکن داد که زندگی در آن گوارا بود. جایگاه او را أمن و أمان بخشید و او را از شیطان و دشمنی او ترساند.

پس شـیطان او را فریب داد، بـدان علّت که از زنـدگی آدم در بهشت و هم نشـینی او بـا نیکان حسادت ورزیـد. پس آدم علیه السـلام یقین را به تردید، و عزمِ اسـتوار را به گفته های ناپایدار شـیطان فروخت و شادی خود را به ترس تبدیل کرد، که فریب خوردن برای او پشیمانی آورد. آن گاه خدای سبحان دَرِ توبه را بر روی آدم گشود و کلمه رحمت بر زبان او جاری ساخت و به او وعده بازگشت به بهشت را داد. آن گاه آدم را به زمین خانه آزمایش ها و مشکلات، فرود آورد، تا ازدواج کند و

فرزندانی پدید آورد، و خدای سبحان از فرزندان او پیامبرانی برگزید».(۱)

«... مگر انسان، همان نطفه و خون نیم بند نیست که خدا او را در تاریکی های رَحِم و غلاف های تو در تو، پدید آورد؟ تا به صورت جنین درآمد، سپس کودکی شیرخوار شد، بزرگتر و بزرگتر شده تا نوجوانی رسیده گردید، سپس او را دلی فراگیر و زبانی گویا، و چشمی بینا عطا فرمود تا عبرت ها را درک کند، و از بدی ها بپرهیزد و آن گاه که جوانی در حدّ کمال رسید، و بر پای خویش استوار ماند، گردن کشی آغاز کرد، و روی از خدا گرداند، و در بیراهه گام نهاد، در هواپرستی غرق شد، و برای به دست آوردن لذّت های دنیا تلاش فراوان کرد، و سرمست شادمانی دنیا شد، هرگز نمی پندارد مصیبتی پیش آید !

۱- نهج البلاغه ترجمه دشتی، خ ۱، ص ۳۷ .

و بر اسـاس تقوا فروتنی نـدارد، ناگهـان سـرمست و مغرور در این آزمـایش چنـد روزه، مرگ او را می ربایـد، او را که در دلِ بـدبختی هـا، انـدکی زنـدگی کرده و آنچه را که از دست داده عوضـی به دست نیاورده است، و آنچه از واجبات را که ترک کرد، قضایش را به جا نیاورد، که درد مرگ او را فراگرفت، روزها در حیرت و سـرگردانی، و شب ها با بیـداری و نگرانی می گذرانند». (۱)

«علّت تفاوت های میان مردم، گوناگونی سـرشت آنان است ؛ زیرا آدمیان در آغاز، ترکیبی از خاک شور و شـیرین، سـخت و نرم، بودند، پس آنان به میزان درک بودن خاکشان با هم نزدیک و به اندازه دوری آن از هم دور و متفاوتند.

یکی زیباروی و کم خرد، دیگری بلند قامت و کم همّت، یکی زشت روی و

۱- نهج البلاغه ترجمه دشتی، خ ۸۳، ص ۱۳۹ .

نیکوکـار، دیگری کوتاه قامت و خوش فکر، یکی پاک سرشت و بـداخلاق، دیگری خوش قلب و آشـفته عقل، و آن دیگری سخنوری دل آگاه است». (۱)

موضوع آفرینش انسان

در آیات پیش سـخن از حیات و مرگ و آفرینش دگرباره در آسـتانه رستاخیز برای حسابرسی و پاداش و کیفر بود و اینک در این آیات قرآن به آفرینش انسان پرداخته و در این مورد می فرماید:

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ

و ما انسان را از خاک خشکیده ای که به هنگام برخورد با چیزی صدا می دهد آفریدیم.

موضوع آفرینش انسان (۲۳)

۱- نهج البلاغه ترجمه دشتی خ ۲۳۴ ص ۴۷۱ .

این دیدگاه بیشتر مفسران از جمله «اِبْن عبّاس» در تفسیر آیه است، امّا به باور «ضَحّاک» منظور این است که خدا انسان را از خاکی خشکك که به ریگ مخلوط بود پدید آورد.

و به باور «مُجاهِد» و «کَسائی» منظور این است که: خدا انسان را از خاکی بدبو آفرید.

مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ.

از گل تیره رنگ و متغیّر که بسان ذوب طلا ـ و نقره به قالب ریخته شود، درست همان گونه صورت آدم آفریده شد. «اِبْن عبّاس» می گوید: منظور این است که از خاك مربوط آفریده شد.

و از دیدگاه «سیبَوَیه» از خاك مصوّر.

(۲۴) راز آفرینش انسان

ص:۲۴

فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ:(۱)

پس هنگامی که آن را [توازن بخشیدم و] درست کردم و از روح خود در [کالبد] او دمیدم، در برابرش به سجده درآیید.

در آیه مورد بحث می افزاید:

فَإِذا سَوَّیْتُهُ

پس هنگامی که آفرینش او تمام شد و کامل گردید...به باور پاره ای هنگامی که چهره اش را توازن بخشیدم...

وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی

و از روح خود در کالبد آن دمیدم...

موضوع آفرینش انسان (۲۵)

ص:۲۵

۱- ۲۹ / حجر .

در آیه شریفه روح انسان را به ذات پاک خود اضافه می کند و از روح خود عنوان می سازد، که این بیان به منظور نشان دادن مقام والا و موقعیت شکوهبار انسان است.

«فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ: آن گاه در برابرش به سجده درآیید».

«فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ:(1) پس فرشتگان [به فرمان خدا] یکسره [در برابر او] سجده کردند».

در آیه مورد بحث می فرماید:

«فَسَجَدَ الْمَلائِکَهُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ:پس فرشتگان به فرمان خدا یکسره در برابر او به سجده درآمدند».

۱- ۳۰ / حجر .

«سیبَوَیه» در تفسیر آیه می گوید: در این آیه دو تأکید آمده است تا موضوع را بهتر و قوی تر بیان کند.

امّا «مُبَرَّد» بر آن است که یک تأکید آمده است و واژه «اَجْمَعُونَ» بیانگر گرد آمدن آنان در سجده است.

و «زَجّاج» می گوید: دیدگاه نخست بهتر است؛ چرا که واژه «اَجْمَعُونَ» حال نیست.

«إِلاّ إِبْلِیسَ أَبی أَنْ یَکُونَ مَعَ السّاجِدِینَ:(۱) جز ابلیس که سر باز زد از این که با سجده کنندگان باشد» .

در ادامه سخن در این مورد می افزاید:

۱- ۳۱ / حجر .

و تنها ابلیس خودداری ورزید و سر باز زد که به همراه سجده کنندگان باشد و به احترام آدم در برابر بارگاه خدا و در آستانه او سر به سجده گذارد.

یادآوری می گردد که در مورد ماهیت «اِبلیس» که از فرشتگان بود یا از جنّیان، در سوره بَقَره دیدگاه ها را آوردیم و دیگر نیازی به تکرار بحث نیست.(۱)

«قالَ یا إِبْلِیسُ ما لَکَ أَلاّ تَکُونَ مَعَ السّاجِدِینَ:(۲) [خدا] فرمود: ای ابلیس، تو را چه شده است که از سجده کنندگان نیستی؟»

«زَجّاج» می گوید منظور این است که: چه چیز تو را از این که سجده کنی باز داشت؟

با این بیان خدا او را مورد اهانت و بازخواست قرار داد و تحقیر فرمود،

(۲۸) راز آفرینش انسان

۱- ۳۰ ۳۸ / بقره .

۲- ۳۲ / حجر .

درست همان گونه که در آیه دیگری در مورد دوزخیان تیره بخت می فرماید: قالَ اخْسَئُوا فیها وَ لا تُکَلِّمُونِ.(1)

بروید و در آن شعله های سرکش آتش گم شوید و با من سخن مگویید!

به بـاور «زَجّـاج» این گفتار را پاره ای از فرسـتادگان خـدا به ابلیس گفتنـد، نه خود او، چرا که ذات پاک او به هنگامه تکلیف موجودات مکلّف، با آنان جز به وسیله واسطه سخن نمی گوید.

«قالَ لَمْ أَکُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ:(2)

گفت: من چنین نیستم که برای بشری که تو او را از گلی خشک [برگرفته و] از لجنی سیاه و بویناک آفریده ای سجده کنم» .

موضوع آفرینش انسان (29)

1- 108 / مؤمنون .

2- 33 / حجر .

«قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجِیمٌ:(1) [خدا] فرمود: پس از این [جایگاه و موقعیت[بیرون رو که تو رانده شده ای» .

و آن موجود سرکش و پرغرور، با گستاخی شرم آوری پاسخ داد: پروردگارا، زیبنده من نیست که در برابر انسانی که او را از گل خشک و بدبو و دگرگون شده ای آفریده ای، سر سجده فرود آورم؛ چرا که من از او برترم و شرافت من بیشتر است .

و بدین سان با گرفتار آمدن به دام غرور و غفلت، از یاد برد که شرافت و برتری و ملاک و معیار عظمت و کرامت و کمال به اندیشه و عقیده و عملکرد شایسته و عادلانه و خداپسندانه است و نه به اصل و ریشه و ارزش های ظاهری.

۱- ۳۴ / حجر .

و به خاطر گرفتار آمدن به این سرکشی و غرور بود که از موقعیت و جایگاه خویش سقوط کرد و پیام آمد که:

قالَ فَاخْرُجْ مِنْها فَإِنَّکَ رَجِیمٌ.

اینک که چنین است از بهشت پرطراوت و زیبا بیرون شو؛ چرا که تو رانده شده بارگاه خدا هستی.

«اَبومُسْلم» می گوید: منظور این است که اینک که چنین گستاخی کردی از آسمان بیرون رو.

و به باور برخی دیگر، منظور این است که شیطان بدین وسیله از زمین خارج گردد و در دریاها زندگی کند و از آن پس ورود او به زمین بسان ورود دزد در جای ممنوع است.

«جُبّائی» بر آن است که واژه «رَجیم» به مفهوم سنگسار شده است و منظور

موضوع آفرینش انسان (۳۱)

آیه این است که: هان ای شـیطان! اگر دگرباره بخواهی به آسمان باز گردی، به وسیله شهاب هایی که شیطان ها به وسیله آنها هدف قرار می گیرند، سنگسار خواهی شد. (1)

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ طینٍ :(2) و بی گمان، ما انسان را از چکیده ای از گلی تیره آفریدیم».

«ثُمَ جَعَلْناهُ نُطْفَهً فِی قَرارٍمَکینٍ»(3)

آنگاه او را [به صورت] نطفه ای در جایگاهی استوار قرار دادیم.

«ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَهَ عَلَقَهً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَهَ مُضْغَهً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَهَ عِظاماً

(۳۲) راز آفرینش انسان

۱- تفسیر بیان، ج ۱۴، ص ۴۸ تا ۵۴ ..

۲- ۱۲ / مؤمنون .

۳- ۱۳ / مؤمنون .

فَکَسوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ اَحْسَنُ الْخالِقینَ»(۱)

سپس آن نطفه را به صورت خون بسته ای درآوردیم؛ و از پی آن، آن خون بسته را به صورت پاره گوشتی پدیدار ساختیم؛ و در مرحله بعد، آن پاره گوشت را استخوانهایی گردانیدیم؛ پس از آن،بر آن استخوانها گوشتی فروپوشاندیم؛ و سرانجام [با دمیدن روح] او را به صورت آفریده ای دیگر پدید آوردیم؛ پس با برکت [و خجسته]است آن خدایی که نیکوترین آفرینندگان است.

«سُلالَه»: خلاصه و عصاره ای است که از چیزی برگزیده و گرفته می شود.

«نُطفه»: در اصل به مفهوم آب اندک است و گاه به آب بسیار گفته می شود.

«قَرارمَکین»:«جایگاه استوار»و«قرارگاه امن»که دراینجامنظور«رَحِم» می باشد.

موضوع آفرینش انسان (۳۳)

ص:۳۳

۱- ۱۴ / مؤمنون .

روح چیست ؟

«وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی وَ ما اُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاّ قَلیلًا:(۱) از تو درباره « روح » سؤال می کنند ، بگو : روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است؟» .

مفسران بزرگ در گذشته و حال پیرامون معنی روح و تفسیر این آیه سخن بسیار گفته اند و ما نخست به معنی روح در لغت ، سپس به موارد استعمال آن در قرآن و بعد به تفسیر آیه و روایاتی که در این زمینه وارد شده است می پردازیم :

۱ « رُوح » ازنظر لغت در اصل به معنی « نَفس » و « دویدن » است ، بعضی تصریح کرده اند که روح و ریح (باد) هر دو از یک معنی مشتق شده است و اگر

۱- ۸۵ / اسرا .

روح انسان که گوهر مستقل مجردی است به این نام نامیده شده به خاطر آن است که از نظر تحرک و حیات آفرینی و ناپیدا بودن همچون نفس و باد است ، این از نظر معنی لغوی .

۲ موارد استعمال آن در قرآن بسیار متنوع است :

گاهی به معنی روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می کرده ، مانند آیه **۲۵۳** / بقره « وَ اٰتَیْنا عیسَی بْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ وَ اَیَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ : ما دلایل روشن در اختیار عیسی بن مریم قراردادیم و او را با روح القُدُس تقویت نموده ایم » .

گاه به نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تقویت می کند اطلاق شده ، مانند آیه **۲۲** / مجادله « اُولٰئِکَ کَتَبَ فی قُلُوبِهِمُ الْاِیمانَ وَ اَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ : آن هاکسانی هستندکه خدا ایمان را در قلبشان نوشته و به روح الهی تأییدشان کرده است » .

روح چیست ؟ (۳۵)

ص:۳۵

زمانی به معنی « فرشته مخصوص وحی » آمده و با عنوان « اَمین » توصیف شده ، مانند ۱۹۳ و ۱۹۴ / شعراء « نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمینُ عَلی قَلْبِکَ لِتَکُونَ مِنَ الْمُنْذِرینَ: این قرآن را رُوحُ الْاَمینْ برقلب تونازل کرد تاازانذارکنندگان باشی ».

و گاه به معنی فرشته بزرگی از فرشتگان خاص خدا یا مخلوقی برتر از فرشتگان آمده ، مانند « تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ فیها بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ: (۱)در شب قدر فرشتگان و روح، به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می شوند » و در (۳۸/نبأ)نیزمی خوانیم:« یَوْمَ یَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلائِکَةُ صَفّا: در روز رستاخیز روح و فرشتگان در یک صف قیام می کنند » .

و گاه به معنی قرآن یا وحی آسمانی آمده است مانند « وَ کَذلِکَ اَوْحَیْنا اِلَیْکَ

۱- ۴ / قدر .

رُوحا مِنْ اَمْرِنا : (۱) این گونه وحی به سوی تو فرستادیم ، روحی که از فرمان ما است » .

و بالاـخره زمـانی هم به معنی روح انسـانی آمـده است ، چنـان که در آیات آفرینش آدم می خوانیم : « ثُمَّ سَوّاهُ وَ نَفَـخَ فیهِ مِنْ رُوحِهِ: (۲) سپس آدم را نظام بخشید و از روح خود در آن دمید ».

و هم چنین « فَاِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ : (۳) هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روحم در او دمیدم برای او سجده کنید » .

روح چیست ؟ (۳۷)

۱- ۵۲ / شوری .

۲- ۹ / سجده .

۳- ۲۹ / حجر .

۱۳اکنون سخن در این است که منظور از روح در آیه مورد بحث چیست ؟ این کدام روح است که جمعی کنجکاو ازآن سؤال کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ آن ها فرمود : « روح از امر پروردگار من است و شما جز دانش کمی ندارید ؟ » .

از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می شود که پرسش کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤال کردند ، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می سازد و برترین شرف ما است و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می گیرد و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خودقرار می دهیم ، اسرار علوم را می شکافیم و به اعماق موجودات راه می یابیم ، می خواستند بدانند حقیقت این اعجوبه عالم آفرینش چیست ؟

و از آن جا که روح ، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیراز اصول حاکم برماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آن است، پیامبر صلی الله علیه و آله

مأمور می شود در یک جمله کوتاه و پرمعنی بگوید : « روح ، از عالم امر است یعنی خلقتی اسرارآمیز دارد » .

سپس برای این که از این پاسخ تعجب نکنند ، اضافه می کند ، بهره شما از علم و دانش بسیار کم و ناچیز است ، بنابراین چه جای شگفتی که رازهای روح را نشناسید ، هرچند از همه چیز به شما نزدیک تر است ؟

در تفسیر عیاشی از امام باقر و امام صادق چنین نقل شده که در تفسیر آیه « یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ » فرمود : « اِنَّما الرُّوحُ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِه ، لَهُ بَصِیرٌ وَ قُوَّهٌ وَ تَأْییدٌ ، یَجْعَلُهُ فی قُلُوبِ الرُّسُلِ وَالْمُؤْمِنینَ : روح از مخلوقات خداوند است بینایی و قدرت و قوت دارد ، خدا آن را در دل های پیغمبران و مؤمنان قرار

روح چیست ؟ (۳۹)

می دهد » .(۱)

در حدیث دیگری از یکی از آن دو امام بزرگوار نقل شده که فرمود : « هِیَ مِنَ الْمَلَکُوتِ مِنَ الْقُدْرَهِ : روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است » (۲)

«وَ اِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ اِنّی خالِقٌ بَشَرا مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ :(۳)به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشر را از گِل خشکیده ای که از گِل بدبویی گرفته شده بود خلق می کنم» .

(۴۰) راز آفرینش انسان

«فَاِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِدینَ:(۴) هنگامی که کار آن

۱- تفسیر جوان، ج ۱۲، ص ۱۴۷ به نقل از « نورالثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۲۱۶ .

۲- تفسیر جوان، ج ۱۲، ص ۱۴۷ به نقل از « سنن ابن ماجه » ، جلد ۲ ، صفحه ۱۴۴۳ .

۳- ۲۸ / حجر .

۴- ۲۹ / حجر .

را به پایان رسانیدم و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم همگی برای او سجده کنید».

« گِل تیره » و « روح خدا »

جالب این که از این آیه به خوبی استفاده می شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده که یکی در حدّ اعلای عظمت و دیگری ظاهرا در حدّ ادنی از نظر ارزش .

جنبه مادی انسان را گِل بدبوی تیره رنگ (لجن) تشکیل می دهد و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است .

البته خدا نه جسم دارد و نه روح و اضافه روح به خدا به اصطلاح « اضافه تشریفی »است و دلیل بر این است که روحی بسیار پرعظمت در کالبد انسان دمیده

شده ، همان گونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش « بَیْتُ اللّه ِ » می خوانند و ماه

مبارک رمضان را به خاطر برکتش « شَهْرُ اللّه ِ » (ماه خدا) می نامند و همین دلیل قوس صعودی این انسان آن قدر بالا است که به جایی می رسد که جز خدا نبیند و قوس نزولیش آن قدر پایین است که از چهارپایان هم پایین تر خواهد شد « بَلْ هُمْ اَضَلُّ » و این فاصله زیاد میان « قوس صعودی » و « نزولی » خود دلیل بر اهمیت فوق العاده این مخلوق است .

«فَسَجَدَ الْمَلائِكَهُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ:(۱) فرشتگان همگی و بدون استثناء سجده کردند» .

«اِلّا اِبْلیسَ اَبی اَنْ یَكُونَ مَعَ السّاجِدینَ:(۲) جز ابلیس که ابا کرد از این که باسجده کنندگان باشد» .

۱ ۳۰ / حجر .

۲ ۳۱ / حجر .

«قالَ يا اِبْلیسُ مالَکَ اَلاّ تَکُونَ مَعَ السّاجِدینَ:(1) (خداوند) فرمود : ای ابلیس چرا با سجده کنندگان نیستی» .

«قالَ لَمْ اَکُنْ لِاَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسْنُونٍ:(2) گفت : من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده ای که از گِل بدبویی گرفته شده است آفریده ای سجده نخواهم کرد» .

«گِل تیره» و «روح خدا» (۴۳)

ص:۴۳

۱- ۳۲ / حجر .

۲- ۳۳ / حجر .

فصل دوم

مقدمه

انسـان از جهـات مختلف، موضوع علوم گونـاگون قرار می گیرد: روان شناسـی، جـامعه شناسـی، تاریـخ، اخلاـق، طب و حتی فیزیولوژی و بیولوژی، علومی هستند که هر یک، وجود انسان را از نظر خاصی مورد بحث قرار می دهد. ما در این جا به بحث درباره انسان می پردازیم از این نظر که انسان موجودی است کمال پذیر: و درباره کمال نهایی و راه رسـیدن به آن گفتگو می کنیم و می کوشـیم از راه تأمل در وجود خویش و یافتن عواملی که در فطرت ما برای سـیر و وصول به هدف اصلی نهاده شده است، و شـناختن کشـش هـایی که به سوی آرمـان های بلنـد انسانی وجود دارد، و هم چنین روابطی که وجود ما را با دیگران می پیوندد و به ما امکان می دهد که با استفاده از آن ها و کوشش در راه تحکیم و تقویت آن ها خود را

نیرومنـدتر و برای ترقی و تکامـل آمـاده تر سـازیم، راه بهره برداری هرچـه بیشـتر و هرچه بهـتر از نیروهـای درونی و امکانـات بیرونی را برای رسـیدن به کمـال و سـعادت حقیقی بشناسـیم ؛ که به یـاری خـدای متعـال، گامی در راه تکامل خود و دیگران برداریم.

بنابراین، موضوع بحث عبارت است از «انسان از این نظر که موجودی است کمال پـذیر». و هـدف و فایـده آن عبارت است از «شـناختن کمال حقیقی و راه رسـیدن به آن». و اسـلوب آن عبارت است از «بررسیِ بینش های درونیِ خویش برای بازشناختن خواست ها و کشـش هایی که در وجود ما برای کمال نهاده شـده، و عواملی که ما را در راه رسـیدن به آن کمک می کند، و راهنمایان و موانع رسیدن

مقدمه (۴۵)

به تکامل را معرفی می کنیم». (1)و برای اثبات مطلب سعی شده بیشتر از آیات قرآن و دلایل ساده عقلی با استفاده از منابع معتبر و سطح فهم عموم استفاده کنم .

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان)

«وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثیرا مِنَ الْجِنِّ وَ الاْءِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ اَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ ءَاذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها اوُلآئِکَ کَالْأَنْعمِ بَلْ هُمْ اَضَلُّ اوُلآئِکَ هُمُ الْغفِلُونَ:(2) به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ

آفریدیم ، آن ها دل ها (عقل ها)یی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و

۱- خودشناسی برای خودسازی ؛ محمد تقی مصباح یزدی ؛ ۷ و ۸ .

۲- ۱۷۹ / اعراف .

چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوش هایی دارند که با آن نمی شنوند ، آن ها همچون چهارپایانند ، بلکه گمراه تر اینان همانا غافلانند (زیرا با این که همه گونه امکانات هدایت دارند بازهم گمراهند)» .

« ذَرَأْنا » ازمادّه « ذَرْء » (بر وزن زرع) در این جا به معنی خلقت و آفرینش است ، ولی در اصل به معنی پراکنده ساختن و منتشر نمودن آمده ، چنان که در قرآن می خوانیم « تَذْرُوهُ الرِّیاحُ : بادها آن را پراکنده می کنند » (۴۵ / کهف) و از آن جا که آفرینش موجودات موجب انتشار و پراکندگی آن ها در روی زمین می گردد ، این کلمه به معنی خلقت آفرینش نیز آمده است .

و در هر حال اشکال مهمی که در این جا پیش می آید این است که چگونه خداوند می فرماید : « ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم » ، مگر نه این

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۴۷)

است که در جای دیگر می خوانیم « وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الاْنْسَ اِلاّـ لِیَعْبُدُونِ » (۱) که مطابق آن همه جن و انس تنها برای پرستش خدا و ترقی و تکامل و سعادت آفریده شده اند ، به علاوه این تعبیر بوی جبر در آفرینش و خلقت می دهد و به همین جهت بعضی از طرفداران مکتب جبر همچون « فخر رازی » برای اثبات مذهب خود با آن استدلال کرده اند .

ولی اگر آیات قرآن را کنار هم قرار داده مورد بررسی قرار دهیم و گرفتار استنباط های سطحی و زودگذر نشویم ، پاسخ این سؤال ، هم در خود آیه نهفته شده و در آیات دیگر به وضوح دیده می شود به طوری که محلّی برای سوء استفاده افراد باقی نمی گذارد .

۱- ۵۶ / ذاریات .

زیرا اولاً : این تعبیر درست به آن می ماند که شخص نجار بگوید قسمت زیادی از این چوب هایی را که فراهم ساخته ام برای تهیه درهای زیبا است و قسمت زیاد دیگری برای سوزاندن و افروختن آتش ، چوب هایی که صاف و محکم و سالمند در قسمت اول مصرف می کنم و چوب های ناصاف و بدقواره و سست و تکه پاره را در قسمت دوم ، در حقیقت نجار دو گونه هدف دارد ، یکی هدف اصلی و دیگری هدف تبعی ، هدف اصلی او ساختن در و پیکر و ابزار خوب است و تمام کوشش و تلاش او را در همین راه مصرف می شود ، ولی هنگامی که ببیند چوبی به درد این کار نمی خورد ، ناچار آن را برای سوزاندن کنار می گذارد ، این هدف تبعی است نه اصلی .

تنها تفاوتی که این مثال با مورد بحث ما دارد این است که تفاوت چوب ها با یکدیگر اختیاری نیست ، ولی تفاوت انسان ها بستگی به اعمال خودشان دارد و .

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۴۹)

ص:۴۹

در اختیار خود آن ها است

بهترین گواه برای این سخن صفاتی است که برای گروه جهنمیّان و بهشتیان در آیه فوق می خوانیم که نشان می دهد اعمال خودشان سرچشمه این گروه بندی می باشد .

و به تعبیر دیگر خداوند طبق صریح آیات مختلف قرآن همه را پاک آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار همگی گذاشته است ولی گروهی با اعمال خویش خود را نامزد دوزخ می کنند و سرانجامشان شوم و تاریک است و گروهی با اعمال خود ، خود را نامزد بهشت می سازند و عاقبت کارشان خوشبختی و سعادت است .

سپس صفات گروه دوزخی را در سه جمله خلاصه می کند : نخست این که « آن ها قلب هایی دارند که باآن درک و اندیشه نمی کنند »(لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها) .

(۵۰) راز آفرینش انسان

قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و فکر و نیروی عقل است یعنی با این که استعداد تفکر دارند و همچون بهائم و چهارپایان فاقد شعور نیستند در عین حال از این وسیله سعادت بهره نمی گیرند و فکر نمی کنند ، در عوامل و نتایج حوادث اندیشه نمی نمایند و این وسیله بزرگ رهایی از چنگال هر گونه بدبختی را بلااستفاده در گوشه ای از وجودشان رها می سازند .

دیگر این که « چشم های روشن و حقیقت بین دارند اما با آن ها چهره حقایق را نمی نگرندوهمچون نابینایان ازکنارآن هامی گذرند » (وَلَهُمْ اَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها).

سوم این که « با داشتن گوش سالم ، سخنان حق را نمی شنوند » و همچون کران خودرااز شنیدن حرف حق محروم می سازند (وَ لَهُمْ ءَاذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها) .

« این ها در حقیقت همچون چهارپایانند » چرا که امتیاز آدمی از چهارپایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنوا است که متأسفانه آن ها

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۵۱)

همه را از دست داده اند (اوُلآئِکَ کَالْاَنْعمِ) .

« بلکه آن ها از چهارپایان گمراه تر و پست تر می باشند » (بَلْ هُمْ اَضَلُّ) .

چراکه چهارپایان دارای این استعدادها و امکانات نیستند ، ولی آنها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه گونه ترقی و تکامل را دارند ، اما بر اثر هوا پرستی و گرایش به پستی ها این استعدادها را بلااستفاده می گذارند و بدبختی بزرگ آنان از همین جا آغاز می گردد .

« آن ها افراد غافل و بی خبری هستند » و به همین جهت در بیراهه های زندگی سرگردانند (اوُلآئِکَ هُمُ الْغفِلُونَ) .

چشمه آب حیات کنار دستشان است ، ولی از تشنگی فریاد می کشند ، درهای سعادت در برابر رویشان باز است ، اما حتی به آن نگاه نمی کنند .

از آن چه در بالا گفته شد روشن می شود که آن ها با دست خود وسایل

بـدبختی خویش را فراهم می سازنـد و نعمت هـای گرانبهـای « عقـل » و « چشم » و « گوش » را به هـدر می دهنـد، نه این که خداوند اجبارا آن ها را در صف دوزخیان قرار داده باشد.(۱)

«وَعَـدَ اللّهُ الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِنـاتِ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَـا الْأَنْهـارُ خالِدینَ فیهـا وَ مَسـاکِنَ طَیِّبَهً فیجَنّاتِ عَـدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ اَکْبَرُذلِکَ هُوَالْفَوْزُ الْعَظیمُ:(۲) خداوند به مردان و زنان باایمان باغ هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر (درختان) آن ها جاری هستند، جاودانه در آن خواهنـد مانـد و مسـکن های پاکیزه ای در بهشت های عدن (نصـیب آن ها ساخته) و رضا (و خشنودی) خدا (از همه این ها) برتر است و پیروزی بزرگ همین است» .

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۵۳)

ص:۵۳

۱- تفسیر جوان، ج ۷، ص ۱۳ تا ۱۶ .

۲- ۷۲ / توبه .

«عَدْن» در لغت به معنای اقامت و بقاء در یک مکان است و لذا به « مَعْدِن » که جایگاه بقای مواد خاصی است ، این کلمه اطلاق می شود ، بنابراین مفهوم « عَدْن » با خلود شباهت دارد ، ولی از آن جا که در جمله قبل به مسأله خلود اشاره شده چنین استفاده می شود که جنّات عدن ، محل خاصی از بهشت پروردگار است که بر سایر باغ های بهشت امتیاز دارد .

در احادیث اسلامی و کلمات مفسران این امتیاز به اَشکال مختلف بیان شده است ، در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آمده که فرمود : « عَدْنٌ دارُ اللّهِ الَّتی لَمْ تَرَها عَیْنٌ وَ لَمْ یَخْطُرْ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ ، لا یَسْکُنُها غَیْرُ ثَلاثَهٍ النَّبِیّینَ وَ الصِّدّیقینَ وَ الشُّهَداءِ : عدن آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آن را ندیده و به فکر کسی خطور نکرده و تنها سه گروه در آن ساکن می شوند ؛ پیامبران ،

(۵۴) راز آفرینش انسان

ص:۵۴

صدّیقان (آن ها که پیامبران را تصدیق و از آن ها حمایت کردند) و شهیدان » (۱)

درکتاب « خصال » از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: « مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَحْیا حَیاتی وَ یَمُوتُ مَماتی وَ یَسْکُنُ جَنَّتِی الَّتی واعَدَنِیَ اللّهُ رَبّی ، جَنّاتِ عَدْنٍ ... فَلْیُوالِ عَلِیَّ بْنَ اَبیطالِبٍ وَ ذُرِّیَّتَهُ علیهم السلام مِنْ بَعْدِه : کسی که دوست دارد حیاتش همچون من و مرگش نیز همانند من بوده باشد و در بهشتی که خداوند به من وعده داده ، در جنات عدن ساکن شود ، باید علی بن ابی طالب و فرزندان بعد از او علیهم السلام را دوست دارد » (۲)

۱ تفسیر جوان، ج ۸، ص ۳۷ به نقل از « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

ازاین حدیث روشن می شودکه جنات عدن،باغ هایی است ازبهشت که پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- تفسیر جوان، ج ۸، ص ۳۷ به نقل از « مجمع البیان » ، ذیل آیه مورد بحث .

۲- تفسیر جوان، ج ۸، ص ۳۷ تا ۳۹ « نور الثقلین » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۴۱ .

و جمعی از خاصان پیروان او در آن ها مستقر خواهند شد .

این مضمون در حدیث دیگری از علی نیز نقل شده که جنات عدن ، جایگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است .

سپس به نعمت و پاداش معنوی آن ها اشاره کرده و می فرماید: « وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ اَکْبَرُ ... » .

هیچ کس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او، دست می دهد ، توصیف کند و به گفته بعضی از مفسران ، حتی گوشه ای از این لذت روحانی از تمام بهشت و نعمت ها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی پایانش ، برتر و بالاتر است .

البتّه ما هیچ یک از نعمت های جهان دیگر را نمی توانیم در این قفس دنیا و زندگانی محدودش ، در فکر خود ترسیم کنیم ، تا چه

رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی .

البته ترسیم ضعیفی از تفاوت های معنوی و مادی را در این دنیا می توانیم در فکر خود مجسم کنیم ، مثلاً لذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صمیمی بعد از فراق و جدایی ، به ما دست می دهد و یا احساس روحانی خاصی که از درک یک مسأله پیچیده علمی که ماه ها یا سال ها به دنبال آن بوده ایم ، برای ما حاصل می شود و یا جذبه روحانی نشاط انگیزی که در حالت یک عبادت خالص و مناجات آمیخته با حضور قلب ، به ما دست می دهد ، با لذت هیچ غذا و طعام و مانند آن از لذت های مادی قابل مقایسه نیست .

در این جا نیز روشن می شود آن ها که می گویند : قرآن به هنگام شرح پاداش مؤمنان و نیکوکاران ، تنها روی نعمت های مادی تکیه کرده و از جذبه های معنوی در آن خبری نیست ، در اشتباهند ، زیرا در جمله بالا رضایت خدا که مخصوصا

با لفظ « نکره » بیان شده ، اشاره به گوشه ای از خشنودی خدا است ، از همه نعمت های مادی بهشت برتر شمرده شده و این نشان می دهد که تا چه حد آن پاداش معنوی پرارزش و گرانبها است .

البته دلیل این برتری نیز روشن است ، زیرا روح در واقع به مانند « گوهر » است و جسم همچون « صدف » ، و « روح » فرمانده است و « جسم » فرمانبر ، تکامل روح ، هدف نهایی است و تکامل جسم ، وسیله است به همین دلیل تمام شعاع های روح از جسم وسیع تر و دامنه دارتر می باشد و لذت های روحی نیز قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست ، همان گونه که آلام روحی به مراتب دردناک تر از آلام جسمانی است .(1)

۱- تفسیر جوان، ج ۸، ص ۳۷ تا ۳۹ .

«يأَيُّها الَّذينَ ءَامَنُواْ لَيَبْلُوَنَّكَمُ اللّهُ بِشَىْ ءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنالُهُ اَيْديكَمْ وَ رِماحُكَمْ لِيَعْلَمَ اللّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ اَليمٌ(۱) ای کسانی که ایمان آورده اید خداوند شما را به مقداری شکار که (به نزدیکی شما می آیند و) دست ها و نیزه های شما به آن ها می رسد ، می آزماید ، تا معلوم شود چه کسی از خدا به وسیله ایمان به غیب می ترسد و هرکس بعد از آن تجاوز کند مجازات دردناکی خواهد داشت».

از تعبیر آیه چنین استفاده می شود که می خواسته به عنوان یک پیش بینی مردم را از جریانی که در پیش داشتند آگاه سازد و نیز معلوم می شود که وجود

این همه شکار در دسترس مردم آن جا یک امر بی سابقه بوده است و این یک نوع

۱- ۹۴ / مائده .

آزمایش الهی برای مسلمانان محسوب می شده ، مخصوصا با توجه به نیازی که آن ها به تهیه غذا از گوشت حیوانات داشته اند و با توجه به این که این حیوانات به شکل وسوسه انگیزی دراطراف خیمه ها و در گرداگرد آن ها رفت و آمد داشته اند ، تحمل محرومیّت از چنین غذای آماده آن هم در آن عصر و زمان و برای آن مردم می توانست یک آزمایش بزرگ بوده باشد .

سپس به عنوان تأکید می فرماید : این جریان برای آن بوده است که افرادی که از خدا با ایمان به غیب می ترسند ، از دیگران شناخته شوند (لِیَعْلَمَ اللّهُ مَنْ یَخافُهُ بِالْغَیْبِ) .

همان طور که در جلد ۱ « تفسیر نمونه » ، صفحه ۳۵۶ ذیل آیه ۱۴۳/ بقره گفته شده است منظور از تعبیر به « لنعلم » (تا بدانیم) یا « لیعلم » (تا خدا بداند) و امثال آن ، این نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته و می خواهد به وسیله آزمایش و

امتحان و عمل و تحقق خارجی بپوشانیم ، زیرا نیّت های درونی و آمادگی های اشخاص به تنهایی کافی برای تکامل و پاداش و کیفر نیست ، بلکه باید به صورت افعال خارجی پیاده شوند تا این آثار را داشته باشند (۱)

«هُوَ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ طینٍ ثُمَّ قَضیآ اَجَلاً وَ اَجَلٌ مُسَمّیً عِنْدَهُ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ:(۲) او کسی است که شما را از گل آفرید سپس مدّتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یا بد) و اجل حتمی نزد او است (و او از آن آگاه است) با این همه شما (مشرکان در توحید و یگانگی یا قدرت او) تردید می کنید» .

«اَجَل» در اصل به معنی « مدّت معیّن » است و « قَضاء اَجَل » به معنی تعیین مدت و یا به آخر رساندن مدت است ، اما بسیار می شود ، که به آخرین فرصت نیز اجل

۱- تفسیر جوان، ج ۵، ص ۶۹ . .

۲- ۲ / انعام .

گفته می شود ، مثلاً ـ می گویند « اَجَل دَیْن » فرارسیده است یعنی آخرین موقع پرداخت بدهی رسیده است و این که به فرارسیدن مرگ نیز اَجَل می گویند به خاطر این است که آخرین لحظه عمر انسان در آن موقع است .

درست است که آفرینش ما از پدران و مادرانمان بوده است ، نه از خاک ولی چون آفرینش انسان نخستین از خاک و گل بوده است ، درست است که به ما نیز چنین خطابی بشود .

سپس به مراحل تکاملی عمر انسان اشاره کرده می گوید : « پس از آن مدتی را مقرر ساخت که در این مدت انسان در روی زمین پرورش و تکامل پیدا کند : ثُمَّ قَضی اَجَلاً » .

«وَ ما تَأْتیهِمْ مِنْ ءَایَهٍ مِنْ ءَایتِ رَبِّهِمْ اِلاّ کانُوا عَنْها مُعْرِضـینَ:(۱)هیچ نشانه و آیه ای از آیات پروردگارشان به آن ها نمی رسـد مگر این که از آن روی می گردانند» .

یعنی ابتـدائی ترین شـرط هـدایت و راهیابی که تحقیق و جسـتجو گری است در آن ها وجود نـدارد ، نه تنها شور و عشق یافتن حقّ در وجود آنان نیست که همانند تشنگانی که به دنبال آب می دوند در جستجوی حق باشند ، بلکه اگر چشمه آبی زلال بر در خانه آن ها بجوشـد صورت از آن برگردانـده و اصـلاً به آن نگاه نمی کنند ، حتی اگر این آیات از طرف پروردگار آن ها باشد (رَبُّهُمْ) و به منظور تربیت و تکامل خود آن ها نازل گردد .

۱- ۴ / انعام .

این روحیه منحصر به دوران جاهلیّت و مشرکان عرب نبوده ، اَلْآن هم بسیاری را می بینیم که در یک عمر شصت ساله حتی ، زحمت یک ساعت تحقیق و جستجو درباره خدا و مذهب به خود نمی دهند ، سهل است اگر کتاب و نوشته ای در این زمینه به دست آن ها بیفتد به آن نگاه نمی کنند و اگر کسی با آن ها در این باره سخن گوید ، گوش فرانمی دهند ، این ها جاهلان لجوج و بی خبری هستند که ممکن است گاهی در کسوت دانشمند ظاهر شوند.(1)

«...لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلى يَوْمِ الْقِيمَهِ لا رَيْبَ فيهِ الَّذينَ خَسِرُوآا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لايُؤْمِنُونَ:(2).. همه شما را به طور قطع در روز قیامت که در آن شک و تردیدی نیست مجتمع خواهد کرد، تنها کسانی که سرمایه های وجود خویش را از

۱- .تفسیر جوان، ج ۵، ص ۱۴۷ . .

۲- ۱۲ / انعام .

دست دادند و گرفتار خسران شدند ایمان نمی آورند» .

قابل توجه این که آیه با سؤال و به اصطلاح استفهام تقریری که به منظور اقرار گرفتن از طرف می باشد شروع شده است و چون این مطلب هم از نظر فطرت مسلّم بوده و هم مشرکان به آن اعتراف داشته اند که مالکیت عالم هستی متعلق به بت ها نیست ، بلکه مربوط به خدا است ، بلافاصله خود او پاسخ سؤال را می گوید و این یک روش زیبا در طرح مسائل مختلف محسوب می شود. موضوع دیگراین که برای معاد درجاهای دیگر از طرق مختلف از طریق قانون عدالت ، قانون تکامل،حکمت پروردگار ، استدلال شده است اما استدلال به رحمت ، استدلال تازه ای است که در آیه به بالا مورد بحث قرار گرفته است .

در پایان آیه سرنوشت و عاقبت کار مشرکان لجوج اشاره کرده می گوید : « آن ها که در بازار تجارت زندگی ، سرمایه وجود خود را از دست داده اند به این

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۶۵)

حقایق ایمان نمی آورند : اَلَّذینَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ » (۱)

چه تعبیر عجیبی ! گاهی انسان مال یا مقام ، یا یکی دیگر از سرمایه های خود را از دست می دهد در این موارد اگر چه زیان کرده است ولی چیزهایی را از دست داده است که جزء وجود او نبوده یعنی بیرون از وجود او است ، اما بزرگ ترین زیان که می توان نام آن را زیان حقیقی گذاشت زمانی خواهد بود که انسان اصل هستی خود را از کف دهد و وجود خویش را ببازد.

دشمنان حق و افراد لجوج سرمایه عمر و سرمایه فکر و عقل و فطرت و تمام مواهب روحی و جسمی خویش را که می بایست در مسیر حق به کار گیرند و به تکامل شایسته خود برسند به کلّی از دست می دهند ، نه سرمایه ای

۱- ۱۲ / انعام .

می ماند و نه سرمایه دار .

این تعبیر در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است و تعبیرات تکان دهنده ای است که سرانجام دردناك منكران حق و گنه کاران آلوده را روشن می سازد .(۱)

«وَ اِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکَ اِعْراضُهُمْ فَأِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِیَ نَفَقا فِی الْأَرْضِ أَوْ سُلَّما فِی السَّماءِ فَتَأْتِیَهُمْ بِایَهٍ وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدی فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْجهِلینَ:(۲)و اگر اعراض آن ها بر تو سنگین است چنان چه بتوانی نقبی در زمین بزن یا نردبانی به آسمان بگذار (و اعماق زمین و آسمان ها را جستجو کن) تا آیه (و نشانه دیگری) برای آن ها بیاوری (ولی بدان این لجوجان ایمان آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۶۷)

ص:۶۷

۱- تفسیر جوان، ج ۵، ص ۱۶۰ و ۱۶۱ .

۲- ۳۵ / انعام .

نمی آورند) اما اگر خدا بخواهد آن ها را (اجبارا) بر هدایت جمع خواهد کرد (اما هدایت اجباری چه سود دارد ؟) پس هرگز از جاهلان نباش» .

«نَفَق» در اصل به معنی « نَقْب » و راه های زیرزمینی است و اگر به منافق گفته می شود نیز به تناسب این است که علاوه بر راه و روش ظاهری ، راه و روش مخفیانه ای نیز برای خود دارد و «سُلَّم» به معنی نردبان است .

خداوند با این جمله به پیامبر خود می فهماند که هیچ گونه نقصی در تعلیمات و دعوت و تلاش و کوشش تو نیست ، بلکه نقص از ناحیه آن هاست ، آن ها تصمیم گرفته اند حق را نپذیرند . لذا هیچ گونه کوششی اثر نمی بخشد ، نگران نباش .

ولی برای این که کسی توهّم نکند که خداوند قادر نیست آن ها را وادار به تسلیم کند ، بلافاصله می فرماید : « اگر خدا بخواهد می تواند همه آن ها را بر هدایت مجتمع کند یعنی وادار به تسلیم در برابر دعوت تو و اعتراف به حق و ایمان کند :

وَ لَوْ شآءَ اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدى » .(۱)

ولی روشن است که این چنین ایمان اجباری بیهوده است ، آفرینش بشـر برای تکامل براساس اختیار و آزادی اراده می باشـد ، تنهـا در صـورت آزادی اراده است که ارزش « مـؤمن » از « کـافر » و « نیکـان » از « بـدان » و « درسـتکاران » از « خائنـان » و « راسـتگویان » از « دروغگویـان » شـناخته می شـود ، وگرنـه در ایمـان و تقـوای اجبـاری هیـچ گـونه تفـاوتی میـان خـوب و بد نخواهدبود و این مفاهیم در زمینه اجبار ارزش خود را به کلّی از دست می دهند .

سپس می گوید : « این ها را برای این گفتیم که تو از جاهلان نباشـی » یعنی : بیتابی مکن و صبر و استقامت را از دست مده و بیش از اندازه خود را به خاطر

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۶۹)

۱- ۳۵ / انعام .

کفر و شرک آن ها ناراحت مکن و بدان راه همین است که تو می پیمایی (فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْجهِلینَ) .(1)

«وَ اِذا تُلِیَتْ عَلَیْهِمْ ءایتُهُ زادَتْهُمْ ایمنا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ: (2) مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دل هایشان ترسان می گردد و هنگامی که آیات او بر آن ها خوانده می شود ایمانشان افزوده می گردد».

مؤمنان دارای این صفت هستند که همواره در مسیر «تکامل» پیش می روند و لحظه ای آرام ندارند.

نمو و تکامل یا مرده است و یا درسراشیبی مرگ قرارگرفته، مؤمنان راستین ،

1- .تفسیر جوان، ج 5، ص 199 و 200. 35 / انعام .

2- 2 / انفال .

ایمانی زنـده دارنـد ، که نهالش با آبیاری از آیات خـدا روز به روز نمو بیشتر و گل ها و شـکوفه ها و میوه های تازه تری پیدا می کنـد ، آن ها همچنان مردگان زنـده نما در جا نمی زننـد و در یک حال رکود و یکنواختی مرگبار نیسـتند ، هر روز که نو می شود فکر و ایمان و صفات آن ها هم نو می شود .(۱)

«وَ اخَروُنَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صالِحا وَ اخَرَ سَیِّئا عَسَی اللّهُ اَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ اِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحیمٌ:(۲)و گروهی دیگر به گناهـان خود اعتراف کردنـد و اعمال صالـح و ناصالحی را به هم آمیختنـد ، امیـد می رود که خداونـد توبه آن ها را بپـذیرد ، خداوند غفور و رحیم است .

تعبیر به « عَسی » در آیه فوق که معمولاً در موارد امیدواری و احتمال

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۷۱)

ص:۷۱

۱- تفسیر جوان، ج ۷، ص ۷۱ و ۸۲ .

۲- ۱۰۲ / توبه .

پیروزی توأم با احتمال عدم پیروزی گفته می شود، شاید به خاطر آن است که آن ها را در میان بیم و امید و خوف و رجاء که دو وسیله تکامل و تربیت است ، قرار دهد .

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به « عَسی » اشاره به این باشد که علاوه بر توبه و ندامت و پشیمانی ، باید در آینده شرایط دیگری را انجام دهند و گذشته را با اعمال نیک خود جبران نمایند .

ولی با توجه به این که آیه را با بیان غفران و رحمت الهی تکمیل می کند ، جنبه امیدواری در آن غلبه دارد .(۱)

«اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعا وَعْدَ اللّهِ حَقّا اِنَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ لِیَجْزِیَ الَّذینَ

(۷۲) راز آفرینش انسان

ص:۷۲

۱- تفسیر جوان، ج ۸، ص ۱۰۸ .

اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ بِالْقِسْطِ وَ الَّذینَ کَفَروُا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمیمٍ وَ عَذابٌ اَلیمٌ بِما کانُوا یَکْفُروُنَ:(1)بازگشت همه به سوی او است، خداوند وعده حقی فرموده، او خلق را آغاز کرد سپس آن را بازمی گرداند ، تا کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، به عدالت جزا دهد و برای کسانی که کافر شدند، نوشیدنی از مایع سوزان است و عذاب دردناکی به خاطر آن که کفر می ورزیدند».

با این که خداوند مکان و محلی ندارد و مخصوصا باتوجه به این که در این جهان نیز همه جا هست و از ما به ما نزدیک تراست، موجب شده که مفسران در تفسیر « اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعا » در آیه فوق و آیات دیگر قرآن ، تفسیرهای گوناگون کنند .

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۷۳)

ص:۷۳

۱- ۴ / یونس .

اما آن چه بـادقت در آیـات قرآن به دست می آیـد ، این است که عـالم حیات و زنـدگی همچون کاروانی است که از جهان عـدم بـه حرکـت درآمـده و در مسـیر بی انتهـای خـود بـه سـوی بی نهـایت که ذات پـاک خـدا است ، پیش می رود ، هرچند مخلوقات محدودند و محدود هرگز بی نهایت نخواهد شد ولی سِیر او به سوی تکامل نیز متوقف نمی گردد ، حتی پس از قیام قیامت ، باز این سِیر تکاملی ادامه می یابد .

قرآن می گویـد : « یا اَیُّهَا الْاِنْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا : (1)ای انسان تو با تلاش و کوشش به سوی پروردگارت پیش می روی » .

و نیز می گوید : « یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّهُ اِرْجِعی اِلی رَبِّکِ :(2) ای روحی که

۱- ۶ / انشقاق .

۲- ۲۷ و ۲۸ / فجر .

در پرتو ایمان و عمل صالح به سرحد آرامش و اطمینان رسیده ای ، به سوی پروردگارت بازگرد » .

و از آن جا که آغاز این حرکت از ناحیه آفریدگار شروع شده و نخستین جرقه حیات از او پدید آمده و این حرکت تکاملی نیز به سوی او است ، تعبیر به « رجوع » و بازگشت شده است .

خلاصه این که این گونه تعبیرها علاوه بر این که اشاره به آغاز حرکت عمومی موجودات از ناحیه خدا است ، هدف و مقصود این حرکت را که ذات پاک او است ، نیز مشخص می کند .

و باتوجه به این که تقدیم کلمه « اِلَیْهِ » دلیل انحصار است ، روشن می شود که هیچ وجودی جز ذات پاک او نمی تواند مقصد حرکت تکاملی انسان باشد ، نه

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۷۵)

بت ها و نه هیچ مخلوق دیگر ، زیرا همه این ها محدودند و مسیر انسان ،

یک مسیر نامحدود است .(۱)

«قُلْ یـا اَیُّهَا النّاسُ قَدْ جآءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدی فَاِنَّما یَهْتَدی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ مآ اَنا عَلَیْکُمْ بِوَکیلٍ:(۲) بگو : ای مردم حق ازطرف پروردگارتان به سراغ شما آمده، هرکس (در پرتو آن) هدایت یابد ، برای خود هدایت شده و هرکس گمراه گردد ، به زیان خود گمراه شده و من مأمور (به اجبار) شما نیستم» .

نخست به عنوان یک دستور عمومی می فرماید: « به همه مردم بگو : از طرف پروردگارتان حق به سوی شما آمده است » این تعلیمات ، این کتاب آسمانی ، این

۱- تفسیر جوان، ج ۸، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ .

۲- ۱۰۸ / یونس .

برنامه و این پیامبر ، همه حق است و نشانه های حق بودنش آشکار (قُلْ یا اَیُّهَا النّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَمْ) .

و با توجه به این واقعیت « هرکس در پرتو این حق هدایت شود ، به سود خود هدایت یافته و هرکس با عدم تسلیم در برابر آن ، راه گمراهی را برگزیند ، به زیان خود گام برداشته » (فَمَنِ اهْتَدی فَاِنَّما یَهْتَدی لِنفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَاِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها) .

« و من مأمور و وکیل و نگاهبان شما نیستم » (وَ ما اَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکیلٍ) ، یعنی نه وظیفه دارم که شما را به پذیرش حق مجبور کنم، چراکه اجبار درپذیرش ایمان معنی ندارد و نه اگر نپذیرفتید، می توانم شما را از مجازات الهی حفظ کنم ، بلکه وظیفه من دعوت است و تبلیغ و ارشاد و راهنمایی و رهبری و اما بقیه بر عهده خود شما است که به اختیار خود راهتان را برگزینید .

آیه ۱۰۸ علاوه بر این که باردیگر مسأله اختیار و آزادی اراده را تأکید می کند ،

آیات مختلف قرآن در رابطه با بحث تکامل (هدف خلقت انسان) (۷۷)

ص:۷۷

دلیل براین است که پذیرش حق در درجه اول به سود خود انسان است ، همان گونه که مخالفت با آن ، به زیان خود او است ، درواقع تعلیمات رهبران الهی و کتب آسمانی کلاس هایی است برای تربیت و تکامل انسان ها ، نه موافقت با آن چیزی که بر عظمت خدا می افزاید و نه مخالفت با آن چیزی از جلال او می کاهد .(1)

«وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ فی سِتَّهِ اَیّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمآءِ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً وَ لَئِنْ قُلْتَ اِنَّکُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَ الَّذینَ کَفَرُوآا اِنْ هذا اِلاّ سِحْرٌ مُبینٌ:(2) او کسی است که آسمان ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید و عرش (قدرت) او بر آب قرار داشت ، (به خاطر این آفرید) تا

۱- تفسیر جوان، ج ۸، ص ۴۰۳ تا ۴۰۴ .

۲- ۷ / هود .

شما را آزمایش کنـد تا کـدام یک عملتان بهتر است تو اگر بگویی شـما بعـد از مرگ برانگیخته می شویـد مسـلما کافران می گویند این سحر آشکاری است» .

هدف آفرینش جهان هستی

دومین مطلبی که آیه فوق به آن اشاره می کنـد هدف آفرینش جهان هستی است ، همان هدفی که قسـمت عمده اش به « گل سرسـبد این جهان » یعنی « انسان » بازمی گردد ، انسانی که بایـد در مسـیر تعلیم و تربیت قرارگیرد و راه تکامل را بپویـد و هر لحظه به خـدا نزدیک تر شود ، می فرمایـد : « این آفرینش با عظمت را به این خاطر قرارداد که شـما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید : لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا » .

آزمـایش هـای الهی برای کشف حـال و پی بردن به وضع درونی و روحی و فکری افراد نیست ، بلکه به معنی پرورش دادن و تربیت نمودن است (شرح این

هدف آفرینش جهان هستی (۷۹)

موضوع ذیل آیه ۱۵۵ سوره بقره جلد اول تفسیر نمونه صفحه ۳۸۴ به بعد بیان شده است) جالب این که این آیه ارزش هر انسانی را به « حُسْن » عمل او مربوط می داند ، نه به کثرت و فزونی عمل او و این نشان می دهد که اسلام در همه جا روی « کیفیّت » عمل تکیه می کند نه روی کثرت و کمیّت عمل .

درحدیثی درهمین موردازامام صادق چنین نقل شده: «لَیْسَ یَعْنی اَکْثَرَ عَمَلاً وَ لکِنْ اَصْوَبَکُمْ عَمَلاً ، وَ اِنَّما الْاِصابَهُ خَشْیَهُ اللّهِ ، وَ النِّیَّهُ الصّادِقَهُ ، ثُمَّ قالَ اَلْاِبْقاءُ عَلَی الْعَمَلِ حَتّی یَخْلُصَ اَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَ الْعَمَلُ الْخالِصُ ، الَّذی لا تُریدُ اَنْ یَحْمِدَکَ عَلَیْهِ اَحَدٌ اِلَّا اللّهِ عَزَّ وَ جَلَّ : خداوند کثرت عمل را نمی خواهد بلکه درستی عمل را می خواهد و درستی عمل به آن است که با خداترسی و نیّت پاک توأم باشد ، سپس فرمود : نگهداری عمل از آلودگی به ریا و نیات نادرست مشکل تر از خود عمل است و عمل خالص عملی است که نخواهی هیچ کس جز خدا

(۸۰) راز آفرینش انسان

ص:۸۰

تو را به خاطر آن ستایش کند » .(۱)

مطلبی بعـدی که در این آیه به آن اشـاره شـده مسأله « معاد » است که پیونـد ناگسـستنی با مسأله آفرینش جهان و بیان هـدف خلقت دارد ، زیرا آفرینش جهـان هـدفش تکامل انسان ها است و تکامل انسان ها به خاطر آماده شـدن برای زنـدگی در یک جهان وسـیع تر و متکامل تر است ، لـذا می گوید : « وَ لَئِنْ قُلْتَ اِنَّکُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذینَ کَفَرُوآا اِنْ هذآا اِلاّ سِحْرٌ مُبینٌ » .(۲)

«اِلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ لَاَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ

هدف آفرینش جهان هستی (۸۱)

۱- « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۲۰۷ .

۲- تفسیر جوان، ج ۹، ص ۲۴ و۲۵. ۷۰ / هود .

وَالنّاسِ اَجْمَعینَ:[(۱)](#) مگرآن چه پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت و در سایه آن تکامل) آن ها را آفرید و فرمان پروردگارت قطعی است که جهنم را از (سرکشان و طاغیان) جن و انس پر خواهم کرد».

درباره هـدف آفرینش در آیات قرآن بیانات مختلفی آمـده است که در حقیقت هر کـدام به یکی از ابعاد این هدف اشاره می کنـد ، از جمله « وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلاّ لِیَعْبُدُونِ :[(۲)](#)من جن و انس را نیافریدم مگر این که مرا پرستـش کنند » یعنی در مکتب بندگی و عبادت « تکامل » یابند و به عالی ترین

مقام انسانیّت در این مکتب برسند .

در جای دیگر می خوانیم : « اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاهَ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ

۱- ۱۱۹ / هود .

۲- ۵۶ / ذاریات .

عَمَلًا : آن خـدایی که مرگ و زنـدگی را آفرید تا شـما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید » (یعنی آزمایشـی آمیخته با پرورش و در نتیجه تکامل) سوره ملک آیه ۲ .

و در آیه مورد بحث می فرماید : « وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ : برای پذیرش رحمت ، رحمتی آمیخته با هدایت و قدرت بر تصمیم گیری ، مردم را آفرید » .

همان گونه که ملاحظه می کنیـد ، همه این خطوط به یک نقطه منتهی می شود و آن « پرورش و هـدایت و پیشـرفت و تکامل انسان ها » است که هدف نهایی آفرینش محسوب می شود .

هـدفی که بازگشـتش به خود انسـان است ، نه به خـدا ، زیرا او وجودی است بی نهایت از تمام جهات و چنین وجودی کمبود در آن راه ندارد تا بخواهد با آفرینش خلق ، کمبود و نیازی را برطرف سازد .

در ذیل آیه ، فرمان مؤکد خداوند را دایر به پر کردن جهنم از جن و انس

هدف آفرینش جهان هستی (۸۳)

می خوانیم ولی بدیهی است که این فرمان حتمی تنها یک شرط دارد و آن بیرون رفتن از دایره رحمت الهی و پشت پا زدن به هدایت و راهنمایی فرستادگان او است و به این ترتیب این آیه نه تنها دلیل بر مکتب جبر نخواهد بود ، بلکه تأکید مجددی است بر اختیار (۱)

«وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْلآ اَنْ رَّءَا بُرْهنَ رَبِّه کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوآءَ وَ الْفَحْشآءَ اِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصینَ: (۲) آن زن قصد او را کرد و او نیز ، اگر برهان پروردگار را نمی دید ، قصد وی را می نمود ، این چنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم ، چراکه او از بندگان مخلص ما بود».

۱- تفسیر جوان، ج ۹، ص ۲۶۶ و ۲۶۷ .

۲- ۲۴ / یوسف .

قرآن مجید نجات یوسف را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود به خدا نسبت می دهد و می گوید : ما سوء و فحشاء را از یوسف برطرف ساختیم .

ولی با توجه به جمله بعد که می گوید او از بندگان مخلص ما بود این حقیقت روشن می شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات بحرانی تنها نمی گذارد و کمک های معنوی خود را از آنان دریغ نمی دارد ، بلکه با الطاف خفیه خود و مددهای غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست ، بندگان خود را حفظ می کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به این گونه بندگان می بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص .

ضمنا تذکر نکته ای نیز لازم است که در آیات فوق یوسف از بندگان مخلَص به صورت اسم مفعولی ذکر شده یعنی خالص شده ، نه به

هدف آفرینش جهان هستی (۸۵)

ص:۸۵

صورت مخلِص به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است .

دقت در آیات قرآن نشان می دهد که مخلِص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خودسازی بوده است ، « فَاِذا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ :(۱)هنگامی که بر کشتی سوار می شوند خدا را با اخلاص می خوانند » وَ ماآ اُمِرُوآا اِلاّ لِيَعْبُدُوا اللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ : (۲)به آن ها فرمان داده نشد مگر این که خدا را با اخلاص پرستش کنند » .

ولی مخلَص (به فتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس ، حاصل می شود گفته شده است ، همان مرحله ای که شیطان از نفوذ وسوسه اش در

۱- ۶۵ / عنکبوت .

۲- ۵ / بینه .

انسان مأیوس می شود ، در حقیقت بیمه الهی می گردد ، « قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعینَ اِلاّ عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ : شیطان گفت به عزتت سوگند که همه آن ها را گمراه می کنم مگر بندگان مخلصت را » .(1)

و یوسف به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی ، همچون کوه استقامت کرد و باید کوشید تا به این مرحله رسید (2).

«وَ عَلَی اللّهِ قَصْدُالسَّبیلِ وَ مِنْهاجائِرٌ وَ لَوْشاءَ لَهَدیکُمْ اَجْمَعینَ:(3) و بر خداست که راه راست را به بندگان نشان دهد ، امابعضی از راه ها بیراهه است و اگر خدا بخواهد همه شما را (به اجبار) هدایت می کند (ولی اجبار سودی ندارد)» .

هدف آفرینش جهان هستی (87)

1- 82 و 83 / ص .

2- تفسیر جوان، ج 9، ص 368 و 369 .

3- 9 / نحل .

« قَصْد » به معنی صاف بودن راه راست و بنابراین « قَصْدُ السَّبیل » به معنی راه راست می باشد ، راهی که انحراف و ضلالت در آن وجود ندارد .

خداونـد انسـان را بـا نیروهای مختلفی مجهز ساخته و اسـتعدادهای گوناگونی به او داده تا در مسـیر تکامل که هـدف آفرینش است به او کمک کند و از این نظر همانند گیاهان و یا انواع جانداران است ، که نیروها و غرایز لازم برای رسیدن به این هدف در اختیارشـان گـذارده شـده است ، بـا این تفاوت که انسان با اراده خود و آزادانه تصـمیم می گیرد ، ولی حیوانات و گیاهان هدف دار به سوی هدفشان پیش می روند و قوس صعودی تکامل انسان نیز قابل مقایسه با جانداران دیگر نیست .

به این ترتیب از نظر خلقت و آفرینش و تکـوین انسـان را مجهز به عقـل و اسـتعداد و نیروهـای لاـزم برای پیمـودن این صـراط مستقیم کرده است .

و از سوی دیگر ، خدا پیامبران را با وحی آسمانی و تعلیمات کافی و قوانین

مورد نیاز انسان فرستاده است ، تا از نظر تشریع ، راه را از چاه مشخّص کرده و با انواع بیان ها او را تشویق به پیمودن این راه کنند و از مسیرهای انحرافی باز دارند.

و جالب این که خداوند در آیه فوق این امر را به عنوان فریضه ای بر خود لازم شمرده و با کلمه « عَلَى اللّهِ » (بر خدا لازم است) از آن یاد کرده است که همانند آن را در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم « اِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدى :(1)بر ما است که انسان را هدایت کنیم » .

اگر ما ، در وسعت مفهوم « عَلَى اللّهِ قَصْدُ السَّبیلِ » و مجموعه نیروهای مادی و معنوی که در آفرینش انسان و تعلیم و تربیت او به کار رفته دقیق شویم ،

هدف آفرینش جهان هستی (۸۹)

۱- ۱۲ / لیل .

به عظمت این نعمت بزرگ که از همه نعمت ها برتر است ، آگاه خواهیم شد .

سپس از آن جا که راه های انحرافی فراوان است ، به انسان ها هشدار می دهد و می گوید : « بعضی از این راه ها منحرف و بیراهه است » (وَ مِنْها جائِرٌ) .

و از آن جا که نعمت اختیار و آزادی اراده و انتخاب ، یکی از مهم ترین عوامل تکامل انسان می باشد با یک جمله کوتاه به آن اشاره می کند (وَ لَوْ شاءَ لَهَدیکُمْ اَجْمَعینَ) .

ولی این کار را نکرد ، چراکه هدایت اجباری ، نه افتخار است و نه تکامل ، بلکه به شما آزادی داد تااین راه را باپای خودبپیمایید و به بالاترین اوج تکامل برسید .(۱)

«نَبِّی ءْ عِبادی اَنّی اَنَاالْغَفُورُالرَّحیمُ:(۲) بندگانم راآگاه کن که من غفوررحیمم».

(۹۰) راز آفرینش انسان

ص:۹۰

۱- تفسیر جوان، ج ۱۱، ص ۱۱۶ .

۲- ۴۹ / حجر .

اکنون که نعمت هـای فراوان و دل انگیز بهشتی به طرز مؤثری بیـان گردیـد و دربست در اختیـار پرهیزکاران و متقین قرارداده شـد ممکن است افراد گنهکار و آلوده در هاله ای از غم و انـدوه فرو روند که ای کاش ما هم می توانستیم به گوشه ای از این همه موهبت دست یـابیم ، در این جـا خداونـد رحمـان و رحیم درهـای بهشت را به روی آن ها نیز می گشایـد ، امّا به صورت مشروط .

تعـبیر به « عِبـادی » (بنـدگان من) تعـبیری است لطیـف که هر انسـانی را بر سـر شوق می آورد و دنبـال آن توصـیف خـدا به آمرزنده مهربان این اشتیاق را به اوج می رساند .

«وَ اَنَّ عَذابی هُوَ الْعَذابُ الْاَلیمُ :(۱) (و نیز آن ها را آگاه کن که) عذاب و کیفرمن

هدف آفرینش جهان هستی (۹۱)

۱- ۵۰ / حجر .

عذاب دردناکی است» .

قرآن همیشه جلو سوءاستفاده از مظاهر رحمت الهی را بـا جمله های تکان دهنـده ای که حاکی از خشم و غضب او است می گیرد ، تا تعادل میان خوف و رجاء که رمز تکامل و تربیت است برقرار گردد .(۱)

بحثی پیرامون جبر و اختیار

«لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ اَنْ یَسْتَقیمَ:(۲)برای آن ها که می خواهند راه مستقیم در پیش بگیرند» .

«وَ ما تَشاؤُنَ اِلّا اَنْ یَشاءَ اللّهُ رَبُّ الْعالَمینَ:(۳) و شما اراده نمی کنید

۱- تفسیر جوان، ج ۱۱، ص ۶۲ .

۲- ۲۸ / تکویر .

۳- ۲۹ / تکویر .

مگر این که خداوند پروردگار جهانیان بخواهد» .

اما چون تعبیربه مشیت و اراده انسان ، ممکن است این توهم را ایجاد کند که انسان چنان آزاد است که در پیمودن این راه هیچ نیازی به خداوند و توفیق الهی ندارد ، در این آیه که آخرین آیه از این سوره است ، به بیان نفوذ مشیت پروردگار می پردازد .

در حقیقت مجموع این دو آیه همان مسأله دقیق و ظریف « اَمْرٌ بَیْنَ الاَْمْرَیْن » را بیان می کند ، از یکسو می گوید : تصمیم گیری به دست شماست و از سوی دیگر می گوید : تا خدا نخواهد ، شما نمی توانید تصمیم بگیرید ، یعنی اگر شما مختار و آزاد آفریده شده اید ، این اختیار و آزادی نیز از ناحیه خداست ، او خواسته است که شما چنین باشید .

بحثی پیرامون جبر و اختیار (۹۳)

انسان در اعمال خود نه مجبور است ونه صددرصد آزاد ، نه طریقه جبر ،

ص:۹۳

صحیح است ونه طریقه تفویض ، بلکه هرچه او دارد ، از عقل و هوش و توانایی جسمی و قدرت تصمیم گیری همه از ناحیه خداست و همین واقعیت است که او را از یکسو دایما نیازمند به خالق می سازد و از سوی دیگر به مقتضای آزادی و اختیارش به او تعهد و مسؤولیت می دهد .

تعبیر به « رَبُّ الْعالَمین » به خوبی نشان می دهد که مشیت الهی نیز در مسیر تربیت و تکامل انسان و همه جهانیان است ، او هرگز نمی خواهد کسی گمراه شود ، یا گناه کند و از جوار قُرب خدا دور افتد ، او به مقتضای ربوبیتش همه کسانی را که بخواهند در مسیر تکامل گام بردارند ، یاری می دهد .(۱)

۱- تفسیرجوان، ج ۲۶، ص ۱۷۴، به نقل از «روح المعانی»، ج ۳۰، ص ۶۲ .

هدایت به « نجدین »

«وَ هَدَیْناهُ النَّجْدَیْنِ :(1)و او را به خیر و شرّش هدایت نمودیم» .

« نَجد » به معنی بلندی یا سرزمین بلند است و در اینجا منظور راه « خیر » و راه « شر » است ، در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود : « یا اَیُّهَا النّاسُ هُما نَجدان ؛ نَجْدُ الْخَیْرِ وَ نَجْدُ الشَّرِّ ، فَما جَعَلَ نَجْدَ الشَّرِّ اَحَبُّ اِلَیْکُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَیْرِ : ای مردم دو سرزمین مرتفع وجود دارد ؛ سرزمین خیر و سرزمین شر و هرگز سرزمین شر نزد شما محبوبتر از سرزمین خیر قرار داده نشده است » . (2)

بدون شک « تکلیف » و مسؤولیت ، بدون شناخت و آگاهی ممکن نیست و

1- 10 / بلد .

2- « مجمع البیان » ، جلد 10 ، صفحه 494 .

خداوند طبق آیه فوق این آگاهی را در اختیار انسان ها قرار داده است .

این آگاهی از سه طریق انجام می گیرد : از طریق ادراکات عقلی و استدلال ، از طریق فطرت و وجدان بدون نیاز به استدلال و از طریق وحی و تعلیمات انبیاء و اوصیاء و آنچه را موردنیاز بشر درپیمودن مسیر تکامل است ، خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او آموخته است .

قابل توجه اینکه در حدیث تصریح شده که پیمودن یکی از این دو راه بر طبع آدمی آسانتر از دیگری نیست و این در حقیقت تصور عمومی را که انسان تمایل بیشتری به شرور دارد و پیمودن راه شر برای او آسانتر است ، نفی می کند .

و به راستی اگر تربیت های غلط و محیط های فاسد نباشد ، عشق و علاقه انسان به نیکی ها بسیار زیاد است و شاید تعبیر به « نَجْد » (سرزمین مرتفع) در مورد نیکی ها به خاطر همین است ، زیرا زمین های مرتفع هوای بهتر و جالب تری دارند

(۹۶) راز آفرینش انسان

و در مورد شرور ، از باب تغلیب است .

بعضی نیز گفته اند این تعبیر اشاره به ظهور و بروز و آشکار بودن راه خیر و شر است ، همانگونه که یک سرزمین مرتفع کاملاً نمایان است .(۱)

برخی آورده انـد که: به امیرمؤمنـان گفته شـد: برخی برآننـد که منظور از آیه «وَ هَـدَیْنا..» رهنمود انسان به پسـتان مادر پس از ولادت است. آن حضـرت فرمود: نه، بلکه منظور راه نمودن او به ارزش هـا و ضـدارزش هـا یا حق و باطل است. لا هُمَا الْخَیْرُ وَالشَّرُّ.

و «حسن» آورده است که پیامبر (ص) فرمود: هان ای مردم، منظور از دو «نَجْد» در آیه شـریفه راه نیک و بد و خیر و شرّ است، و چنان نیست که راه بد برای

هدایت به «نجدین» (۹۷)

ص:۹۷

۱- تفسیر جوان، ج ۲۷، ص ۱۹ و ۲۰ .

شما محبوب تر از راه رشد و کمال باشد. (۱)

تفاوت در میان انسان ها و اصل عدالت

«وَ هُوَالَّذی جَعَلَکُمْ خَلاآئِفَ الْاَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فی ماآ اتیکُمْ اِنَّ رَبَّکَ سَریعُ الْعِقابِ وَ اِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحیمٌ:(۲) و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) درزمین قرار داد و بعضی را بربعض دیگر درجاتی ، برتری دادتا شما را به آن چه در اختیارتان قرار داده بیازماید، مسلما پروردگار تو سریع الحساب و آمرزنده مهربان است (به حساب آن ها که از بوته امتحان نادرست درآینـد ، زود می رسد و نسبت به آن ها که در مسیر حقّ گام برمی دارند ، مهربان می باشد)».

۱- تفسیر بیان، ج ۳۰، ص ۲۶۷ .

۲- ۱۶۵ / انعام .

همـان طـور که « راغب » در « مفردات » گفته، «خَلا ـآئِف» جمع « خَليفَه » و «خُلَفـاء» جمع « خَليف » می باشـد و « خَليف » و « خَليفَه » ، هردو به معنی جانشـين و نماينـده است . شـک نيست که در ميان افراد بشـر يک سلسـله تفاوت های مصـنوعی وجود داردکه نتيجه مظالم و سـتمگری بعضـی از انسان ها نسـبت به بعضی ديگر می باشد ، مثلاً جمعی مالک ثروت های بی حساب هسـتند و جمعی بر خـاک سـياه نشسـته انـد ، جمعی بر اثر فراهم نبودن وسايـل تحصـيل ، جاهـل و بی سواد مانـده انـد و جمع ديگری بـا فراهم شـدن همه گونه امکانـات به عالی ترين مـدارج علمی رسـيده انـد ، عـده ای به خاطر کمبود تغـذيه و فقـدان وسايل بهداشتی ، عليل و بيمارند ، درحالی که عده ديگری بر اثر فراهم بودن همه گونه امکانات ، درنهايت سـلامت به سرمی برند .

اين گونه اختلاف ها ؛ ثروت و فقر ، علم و جهل ، و سلامت و بيماری، غالبا

تفاوت در ميان انسان ها و اصل عدالت (۹۹)

ص:۹۹

زاییده استعمار و استثمار و اَشکال مختلف بردگی و ظلم های آشکار و پنهان است . مسلما این ها را به حساب دستگاه آفرینش نمی توان گذارد و دلیلی ندارد که از وجود این گونه اختلافات بی دلیل دفاع کنیم . ولی در عین حال نمی توان انکارکرد که هرقدر اصول عدالت در جامعه انسانی نیز رعایت شود ، باز همه انسان ها از نظر استعداد و هوش و فکر و انواع ذوق ها و سلیقه ها و حتی از نظر ساختمان جسمانی ، یکسان نخواهند بود . ولی آیا وجود این گونه اختلافات مخالف بااصل عدالت است یا به عکس عدالت به معنی واقعی ، یعنی هرچیز را به جای خود قرار دادن ، ایجاب می کند که همه یکسان نباشند .

اگر همه افراد جامعه اسلامی مانند پارچه یا ظروفی که از یک کارخانه بیرون می آید ، یک شکل ، یکنواخت با استعداد مساوی و همانند بودند ، جامعه انسانی یک جامعه مرده ، بی روح ، خالی از تحرک و فاقد تکامل بود . درست به اندام یک

گیاه نگاه کنید ، ریشه های محکم و خشن با ساقه های ظریف تر اما نسبتا محکم و شاخه هایی لطیف تر و بالاخره برگ ها و شکوفه ها و گلبرگ هایی که هرکدام از دیگری ظریف تر است ، دست به دست هم داده و یک بوته گل زیبا را ساخته اند و سلول های هریک به تفاوت مأموریت هایشان کاملاً مختلف و استعدادهایشان به تناسب وظایفشان متفاوت است .

عین این موضوع در جهان انسانیت دیده می شود ، افراد انسان روی هم رفته نیز یک درخت بزرگ و بارور را تشکیل می دهند که هر دسته بلکه هر فردی رسالت خاصی در این پیکر بزرگ برعهده دارد و متناسب آن ساختمان مخصوص به خود و این است که قرآن می گوید : این تفاوت ها وسیله آزمایش شما است ، زیرا همان طور که سابقا هم گفتیم ، « آزمایش » در مورد برنامه های الهی به معنی "تربیت و پرورش" است و به این ترتیب پاسخ هرگونه ایرادی که بر

اصل خلافت انسان در روی زمین

اثر برداشت نادرست از مفهوم آیه عنوان می شود، روشن خواهد گردید .(۱)

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه این سوره مبارکه است با اشاره به خلافت انسان در روی زمین می فرماید:

وَ هُوَ الَّذی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ الْأَرْضِ

و اوست که شما را در روی زمین جانشین نسل های پیشین ساخت.

به باور گروهی منظور این است که مردم هر عصر و نسلی جانشین مردم روزگار پیش از خود هستند و بدین سان نسل های گوناگون بشر با نظم و ترتیب شگرفی، به تدریج و به آرامی جانشین یکدیگر می گردند و سر انجام عصری فرا

۱- تفسیر جوان، ج ۶، ص ۷۰ تا ۷۳ .

خواهـد رسـید که عمر این جهان نیز به پایان می رسـد و برای آخرین نسل این جهان جانشـین و خلیفه ای نخواهـد بود. گفتنی است که تدبیرگر این برنامه شگرف و تفکّر انگیز و به اجرا در آورنده این طرح در جهان هستی آفریدگار دانا و تواناست.

برخی نیز بر آنند که روی سـخن در آیه شـریفه با پیامبر گرامی است، و روشـنگری می کند که خدا، او و امت و جامعه وی را جانشین امت های پیشین ساخته است.

وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ

به باور «سُدی» منظور این است که آفریدگار هستی مقام و رتبه برخی را از نظر رزق و روزی بر برخی دیگر بالا برده است؛ امّا به باور برخی منظور این است که خدا مقام و موقعیّت پاره ای را از نظر سیما و خرد، عمر و دارایی،

اصل خلافت انسان در روی زمین (۱۰۳)

نیرو و توان بر پاره ای دیگر برتری بخشیده است. به باور ما دیدگاه دوم بهتر به نظر می رسد.

راز تفاوت میان انسان ها

در حالی که همه فرزنـدان انسان دراصل انسانیّت برابرویکسان آفریـده شـده اند، و در آغاز ولادت و گام نهادن به این جهان، هیچ یک در خور استحقاق ویژه ای نبودند تا بنابر آن استحقاق، امتیازاتی به آنان داده شود، راز این تفاوت و تبعیض در میان آنان چیست؟

پاسخ ایـن اسـت که انسانهـایی که از چنین نعمتهـایی بهره ورنـد، مهر و لطـف خـدا نسبت به خـویش را در نظر می گیرنـد و وظایف خود را انجام داده و از زشتی ها دوری می جوینـد. برای نمونه، ثروتمندی که در یک خانواده شـریف و وظیفه شـناس دیده به جهان گشوده و در آنجا پرورش یافته ممکن است به این نعمت

خـدا توجه کنـد و خـدا را به خـاطر مهرش نیایش نمایـد، و یا کسـی که از چنین امتیازی بهره ور نیست ممکن است با احساس همین نداشتن یک نعمت به تفکر و اندیشه بپردازد و کاری انجام دهد که مورد لطف بی کران خدا قرار گرفته و از آن شرایط رهایی یابد.

لِیَبْلُوَکُمْ فیما اتاکُمْ

و برخی از شـما را بر برخی دیگر برتری بخشید، تا در آنچه به شما ارزانی داشته است شما را بیازماید و بدین وسیله استعدادها و توانمندی ها و ویژگیهای درونی شما در کردار و رفتارتان پدیدار گردد.

آری، راز این تفاوتها از جمله این است که صاحبان نعمت و امکانات به محرومیت محرومان بیندیشـند و برای سـپاس نعمتهای خدا، در جامعه خویش به وظایف و مسؤولیتهای خود عمل نمایند،و از دگر سو محرومان جامعه با نظاره

بر حال ثروتمنـدان شـکیبایی پیشه سازنـد و دست تجاوز به حقوق و حـدود دیگران نگشایند، و با اینکه چیزی جز «خشت» زیر سر ندارنـد پـای بر هفت اختر و هفت اقلیم نهنـد و عزت نفس و کرامت خویش را پاس دارنـد؛ و نیز خردمنـدان در نشانه های قدرت و عظمت خدا بیندیشند تا دانشور و دانشمند گردند، و دانشوران به علم خود عمل کنند.(۱)

انسان گل سرسبد موجودات

«وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی ادَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلی کَثیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضـیلًا:(۲) ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آن ها را در خشکی و دریا (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی های

۱- تفسیر بیان، ج ۸، ص ۱۷۲ تا ۱۷۵ .

۲- ۷۰ / اسری .

پاکیزه به آن ها روزی دادیم و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم».

از آن جا که یکی از طرق تربیت و هدایت ، همان دادن شخصیت به افراد است قرآن مجید به دنبال بحث هایی که درباره مشرکان و منحرفان در آیات گذشته داشت ، در این جا به بیان شخصیت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می پردازد ، تا با توجه به این ارزش فوق العاده به آسانی خود را نیالاید و خویش را به بهانه ناچیزی نفروشد « وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنی ادَمَ » .

سپس به سه قسمت از مواهب الهی ، نسبت به انسان ها اشاره می کند که عبارتنداز مرکب ، رزق طیّب ، برتری بر سایر مخلوقات .

انسان گل سرسبد موجودات (۱۰۷)

ص:۱۰۷

معنی « کثیر » در این جا چیست ؟

بعضـی از مفسـران آیه فوق را دلیل بر فضـیلت فرشـتگان بر کل بنی آدم دانسـته انـد ، چرا که قرآن می گویـد ما انسان ها رابر بسـیاری از مخلوقـات خود برتری دادیم و طبعا گروهی در این جا باقی می مانـد که انسان برتر از آن ها نیست و این گروه جز فرشتگان نخواهند بود .

ولی باتوجه به آیات آفرینش آدم و سـجود و خضوع فرشتگان برای او و تعلیم علم اسماء به آن ها از سوی آدم ، تردیدی باقی نمی ماند که انسان از فرشـته برتر است ، بنابراین ، « کثیر » در این جا به معنی جمیع خواهد بود و به گفته مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان ، در قرآن و مکالمات عرب ، بسیار معمول است که این

کلمه به معنی جمیع می آید .قرآن درباره شیاطین می گوید:«وَاَکْثَرُهُمْ کاذِبُونَ»(۱)

چرا انسان برترین مخلوق خدا است؟

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست ، زیرا می دانیم تنها موجودی که از نیروهای مختلف ، مادی و معنوی ، جسمانی و روحانی تشکیل شده و در لابلای تضادها می تواند پرورش پیدا کند و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد، انسان است .

حدیث معروفی که از امیرمؤمنان علی نقل شده نیز شاهد روشنی بر این مدعااست : « خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید: فرشتگان و حیوانات و

انسان ، فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب ، حیوانات مجموعه ای از

۱- ۲۲۳ / شعراء

شهوت و غضـبند و عقل ندارنـد ، اما انسان مجموعه ای است از هردو ، تا کـدامین غالب آیـد . اگر عقل او بر شـهوتش غالب شود ، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد ، از حیوانات پست تر » .(۱)

(۲)

«إِنَّ عَلَیْنا لَلْهُدی: (۳)بی گمان راهنمایی [مردم] تنها بر عهده ماست.

بی گمان راه نمودن به مردم به عهده ماست، و ما هستیم که راه را می نماییم؛ امّا هدایت پذیری و گزینش راه درست از بیراهه با خود شماست.

با این بیان روشنگری می شود که خدا هدایت و رهنمود انسان ها را به خود

۱- « نورالثقلین » ، جلد ۳ ، صفحه ۱۸۸ .

۲- تفسیر جوان، ج ۱۲، ص ۱۱۳ تا ۱۱۵.

۳- ۱۲ / لیل .

لازم فرموده، نه گمراهی و به بیراهه بردن آنان را، آن گونه که پاره ای از جبرگرایان می پندارند.

به بـاور «قَتـاده» منظور این است که: بیـان روشن راه فرمـانبرداری و قانون گرایی و انجام شایسـته و بایسـته نماز و روزه، حـج و پرداخت زکات و دیگر کارهای شایسته و هشدار از گناهان با ماست، و عمل درست با شما مردم.(۱)

بی هدف نبودن آفرینش

«أَیَحْسَبُ الْاِنْسانُ اَنْ یُتْرَکَ سُدًی:(۲) آیا انسان گمان می کند بیهوده و بی هدف رها می شود ؟» .

سپس به دو استدلال جالب درباره معاد می پردازد که یکی از طریق بیان

بی هدف نبودن آفرینش (۱۱۱)

۱- تفسیر بیان، ج ۳۰، ص ۲۸۹ .

۲- ۳۶ / قیامت .

" هـدف آفرینش و حکمت خداوند" است و دیگری از طریق بیان " قدرت او به اسـتناد تحوّل و تکامل نطفه انسان در مراحل مختلف عالَم جنین" .

« سُدی » به معنی مُهمل و بیهوده و بی هدف است ، عرب « اِبِلٌ سُدًی » را در مورد شتری که بدون ساربان رهاشده و هرجا می خواهد به چرا می رود ، به کار می برد .

منظور از « اِنْسـان » در این آیه همان انسانی است که منکر معاد و رسـتاخیز می باشـد ، آیه می گویـد : او چگونه باور می کند خداونـد این جهان پهناور را با این عظمت و این همه شـگفتی ها ، برای انسان بیافرینـد ، ولی در آفرینش انسان هدفی نباشد ؟ چگونه می توان باور کرد که هر عضوی از اعضای انسان برای هـدف خاصـی آفریـده شـده باشـد ، چشم برای دیـدن ، گوش برای شنیدن و قلب برای رسانیدن غذا و اکسیژن و آب به تمام سلول های بدن . حتی خطوط

سر انگشتان نیز حکمتی دارد ، ولی برای مجموع وجود او هیچ هدفی در کار نباشد و بیهوده و مهمل و بدون هیچگونه برنامه و امر و نهی و تکلیف و مسؤولیّت آفریده شده باشد ؟

یک فرد عادی اگر مصنوع کوچکی بی هدف بسازد ، به او ایراد می گیرند و نامش را از زمره انسان های عاقل حذف می نمایند ، چگونه خداوند حکیم مطلق ممکن است چنین آفرینش بی هدفی داشته باشد ؟

و اگر گفته شود هدف همین زندگی چند روزه دنیاست ، همین خور و خواب تکراری و آمیخته با هزار گونه درد و رنج ، قطعا این چیزی نیست که بتواند آن آفرینش بزرگ را توجیه کند .

بنابراین نتیجه می گیریم که این انسان برای هدف بزرگتری یعنی زندگی جاویدان در جوار قرب رحمت حق و تکامل بی وقفه و بی پایان ، آفریده شده است .

بی هدف نبودن آفرینش (۱۱۳)

«اَلَمْ یَکُ نُطْفَهً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنی(1) آیا او نطفه ای از منی که در رَحِم ریخته می شود ، نبود؟» .

«ثُمَّ کانَ عَلَقَهً فَخَلَقَ فَسَویّ:(2)سپس به شکل خون بسته درآمد و او را آفرید و موزون ساخت؟» .

«فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْاُنْثی:(3) و از او دو زوج مذکّر و مؤنث آفرید .

«اَلَیْسَ ذلِکَ بِقادِرٍ عَلی اَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتی:(4) آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟» .

1- 37 / قیامت .

2- 38 / قیامت .

3- 39 / قیامت .

4- 40 / قیامت .

آیـا کسـی که نطفه کوچـک و بی ارزش را در ظلمتکـده رَحِم مـادر ، هر روز آفرینش جدیـدی می بخشـد و لباس تازه ای از حیات و زنـدگی در تن او می کند و چهره نوینی به او می دهد ، تا سـرانجام انسان مذکر یا مؤنث کاملی شود و از مادر متولد می گردد ، قادر نیست مردگان را زنده کند ؟

این بیـان در حقیقت در مقابل منکرانی است که در مسأله معاد جسـمانی غالبا دم از محال بودن می زدنـد و امکان بازگشت به زنـدگی را بعد از مردن و خاک شدن نفی می کردند و قرآن برای اثبات امکان این معنی دست انسان را گرفته و او را به آغاز خلقتش بازمی گردانـد ، مراحل عجیب جنین و تطورات شـگفت انگیز انسان را در این مراحل به او نشان می دهد ، تا بداند او بر همه چیز قادر و تواناست و به تعبیر دیگر بهترین دلیل برای امکان یک شی ء ، وقوع آن است .

قرآن در آن روز که هنوز این مسائل کشف نشده بود، کرارا به عنوان یکی از

بی هدف نبودن آفرینش (۱۱۵)

نشانه های قدرت خداوند روی آن تکیه کرده و این خود از نشانه های عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است. (۱)

عشق به کمال

هر انسانی در هر عصر و موقعیّت جغرافیایی و شرایط اجتماعی که قرار داشته باشد، به حکم فطرت و مقتضای عقل، به سوی کمال، گام برمی دارد. هدف دانشجویی که در دانشگاه سرگرم تحصیل است، کارگری که در کارگاه مشغول کار و صنعت است، دانشمندی که مشغول مطالعه کتاب ها و بررسی مطالب عمیق عملی است و مخترعی که در محیط ملال آور و آزمایشگاه ها، مرتبا مشغول آزمایش است، رسیدن به کمال است و اصولاً همین هدف کمال است که

۱- تفسیر جوان، ج ۲۵، ص ۲۵۳ تا ۲۵۸ .

ناراحتی ها و رنـج ها، در راه رسـیدن به آن، کاملاً لذّت بخش و فرح آور است و ندای فطرت و فرمان وجدان همواره پشتیبان و مشوّق آنهاست.

غریزه «عشق به کمـال» تنهـا مخصوص انسـان نیست، بلکه در حیوانات هم وجود دارد، زیرا آنچه را که مناسب زنـدگی آن ها باشـد، خواهاننـد و از آنچه که به ضـرر آنـان تمـام شود، گریزاننـد. منتها امتیاز انسان ها نسـبت به حیوانات این است که غریزه عشق به کمال در انسان ها به علت راهنمایی هادی عقل به مراتب از حیوانات قوی تر است.

اگر مـا بخواهیم «عشق به کمـال» را در انسـان به صورت یک قانون درآوریم، بایـد اعتراف کنیم که قانونی عمومی و همگانی است ؛ تـا آنجا که شایـد هیـچ قانونی، کلیّت و عمومیّت آن را دارا نباشـد ؛ زیرا همه افراد مایل هسـتند به سوی کمال برونـد و تمام کارها و کوشش ها در جهت رسیدن به کمال است.

عشق به کمال (۱۱۷)

هیچ کس را نمی توان پیدا کرد که از منافع و کمالات خود متنفّر باشد و یا به طرف چیزهایی برود که به زیان او تمام شود.

ممکن است کسی بگوید: آیا افرادی که بی پروا و از راه های گوناگون، خودکشی کرده اند ؛ مشمول این قانون می شوند؟ و آیا انتحار و خودکشی هم به منظور رسیدن به کمال است ؟

آری، می توان گفت که: هدف این اشخاص هم کمال است ؛ زیرا به منظور «نجات از ناراحتی ها» (که خود یکی از مراحل کمال است) خودکشی می کنند ؛ ولی بدبختی آن ها در این است که راه تکامل را گم و خیال کرده اند آن کمال فطری که فرمان عقل و وجدان، پشتیبان آن است همین است و بس!

هم چنین انسان هایی که به کارهای پست تن درمی دهند و یا این که عمر خود را در راه رسیدن به لذّات زودگذر تباه می سازند و متوسّل به مواد مخدّر و

مشروبات الکلی می شوند، از این قانون مستثنی نیستند. آن ها هم به گمان این که به طرف کمال می روند، راه کمال را گم کرده و خوشبختی و لذّت خود را در این موضوعات می دانند! خلاصه «عشق به کمال» در همه آن ها است، ولی بعضی مسیر را اشتباه می روند.

۱ همه انسان ها در جستجوی کمال هستند و مشوّق آن ها در این راه یکی پشتیبانی فطرت و دیگری فرمان عقل است.

۲ ممکن است انسان در اثر نداشتن تعلیم و تربیت صحیح در تشخیص مصداق کمال، گرفتار اشتباه شود و به جای این که راه تکامل را بپیماید، راه انحطاط و نقصان خود را طی کند.

عشق به کمال (۱۱۹)

ص:۱۱۹

کمال فردی و اجتماعی

کمال در دو جنبه فردی و اجتماعی است، زیرا شخصیت انسان دارای دو جنبه فردی و اجتماعی است.

شخصیّت فردی: آن است که انسان را قطع نظر از محیط و اجتماع و بدون توجه به موقعیت و خصوصیات اجتماعی، ملاحظه کنیم.

شخصیّت اجتماعی: آن است که انسان را از جهت روابطی که با سایر انسان ها و محیط خارج از خودداری، درنظر بگیریم.

بنابراین، کمالی را هم که انسان در جستجوی آن است، در دو جهت فردی و اجتماعی متصوّر است. انسان از لحاظ فردی دارای سه جهت (فکر، اخلاق و عمل) است.

(۱۲۰) راز آفرینش انسان

کمال فطری

بـدیهی اسـت کـه محتویـات فکر انسـان هر چـه عـالی تر باشـد، آن فکر کامـل تر و عـالی تر است. بنـابراین هرچه معلومـات و معقولات انسان توسـعه بیشتری داشـته باشـد به همان انـدازه، فکر انسان وسـیع تر خواهد بود. به عبارت ساده تر می توان گفت که: میان فکر و محتویات آن تعدّدی (اختلافی) در کار نیست.

از این جـا نـتیجه می گیریم فکر کامـل، آن فکری است که متوجه عـالی ترین موجودات باشـد و پست ترین افکـار، آن فکری است که در اطراف پست ترین موجودات دور می زند.

اینک برای بهتر روشن شـدن مطلب، اعتقادات یک فرد دین دار و بی دین را باهم مقایسه می کنیم: یک فرد مادّی می گویـد: «عالَم، همان چیزی است که ما می بینیم و یا علوم طبیعی برای ما اثبات کرده است ؛ طبیعت محدود و قوانین جبری آن،

کمال فطری (۱۲۱)

ص:۱۲۱

سازنـده این جهاننـد و هیـچ گـونه نقشه و فکری در ساختمـان آن به کـار نرفته است. بشـر هم جزئی از طـبیعت است و پس از مرگ، اجزاء او از هم متلاشـی و تجزیه شـده و بـار دیگر به طبیعت بـازمی گردنـد و هیـچ گونه بقائی برای او نیست. در واقع، میان انسان و سایر حیوانات، چندان فاصله ای وجود ندارد».

یـک فرد دین دار معتقـد است که: «عـالَم، خیلی بزرگ تر است از آنچه ما درک می کنیم و عالَم ماوراء این طبیعت به مراتب از جهان طبیعت، وسـیع تر می باشـد. نیروی سازنـده این عالَم، علم و قدرتی بی نهایت دارد. همیشه بوده و خواهد بود. عالَم بر طبق یک نقشه بسـیار عمیق و دقیق استوار شده است و عدم اطلاع کامل ما از اسرار آن، نه تنها دلیل بر نبودن آن اسرار نیست، بلکه به خاطر نادانی ماست. انسان فاصله بسیار زیادی از حیوانات دارد. مرگ به معنای فنا و نابودی نیست

(مرگ، پایان کبوتر نیست)(۱)، بلکه یکی از مراحل کمال بشر است، زیرا انسان، پس از مرگ وارد عالَم وسیع تر و پهناورتری می گردد».

اکنون خود شما قضاوت کنید که: روح کدام یک از این دو نفر کامل تر و قوی تر است؟ آن کس که فکر او تنها در محدوده ماده، گردش می کند و یا آن کس که بر فراز آسمان ابدیت و در یک فضای بی انتها پرواز می نماید؟ جواب این سؤال ناگفته، روشن است...

آری، این دین است که فکر انسان را در افقی بلندتر از افکار مادی قرار می دهد و روی قوی و همّت عالی به او می بخشد!

کمال فطری (۱۲۳)

ص:۱۲۳

۱- سهراب، سپهری .

کمال اخلاقی

انسان دارای دو دسته از صفات و اخلاقیّات است:

۱ غرائز حیاتی: که برای ادامه حیات ضرورت دارد و در تمام افراد دیده می شود مانند: علاقه به خود و زن و فرزند، حس انتقام، حسّ ترس، غریزه شهوت و غضب و... .

افراط و تفریط در این قسمت، سبب بدبختی انسان می گردد و باید اعتدال، رعایت گردد. اگر انسان به خودش علاقه نداشته باشد، بدون ترس خود را در خطرها قرار می دهد و جان خود را دستخوش فنا و نابودی می کند ؛ و از طرفی اگر علاقه او به خود، در جهت افراط واقع شود و همه چیز را برای خود بخواهد، مسلّم است که این هم مایه بدبختی و هلاکت است. افراد متهوّر و نترس، غالبا عمر خود را به پایان نمی رسانند و افراد ترسو هم از عمر خود بهره مند نمی شوند و از فعالیت های مثبت اجتماعی محرومند.

بهره مند نمی شوند و از فعالیت های مثبت اجتماعی محرومند.

اشخاص غضبناک، انسان های غیرقابل اعتماد و معمولاً بی ارزشی از آب درمی آیند و در مقابل، افراد خونسرد هم ناقصند ؛ زیرا در صحنه مبارزات اجتماعی، قادر به دفاع از حقوق مسلّم خود نخواهند بود.

بنابراین برای هریک از این غرائز، حدّ و اندازه ای است که اگر از آن حدّ و اندازه تجاوز کنند، موجب زیان انسان می گردند و فقط در صورت اعتدال صفات مزبور، بشر می تواند از آن ها بهره مند شود و از این نظر کامل گردد.

۲ روحیّات عالی انسانی: این دسته از صفات، حدّ و اندازه معینی ندارند و هر قدر زیادتر باشد، باعث کمال بیشتر انسان خواهند بود.

صفاتی مانند: عدالت، حق دوستی، حق طلبی، وظیفه شناسی و... را می توان از روحیّات عالی انسانی دانست. هر کس که از این صفات، سهم بیشتر داشته باشد

کمال اخلاقی (۱۲۵)

ص:۱۲۵

کامل تر است. مثلاً ـ در هر کس حس عدالت پروری، بیشتر یافت شود، به همان اندازه این فرد از لحاظ اخلاقی و روحیّات ممتاز انسانی، کامل تر است. بنابراین تکمیل و پرورش این روحیات نیز یکی از مراحل تکامل اخلاقی است.

از آنچه گفته شد، این گونه نتیجه می گیریم که: ایجاد تکامل اخلاقی در انسان به تعدیل غرایز حیاتی و پرورش روحیّات عالی انسانی، بستگی دارد.

اکنون باید به این مطلب توجه نمود که کدام نیرو می تواند به غرایز حیاتی، اعتدال بخشد و روحیات عالی انسانی را در وجود بشر بپروراند؟ با مراجعه به دستورات دینی روشن می شود که بیشتر دستورات دینی در جهت تعدیل غرایز و پرورش روحیات عالی انسانی است. این موضوع ثابت می کند که: دین صحیح، ضامن تکامل اخلاقی انسان است.

زیرا روشن است که اولین شرط تعدیل غرایزی هم چون خودخواهی، شهوت،

خشم و... احساس یک مسؤولیت درونی و باطنی است که در همه جا، حالات، افکار و رفتار انسان را کنترل کند. سرچشمه این احساس مسؤولیت، فقط و فقط ایمان به خداست.

این ایمان است که در اعماق وجود شخصی دیندار جادارد، وجدان او را تحت تأثیر معنوی خود قرار می دهد و از کجروی ها و انحرافات بازمی دارد.

از طرفی، دین به منظور ایجاد «کمال اخلاقی» نوید بهترین پاداش نیک را به انسان می دهد و در نتیجه، با شوق، او را به سوی کمالات اخلاقی، هدایت می کند و برای عدم کنترل غرائز، بالاترین مجازات را گوشزد می کند و در نتیجه، ترس از مجازات، او را از صفات ناپسند و طغیان غرایز بازمی دارد.

البته نمی توان انکار کرد افرادی پیدا می شوند که بدون احتیاج به مقررات جزا و کیفر، خواهان کمال اند و به اصطلاح، کمال را برای کمال می خواهند، ولی آنچه

تجربه های اجتماعی نشان داده است این است که: تعداد این گونه افراد، خیلی کم و به علاوه تأثیر این گونه روحیات در خود این اشخاص نیز محدود است.

کسانی که تصور می کنند تنها وجدان می تواند انسان را از کجروی ها و تجاوزات بازدارد، کاملاً در اشتباهند.

یکی از دانشمندان بزرگ تعلیم و تربیت می گوید:

«کسانی که سعی دارند اخلاق را از دین جدا کنند و مستقلاً به تکمیل آن بکوشند، دست به کار خطرناکی زده اند».

«لامارتین» فیلسوف و شاعر فرانسوی می گوید: «وجدان بدون خدا مانند محکمه (دادگاه) بدون قاضی است» .

کمال عملی

شایـد محتـاج به تـذکّر نباشـد که کمـال عملی انسان، ناشـی از کمال اخلاقی اوست، زیرا عمل، همان انعکاس و پرتو «اخلاق» است و به عبـارت دقیق تر: همه کارهای انسان یک ریشه اخلاقی دارد و به همین جهت ما روحیّات و صـفات افراد را، در طرز عمـل و کردار آن هـا جسـت و جـو می کنیم. البته گـاهی ممکن است انسـان به طـور تصـنّعی و سـاختگی، عملی را برخلاف روحیّات خود انجام دهـد، اما بـدیهی است که این عمل، جنبه اسـتثنایی دارد و دوام پـذیر نیست. بنابراین برای این که اعمال و رفتار بشـر، خوب و کامل باشـد، بایـد قبل از هر چیز، غرایز حیاتی، تعـدیل گردنـد و روحیات و صـفات عالیه در حال رشـد و پرورش باشند.

خلاصه، مطـالبی را که در کمـال اخلاقی بیـان کردیم به این بحث مربوط خواهـد گردیـد و به این ترتیب ثـابت می شود که: «کمال عملی انسان، تنها در سایه ایمان به

کمال عملی (۱۲۹)

ص:۱۲۹

تکامل اجتماع

خدا انجام پذیر است و بس».

اگر از مباحث پرغوغای جامعه شناسان و حقوق دانان که درباره اجتماع کرده اند صرف نظر کنیم و بخواهیم با همان فکر ساده، اجتماع را معنی کنیم، خواهیم گفت: «اجتماع عبارت است از مجموعه افراد با پیوندها و نسبت های موجود میان آن ها یعنی افرادی که از لحاظ افکار، روحیات، رسوم و عادت، شبیه به هم و از جهت معاشرت و آمیزش، نزدیک به هم باشند و زندگی مشترکی داشته باشند».

سؤال ها و مثالی در رابطه با بحث تکامل انسان همراه با آیات قرآن

«اِنَّ الْاِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعا:(۱) انسان ، حریص و کم طاقت آفریده شده است» .

«اِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزوُعا:(۲) هنگامی که بدی به او رسد ، بی تابی می کند» .

«وَ اِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَن ـُوعا:(۳) و هنگامی که خوبی به او رسد ، مانع دیگران می شود» .

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان

در این جا سه سؤال به شرح زیر مطرح است که باید به آن ها پاسخ داد :

۱ اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده ، چگونه در طبیعت

۱- ۱۹ / معارج .

۲- ۲۰ / معارج .

۳- ۲۱ / معارج .

او شر و بدی را قرار داده است ؟

۲ آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند و سپس آفرینش خود را مذمّت کند ؟

۳ قرآن در آیـه ۴ سوره « تین » صـریحا می گویـد : « لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ فی اَحْسَنِ تَقْویم : ما انسان را با بهترین صورت و ساختمان آفریدیم » .

مسلما منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است ، بلکه کلّ خلقت انسان به صورت « اَحْسَن تَقْویم » است و همچنین آیات دیگری که مقام والای انسان را می ستایند ، این آیات با آیه مورد بحث چگونه سازگار است ؟ پاسخ همه این سؤالات با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این است که خداوند نیروها و غرایز و صفاتی را در انسان آفریده است که این ها بالقوّه وسیله تکامل و ترقّی و سعادت او محسوب می شوند ، بنابراین صفات و غرایز مزبور

ذاتا بد نیست ، بلکه وسیله کمال است ، اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرد و از آن سوء استفاده شود ، مایه نکبت و بدبختی و شرّ و فساد خواهد بود .

برای مثال همین حرص نیرویی است که به انسان اجازه نمی دهد به زودی از تلاش و کوشش بازایستد و با رسیدن به نعمتی سیر شود ، این یک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلّط است ، اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد و انسان حریص درعلم و یا به تعبیر دیگر تشنه و عاشق بی قرار علم باشد ، مسلما مایه کمال اوست ، اما اگر آن در مسیر مادیات به کار افتد ، مایه شرّ و بدبختی و بُخل می گردد .

به تعبیر دیگر : این صفت شاخه ای از حُبّ ذات است و می دانیم حُبّ ذات چیزی است که انسان را به سوی کمال می فرستد ، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود ،

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان (۱۳۳)

به سوی انحصارطلبی ، بخل ، حسد و مانند آن پیش می رود .

در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است ، خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که مسلما مفید و سودمند است ، ولی هرگاه از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمب های ویرانگر بسازند ، نه نیروگاه های برق و وسایل صنعتی دیگر ، این مایه شر و فساد خواهد بود .(۱)

در تفسیر این آیات آمده که انسان کم ظرفیت هنگامی که رنج و زیانی به او رسد و تهی دست و محروم گردد، سخت به عجز و لابه می پردازد و عنان شکیب از کف می دهد.

سپس می افزاید: امّا هنگامی که خیر و خوبی به او برسد و ثروت و قدرت به

۱- تفسیر جوان، ج ۲۵، ص ۱۴ تا ۱۷ .

دست آورد، بخل می ورزد و از احسان و نیکی در حق محرومان سخت خودداری می ورزد [(۱)]

«وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِیَعْبُدُونِ:[(۲)]و من پریان و آدمیان را جز برای این که مرا بپرستند نیافریدم.

«لام» در واژه «لِیَعْبُ‍دُونِ» برای هـدف آمـده و نشانگر آن است که هدف و غرض از آفرینش پریان و آدمیان این است که آنان در مسیر پاداش شکوهبار خدا قرار گیرند و این پاداش تنها با پرستش آگاهانه و خالصانه او حاصل می شود.

با این بیان می توان گفت که هدف خدا از آفرینش انسان و پریان، پرستش خالصانه و آگاهانه ذات پاک و بی همتای اوست؛ بر این اساس کسانی که خدا را

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان (۱۳۵)

ص:۱۳۵

۱- تفسیر بیان، ج ۲۹، ص ۱۴۵ .

۲- ۵۶ / ذاریات .

نشناسـند و یا او را آن گونه که شایسـته و بایسته است، نپرستند و مقررات عادلانه و نجات بخش او را رعایت ننمایند، از هدف آفرینش دور افتاده انـد؛ امّا این انحراف از هـدف آفرینش، نه به اصل آن زیان می رساند و نه به حکمت و فرزانگی آفریدگار فرزانـه هسـتی. ایـن کـار، به کـار کسـی می مانـد که غـذایی سـودبخش و حیـاتی را برای مردمی فراهم آورده و آنـان را برای خـوردن آن فرا می خوانـد و آنـان نیز دعـوت او را می پذیرنـد، امّـا پـاره ای از آن غـذا نمی خورنـد. روشـن است که در این صورت آن میزبان و دعوت کننـده، به عـدم حکمت و خرد وصف نخواهـد شـد و هدف او درست جلوه خواهد کرد، چرا که خوردن غـذا در گرو آزادی و گزینش میهمانـان است. در آفرینش انسـان و هـدف آن نیز خـدای فرزانه انسان را آفریـد، به او قـدرت مقایسه و گزینش و خرد و انـدیشه ارزانی داشت و در حق او مهر و لطف بسـیاری نمود و همه موانع رشد و کمال را از سر راه او برداشت و به

او روشنگری فرمود که راه رسیدن به اوج نیک بختی و سعادت و هدف آفرینش این است؛ حال اگر گروهی با نافرمانی و بیداد از آن هدف دور افتند و خود را به تیره روزی و نگونساری گرفتار سازند، این دیگر به آزادی و گزینش ناشایسته آنان مربوط است، نه آفریدگار آنان.

«ما أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ:(۱)

من از آنان هیچ گونه [رزق و] روزیی نمی خواهم؛ و نمی خواهم که به من خوراک دهند».

در این آیه آفریدگار انسان روشنگری می کند که: اگر آنان را برای پرستش و بندگی آفریده است، نه به خاطر آن است که از این راه سودی به آن بی نیاز برسد؛

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان (۱۳۷)

ص:۱۳۷

۱- ۵۶ / ذاریات .

نه هرگز! بلکه به خاطر رشـد و تکامل انسان و سود رسانـدن به اوست و نه آفریدگار هستی، چرا که ذات بی همتای او بی نیاز است و کران تا کران هستی و همه پدیده ها آفریده و نیازمند او.(1)

بـا توجه به سؤال و جواب هـا و بحث هـای مطرح شـده دربـاره تکامل انسان مثالی را برای تفهیم بیشتر مطلب عرض می کنیم: فلسـفه آفرینش انسان چیست؟ سؤالی است که به دفعات در کلاس های درسی مطرح شده است و به گونه های مختلفی پاسخ داده می شود. اما جوابی که توانست من را قانع کند به شرح ذیل است:

معلّم درکلاس این سؤال بچه ها را چنین پاسخ داد.

فرض کنید در کلاس دانش آموزان مشغول درس هستند فردی متشخص بعد

۱- تفسیر بیان، ج ۲۷، ص ۲۵ و ۲۶.

از کسب اجازه وارد می شود و غرض از آمدن خود را چنین بیان می کند که از این بچّه های کوشا و مؤدّب خوشم آمد، تصمیم گرفتم هدیه ای به آن ها بدهم. همه خوشحال شدند هدیه را که خواست بدهد در ناباوری متوجّه شدیم مبلغ هدیه بسیار زیاد است.

بعضی بچّه ها گفتند خانم شاید این مال حرام باشد. خانم در جواب گفتند: بچه ها من ایشان را می شناسم یک انسان درستکار و مدیّن و خیّر است و مال ایشان نیز حلال است.

با این سخن همه آرام شدند اما یکی از بچه ها پرسید خوب اصلاً برای چه این مقدار زیاد هدیه می دهد.

هدیه دهنده در جواب گفت: دلم می خواهد شما این پول را بگیرید و با آن به خوشبختی برسید.

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان (۱۳۹)

ص:۱۳۹

وقتی که هـدیه ها را توزیع نمود بچّه ها متوجّه شدنـد که کمی در مبلغ هدیه تفاوت گذاشـته است عدّه ای اعتراض کردند که چرا به همه مثل هم نداده است.

معلّم در جواب گفت: بچّه های عزیز، شـما که کاری برای او انجام نـداده بودیـد و یاطلبی از او نداشتید خودش خواسـته و این هدیه را به شما داده. حال به هر کس هر مقدار که دلش خواسته و در ضمن اختلاف که زیاد نیست.

در زنگ تفریح با دوستانم در حیاط بودیم از فاطمه پرسیدم با آن پول چکار می کنی.

گفت: مدتی است پدرم گرفتار شده و نمی تواند چکهای بابت اجناس مغازه اش را پرداخت کند به او می دهم.

مژگان گفت: برو بابا دلت خوش است من که می روم یک ماشین می خرم و با دوستان می رویم تفریح .

(۱۴۰) راز آفرینش انسان

ص:۱۴۰

از زهره که داشت به حرف ها گوش می داد پرسیدم تو با پولت چیکار می کنی. گفت: من بر فرض که امسال دانشگاه قبول شوم نمی توانم به دانشگاه بروم چون پدرم که از دنیا رفته و مادرم نیز توان تأمین مخارج دانشگاه من را ندارد.

دارم فکر می کنم که با آن چه کار کنم که مشکلاتمان حل شود.

گذشت چند سال بعد، روزی دوستانم را دعوت کردم همه آمدند اما مژگان دیر آمد و وقتی آمد ناگهان صحنه دلخراشی را دیدیم، مژگان روی ویلچر نشسته بود.

بعد از احوالپرسی از او علت معلول شدنش را پرسیدیم شروع کرد به نفرین و ناسزا گفتن به آن فردی که چند سال قبل به همه بچّه های کلاس پول داده بود.

زهره گفت: مژگان این حرف ها سزاوار او نیست آن بیچاره چه ربطی به معلول شدن تو دارد. با دوستان بودم که ماشین چپ شد و من قطع نخاع شدم.

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان (۱۴۱)

ص:۱۴۱

فاطمه پرسید: چرا ماشین چپ شد حتما ماشین عیب فنی داشته و یا سرعت زیاد داشتی. بالاخره فهمیدیم که سرعت زیاد از حدّ موجب این حادثه شده بود .

بعد از آرام شدن مژگان، سر صحبت از گذشته ها باز شد. مژگان که متوجه عوض شدن سر و وضع زهره شده بود پرسید راستی زهره می بینم تو نو شدی.

زهره گفت: راستش را بخواهی همه این ها را مدیون آن بنده خدایی هستم که آن هدیه پربرکت را به من داد خدا انشاءاللّه خیرش بدهد ما را از فلاکت و بدبختی نجات داد.

همه با تعجّب منتظر بودند که بدانند چرا ؟

زهره ادامه داد بعد از دبیرستان دیدم سرمایه خوبی که هدیه گرفته بودم دارم با مشورت و پُرس و جوی زیاد به این نتیجه رسیدم که خیاطی، کاری کم فشار برای زنان و درآمد خوبی نیز دارد رفتم چندماهی دیگر خیاطی را که

نیمه کاره بلد بودم تکمیل شدم و ابتدا مقداری از سرمایه را کارگاهی کوچک زدم کم کم متوجه شدم که درآمد خوبی دارد کارگاه را با سود کارگاه کوچک قبلی و باقی مانده سرمایه یک کارگاه آبرومند با چندکارگر دیگر راه اندازی کردم و الان خودم و خانواده ام با چند خانواده دیگر از درآمد کارگاه روزی می گذرانیم.

متوجّه مژگان شدم که خیلی ناراحت است علّت را پرسیدم گفت ای کاش من هم مشورت کرده بودم (البته اگر مشورت هم می کردم فایده ای نداشت چون پدر و مادرم که با این کار من مخالفت زیاد کردند گوش ندادم و راه پیشنهادی خودم را رفتم) تا هم سرمایه را بر باد نداده بودم و هم خودم را بدبخت و زمین گیر نکرده بودم .

فاطمه که تا حالا ساکت بود به حرف آمد و گفت مژگان تا حالا که می گفتی این سرمایه موجب بدبختی تو شد (اگر چه من نیز با حرف تو مخالف بودم چون من

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان (۱۴۳)

ص:۱۴۳

نیز با آن سرمایه تقریبا به خوشبختی رسیدم) اما حالا چیز دیگری می گویی.

مژگان با حالتی افسرده اما مطمئن گفت: نه فاطمه جان، حالا که درست فکر می کنم می بینم آن بنده خدا گفت من این هدیه را می دهم که خوشبخت شوی و قصد و نیّت او خیر بود اما من خودم بی فکری کردم و با وجود آن که هدیه من بیشتر از زهره بود موجبات بدبختی خود و خانواده ام را فراهم نمودم.

در حال و هوای مهمانی بودیم که معلممان از جایش بلند شد و به آرامی گفت: بچّه ها سرمایه بد بود. همه گفتند: نه خانم، سرمایه که خوب بود، حلال بود، قصد و نیّت بخشنده نیز که خیر بود.

معلّم گفت: پس چرا گروهی با آن خوشبخت و گروهی بدبخت شدند.

یکی از بچّه ها به شوخی گفت: خانم چون فکر بدبخت شده ما خرده شیشه داشته.

معلّم گفت: یعنی چه عزیزم.

نمی دانم یعنی چه می دانم که می بایست به حرف بزرگترها گوش می کردند که نکردند می بایست دنبال خوشگذرانی زیاد نمی بودند که بودند و دیگر همین چیزها خانم.

معلم گفت: احسنت، اما اجازه بدهید پاسخ سؤال اول را تکمیل کنم بچه ها می خواستید فلسفه آفرینش را بدانید پس خوب گوش کنید خدا آن فرد بخشنده است را همه می پذیرفتم آن هم با ذوق و شوق عمر و عقل را هم می پذیریم عمر و عقل را هم می پذیریم هدف هدیه دهنده رسیدن به خوشبختی بود. حال به نظر شما خدا که این سرمایه وجودی به نام عمر را به ما داد برای چه بود ؟

یکی گفت: برای زندگی.

دیگری گفت: برای عبادت.

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان (۱۴۵)

ص:۱۴۵

نفر سوم گفت: برای بندگی.

معلّم گفت: نه عزیزان من، برای رسیدن به سعادت و خوشبختی بود و آن هم نه سعادت و خوشبختی دنیایی بلکه سعادت و خوشبختی اخروی و انسان خوشبخت متّصل به خدا است و احساس خوشبختی می کند.

انسان یک سلسله اعمال و کارهایی در دنیا انجام می دهد و بلکه تمام زندگی انسان تلاش و حرکت و کار است. شما از اول صبح که بیدار می شوید، چه به خودتان نگاه کنید و چه به مردم دیگر، می بینید همه زندگی تلاش و حرکت و جنبش و دوندگی و کار است. اگر بپرسید برای چه؟ البته مقصودها خیلی فرق می کند، ولی همه در نهایت امر یک چیز می خواهند و آن سعادت خودشان است.

انسان بالفطره طالب سعادت خودش است نه طالب شقاوت خودش، و اگر دنبال کارهایی می رود که منجر به شقاوتش می شود، آن کار را نه به قصد این که

به شـقاوت برسـد انجـام می دهـد بلکه در همـان حال نیز به خیال خودش سـعادتش در این راه است. پس انسان به طور قطع و مسلّم از عمل و کار و تلاش خودش، سـعادت خودش را طالب است و هیـچ کس قصدش این نیست که از تلاش و حرکت و فعـالیتش شـقاوت نصـیبش شود. البته گـاهی انسـان تلاـش های زیادی در همین دنیا می کنـد به خیال این که به سـعادت نائل بشود، بعـد از مـدتی خودش می فهمـد که تمام این تلاش ها بیهوده بوده است و یا می بینـد که از این تلاش ها نتیجه معکوس گرفته است و اگر تلاش نمی کرد برای سعادتش بهتر بود.

یکی از آثار ایمان به خـدا و روشن شدن به نور خدا این است که عمل انسان ارزش واقعی پیدا می کند، یعنی وضـعی پیدا می کنـد که واقعا عمل و تلاش انسان موجب سـعادت انسان می شود آن هم سـعادت ابدی، هدف خداوند نیز رسـیدن به کمال و سعادت می باشد در ضمن خدا عقل و راه های درونی و بیرونی (پیامبران)

سازگاری و جمع بین آیات متفاوت در مورد صفات انسان (۱۴۷)

ص:۱۴۷

را سرمایه گذاری صحیح برای ما قرارداده است.

در ضمن اگر خدا در سرمایه تفاوت گذاشته باشد (که این تفاوت بسیار اندک است) توقع و بازخواست حدّ کمال و سعادت نیز به همان اندازه خواهد بود.

سپس معلّم در همین جا بود که گفت: ان شاءاللّه عزیزان من همگی تان به خوشبختی وسعادت برسیدوآرزوی سعادت برایتان دارم به امیدرسیدن به آن روز.

هدف آفرینش انسان در نهج البلاغه

«أَمـّا بَعْدُ فَإِنَّ اللّه ـ سُبْحانَهُ وَ تَعالی خَلَقَ الخَلَقَ حینَ خَلَقَهُمْ غَنِیّا عَنْ طاعَتِهِمْ، آمِنا مِنْ مَعْصِیَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لا تَضُرُّهُ مَعْصِیَهُ مَنْ عَصاهُ، وَ لا تَنْفَعُهُ طاعَهُ مَنْ أَطاعَهُ».(1)

۱- نهج البلاغه ترجمه محمّد دشتی، خطبه ۱۹۳ .

ترجمه: خداونـد سـبحان هنگـام آفرینش خلق از طـاعت و بنـدگیشان بی نیاز و از معصـیت و نافرمانی آن ها در امان بود، زیرا معصیت گناهکاران او را زیانی نرساند، و طاعت فرمانبرداران سودی به او نمی رساند.

شرح: حضـرت در ابتداء سـخنان شـیوای خود مقدمه ای متذکر می شوند، که مبادا فکر کنید اگر مردم دارای صـفاتی که ذکر می کنم شدند، و درون لباس تقوی خزیدند، و متعبّد شدند، نفعی به خداوند عائد می شود، و اگر کسـی متخلّق به این صـفات اخلاقی نشد، و طریق معصیت را پیش گرفت، ضرری به ساحت مقدسش می زند چرا:

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریائیش ننشیند گرد

برای روشن شدن این مطلب لازم می دانم مقدمه ای را یادآور شوم:

هدف آفرینش انسان در نهج البلاغه (۱۴۹)

هر موجود ممکن و هر مخلوقی حتی وجود ما به چهار علّت برای پیدایش خود

نیاز دارد، که: اگر یکی از آن ها منتفی شود، معلول هم منتفی می شود:

۱ علّت فعلی ۲ علّت مادّی ۳ علّت صوری ۴ علّت غائی

برای واضح شدن مطلب مثالی بزنم، فرض کنید شخصی می خواهد ساختمانی را برای سکونت خود تهیه کند، بنایی که این خانه را می سازد علت فاعلی، و مصالح لازم این خانه اعمّ از آهن، گچ، آجر، سیمان و غیره علت مادی، و شکل و هیئت و صورت این خانه علت صوری، و سکونت در این خانه علّت غائی است. علّت غائی از نظر تَحَصُّل ذهنی مقدم بر سایر علل است، و از نظر تحقق خارجی مؤخّر از همه، به عبارت واضح تر در مثالی که زده شد، ابتدا انسان به فکر سکونت می افتد یعنی ابتدا علّت غائی (سکونت در مسکن) در ذهن حاصل و محقق شده و بعد از این که علت فاعلی و مادی و صوری تأمین شد، علّت غائی که سکونت بود، حاصل می شود.

این چهار علت برای هر موجود ممکن و مخلوقی لازم و ضروری است، ولی واجب الوجود و خداوند متعال که مخلوق و مقهور چیزی نیست، این چهار علّت حاکم بر او نیست، زیرا او غنی بالذات است، نه فقیر، به خلاف ما که سر تا پا محتاج و فقیریم و مُهر سیه رویی بر پشت ما خورده که:

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد و اللّه عالم

من نمی گویم که خالق خود فرموده است «اَنْتُمُ الْفُقَراءُ اِلَی اللّهِ وَاللّهُ هُوَالْغَنِیُّ» (۱) و سازنده ماشین پیکر ما از دیگران آگاه تر به مصنوع خود است.

خلق کردن ما هم مستثنی از این ۴ علت نبوده است: ۱ علت فاعلی که خداوند است. ۲ علت مادی که مواد تشکیل دهنده ساختمان بدن های ماست. ۳ علت

۱- ۱۵ / فاطر .

صوری که هیئت آن هاست. ۴ علت غائی که تکامل و رسیدن به لقاءالهی است.

مولی علی علیه السلام برای جلوگیری از توهم این که خلقت خداوند هم مثل ما که: خانه می سازیم تا نفع ببریم، به صورت انتفاعی برای خودش است، و علت غائی آن عبادت است، به مقتضای «ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلّا لِیَعْبُدُونِ»(۱): جن و انس را خلق نکردم مگر این که عبادت کنند مرا، و نفعی به خداوند از طریق عبادت می رسد، و در مقابل به قرینه مقابله درصورت معصیت ضرری می رسد، می فرمایند: چنین نیست، خداوند بی نیاز از اطاعت مطیعین و ایمن از عصیان عصیانگران است.

این جا سؤالاتی پیش می آید که: پس هدف خلقت چیست؟ و نفع این خلقت عائد

۱- ۵۶ / فاطر .

چه فرد یا افرادی می شود؟ در جواب این سؤالات و سؤالات دیگر در زمینه آفرینش، باید به بررسی هدف آفرینش بپردازیم:

برای رسیدن به پاسخ سؤالات از هدف آفرینش، از پلکانی که دارای ۵ عدد پله است یاری می جوئیم:

۱ واجب الوجود کمال مطلق و مطلق کمال است خداونـد متعال کمالی است که شائبه نقصان و ضد تکامل و ضد ارزش در او راه نـدارد، او موجودی است، که: حـاوی و دربردارنـده تمـام کمالات و بی نهـایت است، بی نهایت به اضافه ۱ یا منهای ۱ یا ضرب ۱ در ۱۰۰۰ تقسیم بر ۲ حاصـل بی نهـایت است، پس او خـالی از هر نقصـی است و خالی از نقص و کمبود، احتیاج به عبادت ما نـدارد که رفع نیاز کند، و از معصـیت ما ضـربه ای ببیند، حتی ما نمی توانیم با اسـلام خود منتی بر ساحت خداوندی بنهیم، بلکه او بر ما منت دارد، که خودش به پیامبرش فرمود:

«یَمُنُّونَ عَلَیْکَ اَنْ اَسْلَمُوا قُلْ لاتَمُنُّوا عَلَیَّ اِسْلامَکَمْ بَلِ اللّهُ یَمُنُّ عَلَیْکَمْ اَنْ هَدیکَمْ لِلْایمانِ»(۱) آن ها بر تو ای پیامبر به خاطر اسلام آوردنشان منّت می گذارند بگو منّت نگذارید بر من اسلامتان را، بلکه خدا منّت بر شما گذارده که: هدایت کرد شما را برای ایمان آوردن.

بله، مثل این است که بیمار در اثر خوردن دوائی که دکتر تجویز کرده و بهبودی یافته، نزد دکتر برود و از او جایزه بخواهد و بر سرش منت گذارد که: دواها را من خوردم و درمان شدم، ای غافل، دکتر باید بر سرت منت گذارد، که: تو را از چنگال بیماری و مرگ نجات داد نه تو نسبت به او.

از بحث منحرف نشویم، خداوند منبع و سرچشمه همه فضائل است، که: «وَ اِنْ

۱- ۱۷ / حجرات .

مِنْ شَیْ ءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ» (۱) (هیچ شیئی نیست مگر این که خزائن و منابع آن نزد ماست)، هیچ علم قدرتی و هیچ شوکت و عظمتی و هیچ سطوت و قدرتی دیده نمی شود الّا این که از کانال منبع الهی سرچشمه گرفته است، اگر من هم چیزی دارم از آن اقیانوس مواج است و از عطای او که در ذیل همین آیه دارد: «وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُوم»: (و از چیزهائی که خزائن و منابع آن نزد ماست، به افراد عطا نمی کنیم الّا به قدر معلومی) به قدری که افراد صلاحیت و لیاقت پذیرش آن را دارند. به آن ها اعطا می شود، هرکس به اندازه ظرف وجودی خودش از باران رحمت الهی بهره مند می شود.

۲ کمال مطلق فیّاض است کمال مطلق و دارنده خزائن و منابع اشیاء اعم از

۱- ۲۱ / حجر .

علم و قـدرت و غیره، نورپراکنی و نورافشانی می کنـد، او دائما افاضه فیض می نماید، خورشـید که کمالی در حد خود است، نورافشـانی می کنـد، امـا نه به خـاطر رفع احتیـاجی که خود دارد، بلکه برای رفع احتیـاج طالبان فیض و کسانی که نقصانی در نورانیت دارنـد، و هر چه کمـال بالاـتر رود تا به بی نهایت برسـد؛ بی نهایت نور و فیض از خود اشاعه می کنـد، تا هر فردی با ظرف وجـودی خـود و لیـاقت اکتسـابی خـود چه مقـدار برداشت نمایـد، هر چه ظرف و سـعه وجودی گسـترده تر شود، بیشـتر دریافت نور می نمایـد کما این که ظرف هرچه بزرگتر باشد باران در آن مجتمع می شود، علی علیه السـلام به کمیل فرمودند: «اِنَّ هـذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِیَهٌ فَخَیْرُهـا أَوْعیها» این قلب ها ظرف هایی است که بهترین آن ها نگاهدارنـده ترین آن ها است و به تعبیر دیگر وسیع ترین آن هاست.

۳ افعال خداوند معلّل به اغراض و هدفدار است علماء بزرگوار از شیعه و

فرقه معتزله از اهل تسنّن متفق هستند که: افعال خداوند دارای اغراض نیست، زیرا همان گونه که ما کاری را انجام می دهیم تا به اغراض آن رفع نیاز کنیم مثلاً وقتی خانه می سازیم، برای رفع نیازمان به مسکن است، لازم می آید خداوند نقصانی در او باشد و با این غرض رفع آن نقصان را کرده و مستکمل شود، و این بالضروره باطل است، زیرا خداوند را نقصانی نیست که رفع آن کند.

ادله عدلیه یعنی شیعه و معتزله در هدفدار بودن افعال الهی و در ردّ اشاعره که: در درّه قیاس و تشبیه گرفتار شده اند، و خالق را به مخلوق تشبیه کرده اند، دو دسته دلیل نقلی و عقلی است، اما نقلی، در قرآن آیاتی است که مورد استشهاد آن ها قرار گرفته و برای نمونه ۳ آیه را ذکر می کنیم:

هدف آفرینش انسان در نهج البلاغه (۱۵۷)

۱ «اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثا وَ اَنَّكُمْ اِلَيْنا لاتُرْجَعُونَ»(۱)

(آیا چنین می پندارید، که: ما شما را عبث آفریدیم و فکر می کنید بازگشت شما به سوی ما نیست؟).

۲ «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلّا لِيَعْبُدُونِ»(۲)

خداوند می فرماید جن و انس را خلق نکردم مگر برای این که عبادت کنند مرا.

۳ «وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما باطِلًا ذلِكَ ظَنُّ الَّذينَ كَفَرُوا»(۳)

(ما آسمان و زمین و هرچه بین آنهاست را باطل نیافریدیم و بی هدف بودن

عالم خلقت، گمان کافرین است) از این سه آیه روشن شد که:

۱- ۱۱۵ / مؤمنون .

۲- ۵۶ / ذاریات .

۳- ۲۷ / ص .

خلقت خداوند از روی غرض و هدفی بوده است.

اما دلیل عقلی، این است که: اگر افعال خداوند بدون غرض باشد، عبث و کاری بی فایده و لغو است، و این قبیح است از حکیمی چون خدا صادر نمی شود.

و اما در جواب اشاعره که گفتند: «غرض دار بودن افعال الهی موجب استکمال نقصی است» می گوییم: این در صورتی است، که: غرض عائد به خداوند باشد، در حالی که چنین نیست، بلکه نفع افعال او یا به بندگان برمی گردد یا به کل نظام وجود بازگشت می کند. (۱)

با این توضیح روشن شد: افعال خداوند هدفدار است، و الاّ عبث و لغو لازم می آید و بر حکیمی از مخلوقات قبیح است، چه رسد به خالق حکماء که تعالی اللّه

۱ باب حادی عشر، چاپ مرکز، نشر کتاب، ص ۳۲ .

عن ذلک علوّا کبیرا (خداوند متعال دو از چنین پندارهای باطلی است که، به او نسبت قبیح داده شود).

در ذیل این بحث به حدیث قدسی معروف «کُنْتُ کَنْزا مَخْفِیّا» اشاره می شود که بعضی خیال می کنند، این حدیث شاهدی برای این مطلب است، که: خداوند نفعی از خلقتش می برد، ولی بعد از بررسی روشن خواهد شد، یکی از ادلّه عدلیه از سنت می تواند همین حدیث باشد: «کُنْتُ کَنْزا مَخْفِیّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفُ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِکَیْ أُعْرَف» خداوند می فرماید: من کنز و گنج پنهانی بودم، و دوست داشتم که: شناخته شوم، به همین جهت خلق کردم مخلوقات را، تا شناخته شوم). ظاهر این حدیث نشان می دهد که: خداوند از هدف و غرض خلقت خود سود و فایده ای برده، و آن شناخته شدن او است، ولی در جواب باید گفت: اولاً سند این حدیث ضعیف و مرسل است، یعنی در سلسله سند ارسال حاصل شده، و این

موجب ضعف و عدم اعتبار حدیث است.

ثانیا اگر گنجی را عده ای بیابند نفع آن به گنج می رسد یا به بندگان آن؟ مسلّما به یابندگان، نفعی رسیده، در بحث ما هم عارفان الهی سود برده اند نه خداوندی که به عنوان گنج پنهانی خود را معرفی می کند، بله عارفان و یابندگان او سود می برند، و سرمایه عظیمی می اندوزند، و ای کاش ما هم در زمره اینان بودیم، و آرزوی قلبیمان و زمزمه لبانمان این بود که: «ما از تو، به غیر تو نداریم تمنّا».

اگر گفته شود در نهایت خداوند از شناخت خود لذت می برد، و در منابع اسلامی اشاراتی هم هست، در بعضی آیات می گویند خداوند خشنود می شود، و امثال اینگونه تعبیر، در جواب خواهیم گفت: فلاسفه می گویند رضایت خداوند به خاطر رفع نیاز نمی باشد زیرا نقصان و کمبودی ندارد تا زیادی در او تصوّر شود، بلکه درک کمال داشتن لذّت او است و کمالی که کمالات ما اشعه ای از

اشعه های آن کمال وسیع و گسترده تر است، بله گاهی قرآن تعبیراتی دارد که افراد نادان از آن گمان نقص می کنند در حالی که خداوند گاهی از روی لطفش چنین تعابیری می نماید مثلاً در قرآن است که: «مَنْ ذَا الَّذی یُقْرِضُ اللّهَ قَرْضا حَسَنا فَیُضاعِفَهُ لَه»(1) (چه کسی است که به خداوند قرض نیکو دهد تا خداوند به او چندین برابر برگرداند) در حالی که همه چیز حتی جان قرض دهنده از آن اوست این کمال لطف او است که می گوید: آن چه را من خودم به شما دادم، به من قرض دهید، آن هم قرض و وام ربوی که برای غیرخدا حرام است، چه می گوید؟ پول از او و وام دادن از ما، آن هم با سود کلان.

۴ هستی مساوی با کمال است معدومی را به ظهور رساندن و لباس هستی

۱- ۱۱ / حدید .

بر قـامت آن پوشانـدن، یعنی رسانـدن آن به اولین درجه تکامـل، پس هستی مساوی با کمال است، که: به تدریـج هرچه سـعه وجودی او بیشتر شود، و کسب فضایل و مکرمت های اخلاقی نماید، این کمال رشد کرده، و به موازات رشد جسـمانی، رشـد روحانی را هم به دنبال دارد.

انسـان هـا در حقیقت کـاروانی هسـتند که: از سـر حـد عـدم حرکت کرده، و به سـوی کمـال مطلق که ذات پـاک الهی است، حرکت می نماید.

رهرو منزل عشقیم ز سر حد عدم تا به اقلیم این همه راه آمده ایم

رسـیدن از عدمسـتان به وجودستان مسافت طولانی را می طلبد، که: در صورت چنین رسیدنی، موجود سیرکننده، متکامل شده است، اگر صفر را که جزو اقلیم اعداد نیست یا جهشی به اولین مرحله اعداد یعنی عدد یک رسانیم، به او کمال داده ایم و اگر به تدریج او را به بی نهایت رسانیم، که: ماوراء ناحیه اعداد

هدف آفرینش انسان در نهج البلاغه (۱۶۳)

است، مراحل مختلف تکامل را طی کرده است، پس تکامل به تشکیک است، یعنی دو مراتب و صاحب مراحل است، که این مراحل مابین دو سرحد عدم و بی نهایت را اشغال کرده است، و از این جا مشخص می شود که خداوند ما را با لطف بی کرانش به اولین سرمنزل کمال یعنی وجود انسانی رسانید، و سپس ما را در بین عدم یعنی بی کمالی و بی نهایت یعنی کمال مطلق که وجود است، رها کرد، تا هرکس با اراده خود وسیله ارسال رسل و انزال کتب در مسابقه کسب کمال شرکت کند، و سعی کند تا هرچه بیشتر این مراحل را پشت سرگذارد.

و اگر گفته شود، چرا خداوند ما را یک مرتبه به سرحد کمال نرسانید؟ در جواب می گوئیم: صدق کمال و حقیقت آن وقتی تجلی می کند که افعال با اراده و اختیار صادر شود نه با جبر و زور، اگر چه برای اعطاء مرحله اول کمال، خداوند با کسی مشورت نکرد و باید این کمال اول اجباری باشد.

(۱۶۴) راز آفرینش انسان

اگر گفته شود: ما این تکامل را نمی خواستیم، و اصلاً میل نداشتیم قدم به عرصه وجود گذاریم، تا با این همه مشکلات روبرو شده، و با آن ها دست و پنجه نرم کنیم، و آمیخته با درد و رنج گردیم که: خودش فرمود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فی کَبَدٍ»(1) و اصلاً مگر زور بود که در این دیر خراب آباد آئیم تا بخواهیم به کمال برسیم؟! در جواب خواهیم گفت: بله، بسیاری از چیزها اجباری است، برای واضح شدن مطلب مثال هایی می زنیم :

۱ اگر در شهری بیماری واگیرداری شیوع پیدا کند، مقامات دولتی همه اهل آن شهر را واکسینه می کنند، تا مردم از بیماری در امان باشند، حال اگر درب منزل شما را بزنند، و بگویند، آقا باید واکسن بزنید، اگر بگویند مگر زور است من

۱- ۴ / بلد .

نمی خواهم بزنم در این صورت اعتنا به اختیار شما نکرده و به زور شما را واکسن می زنند چرا؟ زیرا این جا قلمرو اختیار شما نیست، اینجا جایی است که برای حفظ و صیانت یکایک نفوس جامعه باید شما هم تحت پوشش واکسیناسیون قرار گیرید .

۲ اگر کسی سم بخورد به زور او را وادار به استفراغ و شستشوی معده می کنند، و اگر بگوید: به شما ربطی ندارد، من می خواهم خودکشی کنم، جان خودم است، می خواهم از درد و رنج دنیا آزاد شوم! به هیچ وجه به حرف او اعتناء نمی شود چرا؟ زیرا او پا را از قلمرو اختیار فراتر نهاده و اینجا مرحله ای است، که باید او را نجات داد اگرچه خودش راضی نباشد .

۳ در بعضی از کشورها وقتی نوزادی به دنیا می آید، نامش از طریق اداره آمار به آموزش و پرورش داده می شود، و زمانی که حد ۶ سالگی رسید،

همان طور که در کشورها برای خدمت سربازی، سرباز احضار می شود، در آن جا هم این کودک ۶ ساله برای تعلّم و سوادآموزی احضار می شود، والدین این نوزاد نمی توانند، بگویند: ما نمی خواهیم فرزند ما با سواد شود چرا؟ زیرا اینجا قلمرو اختیار نیست بلکه نظام آن جامعه چنین اقتضا می کند که: از ۶ سالگی برای جلوگیری از شیوع بی سوادی سوادآموزی را اجبارا به اجراء درآورند.

پس اصل آفرینش هم مثل بعضی موارد دیگر اختیاری نیست، و با احدی مشورت نمی شود، زیرا نظام احسن الهی چنین اقتضا می کند که: مرحله اول تکامل باید اجباری باشد، اگرچه مخلوقی راضی نباشد، و مانند آن بیمار و آن فرد مسموم و آن کودک شش ساله قدرت تشخیص صلاح خود را ندارند.

۵ تکامل، غایه الغایات از آفرینش است در این بخش در دو جهت بحث می شود: ۱) نسبت به خلقت انسان ۲) نسبت به جمیع مخلوقات که بحث ما در

هدف آفرینش انسان در نهج البلاغه (۱۶۷)

ص:۱۶۷

خلقت و آفرینش انسان

خلقت انسان است.

ابتدا با چراغ عقل و حکم روشنگر او وارد میدان سخن می شویم، تا اثبات کنیم که هر خلقتی یک هدف نهائی دارد، و سپس با چراغ نقل و شرع مثل آیات نورانی قرآن اثبات می کنیم، که: هدف نهائی آفرینش انسان قرب الی اللّه و رسیدن به آن کمال مطلق است، تا چه حدّی به این هدف دست یابد.

اما عقل می گوید: هر چیزی در این عالم باید به نقطه ای ختم شود، خواه در سلسله معلولات باشد، و خواه در سلسله علل، حتی سلسله اهدافی که برای خلقت یک شی ء تصور می شود باید به نهایتی برسد، به جائی که دیگر هدفی بالاتر از آن نباشد، و آن غایه الغایات است، و به تعبیر فلاسفه «کُلُّ ما بِالْعَرَضِ لابُدَّ أَنْ یَنْتَهِیَ اِلی ما هُوَ بِالذّاتِ» یعنی هر عرضی باید در نهایت به ذاتی متکی باشد، و به جائی

ختم شود، وگرنه تسلسل لازم می آید، و تسلسل باطل است.

بنابراین هدف از خلقت هم باید به مرحله ای برسد که دیگر هدفی فوق آن هدف نیست، و از آیات قرآن اثبات خواهیم کرد، که: آن هدف نهایی تکامل است، که: دیگر معنی ندارد بپرسیم چرا متکامل شویم، برای واضح شدن مطلب دو مثال بزنیم:

۱ از کشاورز سؤال می کنیم چرا زمین را می شکافی، و بذر درون خاک می افشانی؟ در جواب می گوید: برای به دست آوردن محصول، می پرسیم برای چه می خواهی تحصیل محصول کنی؟ می گوید: به بازار ببرم و بفروشم و خرید وسایل کنم، چرا؟ برای این که آبرومند باشم، اگر باردیگر سؤال کنی، چرا می خواهی آبرومند شوی می گوید برای این که آبرومند شوم، یعنی به جائی رسیده که هدفی بالاتر از آن برای او قابل تصور نیست.

۲ از یـک دیپلمـه ای کـه درصـدد ورود بـه دانشـگاه اسـت، اگر سـؤال کنیـم چرا درس می خـوانی؟ می گویـد: برای رفتن به دانشگاه، برای چه؟ می گوید برای این که شغل دلخواهم را که مثلاً دکتر یا مهندس شدن است، به دست آورم، برای چه؟ می گوید برای این که در جامعه در رفاه باشم و این که سربار جامعه نباشم، چرا می خواهی رفاه پیدا کنی؟ برای آبرومند شدن، و این که وجهه ای پیـدا کنم، اگر بار دیگر از او سؤال کنید، باز همین جواب را تکرار می کند، و یا به جوابی بالاخره می رسد، که: دیگر فوق آن غایتی و هدفی برایش متصور نیست، این در جنبه مادی مسـئله است، در جنبه معنوی هم ارسال رسل و انزال کتب شـده، تـا مـا را از حضـیض ذلت به رفیع منزلت، و از گودال مـذلت به قله شـرافت رهنمون سازنـد، و در نهایت به مفهوم کلمه کوتـاه ولی پرمحتوای کمال برسـیم، آن را در آغوش گرفته و مأنوس با آن باشـیم، اگر به این درجه برسـیم، دیگر جایی برای سؤال نیست،

(۱۷۰) راز آفرینش انسان

که چرا می خواهی متکامل شوی، زیرا این غایه الغایات است، که: مافوقش هدف و غرضی نیست.

بعـد از تبیین حکم عقـل ببینیم نقـل چه می گویـد، در این جا ۶ آیه را زیر ذرّه بین مطـالعه قرار می دهیم، تـا دریابیم خـداوند متعال هدف آفرینش را چگونه در کتاب خود ترسیم نموده است:

۱ «اَللّهُ الَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَمواتٍ وَ مِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا اَنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ وَ اَنَّ اللّهَ قَدْ اَحاطَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عِلْما»(۱)

(خدایی که خلق کرد هفت آسـمان را و از زمین هم هفت طبقه را، نازل می شود امر و فرمان او بین آسمان ها و زمین ها برای این که بدانید خداوند بر هرچیزی

۱- ۱۲ / طلاق .

قادر و بر هرچیزی احاطه علمی دارد) .

۲ «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلاّ لِیَعْبُدُونِ»(۱) (خلق نکردم جن و انس را مگر برای این که عبادت کنند مرا).

۳ «اَلَّذی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیوهَ لِیَبْلُوَکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلاً»(۲) (خداوند خلق کرد مرگ و زندگی را تا آزمایش کند شما را که کدام یک از حیث عمل برتری دارید).

۴ «لَوْ شآءَ رَبُّکَ لَجَعَلَ النّاسَ اُمَّهً واحِدَهً وَ لا یَزالُونَ مُخْتَلِفینَ. اِلاّ مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ وَ لِذلِکَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ لَاَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّهِ وَ النّاسِ اَجْمَعینَ»(۳)

۱- ۵۶ / ذاریات .

۲- ۲ / ملک .

۳- ۱۱۸ و ۱۱۹ / هود .

(اگر خداوند می خواست، هر آینه قرار می داد مردم را امتی واحد و همواره مختلفند، الاّ کسی که مشمول رحمت الهی واقع شود، و برای همین مشمول رحمتش بر آن ها، آن ها را خلق کرد و حکم الهی صادر شده که: اگر از دایره رحمت او خارج شوند، جهنّم را از جنّ و انس پر می کند).

۵ «وَ اَنَّ اِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی» (۱) (و کار خلق عالم به سوی او منتهی می شود).

۶ «یا اَیُّهَا الْاِنْسانُ اِنَّکَ کادِحٌ اِلی رَبِّکَ کَدْحا فَمُلاقیهِ» (۲) (ای انسان به درستی که تو رنج کُشنده ای به سوی پروردگارت داری، تا این که او را ملاقات کنی، و به مقام لقاء برسی).

خلقت و آفرینش انسان (۱۷۳)

گاهی خداوند متعال در قرآن مجیدش وقتی مسأله ای دارای ابعاد مختلف و

۱- ۴۲ / نجم .

۲- ۶ / انشقاق .

متنوع باشـد، در هر جـائی به مناسبت، اشـاره به یکی از ابعـاد آن می نمایـد، مثلاً درباره نماز در جائی می فرمایـد: «اِنَّ الصَّلوهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ» (نمـاز انسـان را از فحشـاء و منکر زشتی هـا دور می نمایـد) در جـای دیگر می فرمایـد: «اِسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ» (به وسیله روزه و نماز استعانت بجوئید)، در جای دیگر می فرماید: «أَقِمِ الصَّلوهَ لِذِکْری» (نماز را به پادارید تا یادآور و متذکّر من باشید) با جمع این موارد فلسفه های مختلف یک حکم مشخص می گردد.

در مسئله مورد بحث ما، یعنی هدف آفرینش نیز در موارد مختلف از زوایای متفاوت اشاره ای به غایات و غرض های مختلف مسأله شـده است، در این ۶ آیه ای که گـذشت به ترتیب می توان سـیر صـعودی تکامـل را نظـاره گر بود، و مشاهـده کرد که چگونه در مراحل مختلف، به مناسـبت هایی غایاتی برای خلقت ذکر شـده، که: با دقت نظر می توان درک کرد که: بعضـی از این غایت ها غایت وُسْطی (هدف

وَسَطى) برای غایه الغایات یعنی لقاء الهی و رسیدن به کمال نهائی است، در آیه اول علم و معرفت به قدرت و علم خداوندی غایت قرار داده شده که: هر چه معرفت و علم زیادتر شود عمل انسان خالصانه تر و با روشنگری بیشتری حاصل می شود، علم و عمل با یکدیگر رابطه و اثر متقابل دارند، هر چه علم بیشتر عمل پاکتر، و هرچه عمل پاکتر علم بیشتر، و در نتیجه رسیدن به تکامل (یعنی تبدیل موجود دانی به موجود عالی) سریع تر.

در آیه دوم عبادت خداوند به عنوان هدف معرفی شده است، زیرا عبادت کلاس تربیت است، اگر مواد درسی این کلاس با دقت مورد مطالعه و عمل قرار گیرد و اگر نماز و روزه ای که مطلوب خداوند است، محقّق شود، مسلّما شاگرد این کلاس تربیت و پرورش یافته، ولی چه خوش گفت بزرگ استاد این کلاس که خود پرورش یافته همین کلاس بود، آن اسداللّه الغالب علی بن ابیطالب: «کَمْ مِنْ

صائِمٍ لَیْسَ لَهُ مِنْ صِیامِهِ اِلاَّ الْجُوعُ وَ الْظَّمَأَ» (چه بسیار روزه دارانی که به جز گرسنگی و تشنگی چیزی نصیب آن ها نمی شود، چرا؟ زیرا روزه واقعی را ایجاد نکرده اند، آن روزه ای که بیدارگری می کند).

خداوند متعال وجودی بی نهایت است، که: هر چه ذهن بیشتر متوجه بی نهایت شود و بیشتر عبادت او شود، بیشتر به سوی او اوج می گیرد، و در نتیجه انسان در اثر عبادت، شروع به کسب معرفت می نماید، و قرآن هم فرموده، «وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّی یَأْتِیَکَ الْیَقین»(1) (عبادت کن پروردگارت را تا کسب معرفت و یقین کنی و حتّی به درجه عین الیقین رسی).

اگر گفته شود شما معرفت را مقدمه برای عمل عبادی، و عمل عبادی را این جا

۱- ۹۹ / حجر .

مقدمه معرفت قرار دادید، و این دور باطل است در جواب می گوئیم دوری در بین نیست، زیرا معرفت دارای مراتبی است، آن مرحله از عرفان که مقدمه عبادت واقعی است، با آن مرحله از عرفانی که بعد از عبادت حاصل می شود، متفاوت است، در حقیقت مثل کسی است، که: سرمایه ناچیزی را مقدمه برای کار قرار دهد، و آن عمل مقدمه برای کسب سرمایه بیشتری شود.

در آیه سوم آزمایش را به عنوان هدف دیگری معرفی می نماید ؛ برگشت آزمایش و امتحان به تربیت است، و در واقع کلاس دیگری به موازات عبادت، برای تحصیل هدفی واحد که تربیت و پرورش است.

خداوند با آزمایش و ابتلاء خود درصدد ساختن روح انسان است، اگر سؤال شود: کسی امتحان می کند که: جاهل باشد، و با امتحان کردن می خواهد عالم شود، مثلاً اولیاء یک مدرسه که: از محصلین امتحان می کنند، یا کارفرمایی که از

کارگر خود امتحان عملی می کند، برای این است، که: آگاه شوند، به مقدار یادگیری محصل و کارگر، خداوندی که غیب و شهود برای او یکسان است، و اصلاً غیبی برای او تصوّر نمی شود چرا امتحان می کند ؟

در جواب می گوئیم امتحان بر دوگونه است: ۱ امتحانی که برای تحصیل علم انجام می گیرد، مثل دو مثالی که در متن سؤال ذکر شد. ۲ امتحانی که استاد عالم است به مقدار پیشرفت شاگردش، ولی او امتحان را عاملی و وسیله ای قرار می دهد، تا بتواند شاگرد را برای مطالعه بیشتر بکار اندازد، و او را در کار خود ورزیده کند.

در امتحان نوع اول استاد ذی نفع بود، و در امتحان نوع دوم شاگرد ذی نفع است، امتحان خداوندی از نوع دوم است، «راغب» در مفردات خود ریشه «فتنه» که به معنی امتحان استعمال می شود، را این گونه تفسیر، نموده است: «أَصْلُ الْفِتَنِ

اِدْخالُ الْذَّهَبِ النّارَ لِتَظْهَرَ جَوْدَتُهُ مِنْ رَداءَتِه» (۱)(ریشه ماده فتن در لغت به معنی داخل کردن طلاـ در آتش است، تا این که طلای اصل از مواد مخلوط با آن که ارزش چندانی ندارند، جدا گردیده و ظاهر شود).

خداوند با امتحان خود زمینه پرورش و ورزیده شدن مخلوقات خود را فراهم می آورد، تا ناخالصی های وجود آن ها را در اثر فشار مشکلات، و گوهر وجود آن ها را در اثر حرارت های زمانه آبدیده کند همانند کسی که طلای ناخالص را با تیزاب (اسید سلطانی) مخلوط می کند، زیرا معروف است که (اسید سلطانی) با تمام فلزات ترکیب می شود، جز طلا و برای همین جهت بقیه فلزات مخلوط شده با طلا همراه با حرارت ذوب می کند و طلای خالص باقی می ماند، بله امتحانات

۱- المفردات لالفاظ القرآن الکریم، راغب اصفهانی، ص ۳۷۱ .

خداوندی (اسید سلطانی) است، که ما را در کوره مشکلات خالص می کند.

همچنان که پیامبران عظیم الشأنی چون ابراهیم علیه السلام و موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله را چنین کرد، و حتی اینان هم از چنین آزمایشاتی در آزمایشگاه بزرگ تاریخ مأمون نبوده اند، زیرا کمری که در اثر مشکلات قد برافراشته، در اثر ظلم ها و زورگویی ها هرگز منعطف و خمیده نمی شود. ما که در عالم به ظاهر انسان هائیم و چنینیم در عالم نباتات و گیاهان هم چنین است. درختانی که همیشه همبازی طوفان های وحشی بیابانی بوده و در صخره های کم آب کوه ها دور از دسترس باغبان ها رشد کرده اند، مقاومتشان بیشتر از درختانی است، که: همبازی نسیم های ملایم بوده و در کنار جویباران و درون باغ ها در حصار دیوارها به رشد خود ادامه می داده اند، حتی شعله آتش چوب های درختان بیابانی افروخته تر و خاموشی آن ها دیرتر از چوب های درختانی

(۱۸۰) راز آفرینش انسان

است، که در کنار آب و زیرنظر باغبان روئیده اند(۱)

الگوی انسان کامل در نهج البلاغه

«ای بنـدگان خدا! همانا بهترین و محبوب ترین بنده نزد خدا، بنده ای است که خدا او را در پیکار با نفس یاری داده است، آن کس که جامه زیرین او انـدوه، و لباس رویین او ترس از خـداست ؛ چراغ هـدایت در قلبش روشن شـده و وسایل لازم برای او فراهم آمده و دوری ها و دشواری ها را بر خود نزدیک و آسان ساخته است.

حقـایق دنیـا را بـا چشم دل نگریسـته، همواره به یـاد خـدا بوده و اعمـال نیکو، فراوان انجـام داده است. از چشـمه گوارای حقّ سیراب گشته،

۱- اخلاق درنهج البلاغه ؛ اکبر خادم الذّاکرین ؛ ج ۱، ص ۳۵ تا ۵۳ .

چشمه ای که به آسانی به آن رسید و از آن نوشیده سیراب گردید.

راه هموار و راست قدم برداشته، پیراهن شهوت را از تن بیرون کرده، و جز یک غم، از تمام غم ها خود را می رهاند. و از صف کوردلان و مشارکت با هواپرستان خارج شد، کلید بازکننده درهای هدایت شد و قفل درهای گمراهی و خواری گردید. راه هدایت را با روشندلی دید، و از همان راه رفت، و نشانه های آن را شناخت و از امواج سرکش شهوات گذشت. به استوارترین دستاویزها و محکم ترین طناب ها چنگ انداخت، چنان به یقین و حقیقت رسید که گویی نورخورشید بر او تابید، در برابر خداوند خود را به گونه ای تسلیم کرد که هر فرمان او را انجام می دهد و هر فرعی را به اصلش بازمی گرداند. چراغ تاریکی ها، و روشنی بخش تیرگی ها، کلید درهای بسته و برطرف کننده دشواری ها و راهنمای گمراهان در بیابان های سرگردانی است. سخن می گوید: خوب

(۱۸۲) راز آفرینش انسان

می فهمانـد، سـکوت کرده به سـلامت می گـذارد، برای خدا اعمال خویش را خالص کرده آن چنان که خدا پذیرفته است، از گنجینه هـای آیین خـدا و ارکـان زمین است. خود را به عـدالت واداشـته و آغـاز عـدالت او آن که هوای نفس را از دل بیرون رانـده است، حق را می شـناساند و به آن عمـل می کنـد. کـار خیری نیست مگر که به آن قیـام می کنـد، و در هیـچ جا گمان خیری نبرده جز آن که به سوی آن شـتافته. اختیـار خود را به قرآن سپرده، و قرآن را راهبر و پیشوای خود قرارداده است، هرجا که قرآن باراندازد فرود آید، و هر جا که قرآن جای گیرد مسکن گزیند».(۱)

۱- نهج البلاغه ،ترجمه دشتی، خ ۸۷، ص ۱۴۷ .

الگوی کامل انسانیت در کلام علی علیه السلام

«و درود خدا بر او، فرمود: در گذشته برادر دینی داشتم که در چشم من بزرگ مقدار بود چون دنیای حرام در چشم او بی ارزش می نمود، و از شکم بارگی دور بود، پس آنچه را می یافت زیاده روی نداشت. در بیشتر عمرش ساکت بود، اما گاهی که لب سخن می گشود بر دیگر سخنوران برتری داشت، و تشنگی پرسش کنندگان را فرومی نشاند. به ظاهر ناتوان و مستضعف می نمود، اما در برخورد جدّی چونان شیر بیشه می خروشید، یا چون مار بیابانی به حرکت درمی آمد. تا پیش قاضی نمی رفت دلیلی مطرح نمی کرد، مگر پس از تندرستی و بهبودی، آنچه عمل می کرد می گفت: و بدانچه عمل نمی کرد چیزی نمی گفت، اگر در سخن گفتن بر او پیشی می گرفتند در سکوت مغلوب نمی گردید.

و بر شنیدن بیشتر از سخن گفتن حریص بود. اگر بر سر دوراهی دو کار قرار

می گرفت، می اندیشید که کدام یک با خواسته نفس نزدیک تر است با آن مخالفت می کرد، پس بر شما باد روی آوردن به این گونه از ارزش های اخلاقی و با یکدیگر در کسب آن ها رقابت کنید، و اگر نتوانستید، بدانید که به دست آوردن برخی از ارزش های اخلاقی بهتر از رهاکردن همه است». (۱)

هدفداری انسان و ضرورت تقوا در کلام قرآن ناطق

«و درود خدا بر او، فرمود: ای مردم! از خدا بترسید، هیچ کس بیهوده آفریده نشد تا به بازی بپردازد، و او را به حال خود وانگذاشته اند تا خود راسرگرم کارهای بی ارزش نماید، و دنیایی که در دیده ها زیباست، جایگزین آخرتی نشود که آن را زشت می انگارند، و مغروری که در دنیا به بالاترین مقام رسیده، چون

۱- نهج البلاغه، ترجمه دشتی، حکمت ۲۸۹ .

کسی نیست که در آخرت به کمترین نصیب رسیده». (۱)

کمال نهائی انسان

موجودات زنده جهانی که با آن سر و کار داریم اعم از گیاهان و حیوانات و انسان استعدادهایی متراکم دارند که فراهم آمدن زمینه ها و شرایط مساعد موجب بروز و ظهور و به فعلیت رسیدن آن نیروهای نهفته می شود و با به فعلیت رسیدن آن استعدادها واجد چیزی می شوند که پیش از آن فاقد آن بودند. بدین سان تلاش و تکاپوی طبیعی همه موجودات زنده برای تحقق بخشیدن کامل به استعدادهای درونی آن هاست. البته با این تفاوت که جنبش عمومی موجودات نباتی، براساس نظامی است به نام طبیعت که در وجودشان به ودیعت نهاده شده

۱- نهج البلاغه، ترجمه دشتی، حکمت ۲۸۹.

است ؛ عامل محرك در كوشش هاى حيوان، حبّ ذات است كه بر مبناى الهام و ادراك غريزى عمل مى كند ولى تلاش هاى انسان در پرتو اختيار و آگاهى صورت مى گيرد و كمال نهائى و مقصد وى به كلى متفاوت و متمايز از ديگر موجودات است.

با توجه به آنچه گذشت مى توان گفت: كمال صفتى وجودى است كه حاكى از دارايى و غناى حقيقى يك موجود در مقايسه با موجود ديگر است و موجود كامل اگر از نعمت درك و شعور برخوردار باشد از داشتن آن كمال لذت مى برد. كمال اگر به طور طبيعى و بدون تلاش اختيارى حاصل آيد مانند شكوفا شدن استعدادهاى حيوانىِ انسان، نظير غريزه جنسى، كمال غيراكتسابى و طبيعى ناميده مى شود و اگر در پرتو تلاش آگاهانه و اختيارى حاصل شود كمال اكتسابى نام دارد.

كمال نهائى انسان (١٨٧)

پس از آن که معلوم شـد که کمـال هر موجود و از جمله انسـان در عینیت یـافتن و ظهور تمـام اسـتعدادهای نوعی اوست تمام سخن در اینجـاست که آن نقطه نهـایی و مقصـد حقیقی که هر انسـانی طبق فطرت الهی طـالب آن است و تمام فعالیت های او برای رسـیدن به آن مرحله است چیست؟ به عبـارت دیگر کمال واقعی و نهایی انسان کـدام است؟ در مقام پاسـخ به این سؤال توجه به این نکته ضـروری است که مقاصـدی را که یک انسان در فرآینـد زنـدگی دنبال می کنـد همه یکسان و هم عرض و دریک رتبه نیسـتند برخی از این هـدف ها، هـدف های صـرفا مقـدماتی و آلی و زمینه ساز نیل به هدف های بالاترند و برخی دیگر هدف نهایی و اصـیل به شمار می آیند و برخی هدف های میانه و حد وسط میان هدف های مقدماتی و نهایی می باشند و به عبارت دیگر این سه دسته هدف در طول یکدیگر قراردارند.

درمیان خواست ها و مطلوب های انسان، خواست های مادی و حیوانی را نبایـد در عداد کمال های انسانی به شـمار آورد زیرا این خواست هـا مشترک بین انسـان و حیوان می باشـند و شـکوفاشدن این اسـتعدادها به معنـای تکامـل انسـان در بُعـد حیوانی اوسـت. در چنیـن مرحله ای انسـانیت انسـان هنـوز بـالقوه است. و حیـوانیت او بالفعـل شـده است زیرا این اسـتعدادها محـدود، زودگـذر و ناپایدارنـد و بـا هویت حقیقی انسـان یعنی روح فناناپـذیر، جـاودانه طلب و نامحـدود خواهِ انسان، سازگار نیسـتند. انسانیتِ انسان زمانی به فعلیت رسـیده است که اسـتعدادهای این روان فناناپذیر شکوفا شود و به لذت بی پایان و ناب و خالص و بدون مزاحم و محدودیت دست یابد. قرآن مجید از رسیدن انسان به چنین مرحله ای با این واژگان یاد می کند:

کمال نهائی انسان (۱۸۹)

ص:۱۸۹

فوز: «وَ مَنْ يُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزا عَظيما»(۱)

هر کس از خدا و رسولش فرمانبری کند حقیقتا به کامیابی بزرگی دست یافته است .

فلاح: «اوُلئِکَ عَلى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ اوُلئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(۲)

آنان (مؤمنان واقعی) برخوردار از هدایتی (سترگ) از سوی خداوندگارشان هستند و آنان رستگارانند .

سعادت: «وَ اَمَّا الَّذينَ سُعِدُوا فَفِى الْجَنَّهِ خلِدينَ فيها»(۳)

و امّا کسانی که خوشبخت شدند در بهشت جاودانه خواهند بود.

۱- ۷۱ / احزاب .

۲- ۵ / بقره .

۳- ۱۰۸ / هود .

همچنین قرآن نقطه مقابل مفاهیم یاد شده را فقدان فلاح: «اِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ»(۱) به راستی که ستمکاران رستگار نمی شوند.

نومیدی و ناکامی: «وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّها»(۲): و به تحقیق ناکام ماند آن کس که نفس خویش را به پلیدی پوشاند.

شقاوت و بدبختی: «فَاَمَّا الَّذینَ شَقُوا فَفِی النّارِ لَهُمْ فیها زَفیرٌ وَ شَهیقٌ»(۳): اما آنان که بدبخت شدند، در دوزخ (گرفتارند) و برایشان ناله و زاری و خروشی (سخت) است.

مرحله یاد شده مرحله ای است که از یک سو برای انسان مرحله ای فراتر از آن

۱- ۳۷ / قصص .

۲- ۱۰ / شمس .

۳- ۱۰۶ / هود .

متصوّر و ممکن نیست و از سوی دیگر طی همه مراحل پیشین برای دستیابی به این مرحله می باشد.

بـا توجه به آنچه گـذشت می توان دریـافت که اسـتکمال و به فعلیت رسـیدن هر یـک از توانش های انسان تا آن جا و میزانی ارزشمند و کمال آفرین است که زمینه تحقق کمال بی پایان و جاودانه را فراهم سازد و مقدمه دستیابی به کمال نهایی باشد. و به عبارت دیگر رشـد و کمال بودن آن ها مقدماتی است و با فقدان جنبه مقدماتی، ارزش و مطلوبیّت انسانی خود را از دسـت می دهند.

قرب الهی

اکنون جـان سـخن در این است که مصـداق و مورد این کمـال نهایی چیست؟ قرآن کریم مصـداق این کمال نهایی را قرب به خدا می داند که همه کمالات جسمی و روحی مقدمه رسیدن به آن و انسانیت انسان در گرو دستیابی به آن است. و

بالاترین، ناب ترین، گسترده ترین و پایدارترین لذت از وصول به مقام قرب حاصل می شود.

نقطه اوج قرب به خدا مقامی است که انسان به ذات اقدس الهی رهنمون می شود، در جوار رحمت الهی استقرار می یابد، چشم و زبان او می شود و به اذن خدا کارهای خدایی می کند. از جمله آیاتی که بر حقیقت یاد شده دلالت دارد دو آیه زیر است:

۱ «اِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ. فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلیكٍ مُقْتَدِرٍ»(۱): به راستی که پرهیزگاران در باغ ها و جویبار (بس باشکوه) در جایگاهی راستین نزد پادشاهی مقتدرند.

۱- ۵۴ ۵۵ / قمر .

۲ «فَأَمَّا الَّذینَ آمَنُوا بِاللّه ِ وَ اعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فی رَحْمَهٍ مِنْهُ وَ فَضْلٍ وَ یَهْدیهِمْ اِلَیْهِ صِراطا مُسْتَقیما» (۱): پس کسانی که به خدا ایمان آورده و به (ذیل عنایت) او چنگ زدند، خداوند آنان را در رحمت و فضل خویش وارد کند و از صراط مستقیم به سوی خود رهنمون گرداند. و از جمله روایات بیانگر این حقیقت، حدیث قدسی نبوی است که در آن آمده است: «ما تَقَرَّبَ اِلَیَّ عَبْدٌ بِشَیْ ءٍ أَحَبَّ اِلَیَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَیْهِ وَ اِنَّهُ لَیَتَقَرَّبُ اِلَیَّ بِالْنّافِلَهِ حَتّی اُحِبُّهُ فَاِذَا أَحْبَبْتُهُ کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذی یَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذی یُبْصِرُ بِهِ وَ لِسانَهُ الَّذی یَنْطِقُ بِهِ وَ یَدَهُ الَّتی یَبْطِشُ بها» (۲): هیچ بنده ای به چیزی محبوب تر از واجبات به من نزدیک

۱- ۱۷۵ / نساء .

۲- انسان شناسی،مؤسسه امام خمینی(ره) ص ۱۳۶ به نقل از کلینی محمد بن یعقوب اصول کافی، ج۲، ص ۳۵۲ .

نمی شود. بنـده همواره (مرحله به مرحله) با کارهای مسـتحب (افزون بر واجبات) به من نزدیک می شود. تا آنجا که دوسـتش می دارم و چون محبوب من شـد من گوش او می شوم که با آن می شـنود و چشم او می شوم که با آن می بینـد و زبان او می شوم زبانی که با آن سخن می گوید و دست او می شوم که با آن قدرت نمایی می کند.

حقیقت قرب

هرچند تصور دقیق از مقام قرب و دریافت حقیقت آن جز با رسیدن به آن مرحله میسور نیست ولی می توان با نفی تصویرهای نادرست تا حدودی شمایی هرچند ناقص از آن داشت.

نزدیک بودن به یک موجود گاه نزدیکی به لحاظ مکان و گاه به لحاظ زمان

حقیقت قرب (۱۹۵)

است روشن است که قرب به خدا از این مقوله نیست زیرا زمان و مکان ویژه

ص:۱۹۵

موجودات مادی است و خداوند فراتر از زمان و مکان است.

همچنین، تقرّب اعتباری و تشریفاتیِ صرف هم مدّنظر نیست زیرا این نوع تقرّب هم ویژه این جهان است و حقیقت آن جز اعتبار چیز دیگری نیست هرچند بر آن آثار عینی بارشود.

گاه نیز مقصود از قرب وابستگی موجودات جهان و از جمله انسان به خداوند و حضور دائمی همه موجودات در پیشگاه خدا است که در روایات و آیات آمده است مانند: «وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»(1) و ما به او (انسان) از رگ گردن نزدیک تریم. این معنی نیز در قرب به عنوان کمال نهایی انسان مدّنظر نمی باشد زیرا این قرب برای همه انسان ها وجود دارد.

۱- ۱۶ / ق .

دوست نزدیک تر از من به من است و این عجیب تر که من از وی دورم

بلکه مقصود آن است که انسان در اثر اعمال شایسته برخاسته از ایمان و همراه با تقوی، ارتقاء وجودی می یابد و حقیقت وجودی او اشتداد یافته متعالی تر می شود به گونه ای که خویشتن خویش را با علم حضوری آگاهانه می یابد و با شهود نفس خویش و وابستگی کامل و محض خود به خداوندگارش، خداوند را با علم حضوری آگاهانه می یابد: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ. اِلی رَبِّها ناظِرَةٌ»(۱)چهره هایی در آن روز (روز قیامت) شادابند خداوندگارشان را نظاره گرند.

راه دستیابی به قرب الهی

در بحث های پیشین گفته شد که تکامل انسانی و دستیابی به کرامت اکتسابی

۱- ۲۲ و ۲۳ / قیامت .

و کمال نهایی در گرو اعمال اختیاری است ولی روشن است که هر عمل اختیاری با هر کیفیتی و بر اساس هر نوع مبانی، قرب آفرین نیست بلکه چنان که اشاره شد اعمالی دراین خصوص کارساز است که برخاسته و متکی به ایمان به خدا، معاد و نبوت باشد و همراه با تقوی انجام گیرد. در واقع اعمال بدون پشتوانه ایمان، جسمی بدون روح است و کارهایی که با تقوی همراه نباشد در پیشگاه خداوند پذیرفتنی نیست «اِنَّما یَتَقَبَّلُ اللّهُ مِنَ الْمُتَّقینَ»(۱)همانا خداوند (اعمال را) از انسان های باتقوی می پذیرد. بنابراین می توان گفت عوامل کلی قرب به خدا، ایمان و عمل صالح است زیرا عملی که همراه با تقوی نباشد صلاحیت تقدیم به پیشگاه خداوند را ندارد و عمل صالح نامیده نمی شود.

۱- ۲۷ / مائده .

با توجه به آنچه گذشت روشن می شود که آنچه روح عمل را تشکیل می دهد این است که عمل عبادت باشد یعنی فقط و فقط برای خدا باشد و برای خدا شدن هر عملی وابسته به نیت آن است. «اِنَّما الْاَعْمالُ بِالنِّیاتِ»: همانا ارزش اعمال به نیت های آن ها وابسته است. و نیت تنها عملی است که می تواند ذاتا جنبه خدایی و عبادت به خود گیرد اما سایر اعمال، خدایی شدنشان و قرب آفرینی شان در گرو نیّت خدایی کردن برای آن هاست پس تنها عملی که ذاتا می تواند عبادت باشد نیت است و سایر اعمال در پرتو نیت عبادت می شوند ؛ به همین دلیل عمل بدون نیتِ پاک، مقرب و ارزش آفرین و ارزشمند نیست. و نیز به همین دلیل است که هدف آفرینش همه موجودات مختار، عبادت معرفی شده است «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ

وَالْاِنْسَ اِلّا لِيَعْبُدُونَ»(1)و جنّ و انس را جز برای عبادت نيافريدم.

اين نكته نيز شايان توجه است كه در منطق قرآن دستيابی به مقام قرب الهی برای هركس با هر نژاد و مليت و جنسيتی امكان پذير است و جز با عمل اختياری (اعم از جوارحی و جوانحی) دست يافتنی نيست.

در برابر عوامل كلی قرب كه به آن اشاره شد عوامل كلی سقوط و دوری از خداوند دنياطلبی، پيروی از شيطان و سرسپردگی نسبت به تمايلات نفسانی (هوای نفس) است.

(۲۰۰) راز آفرينش انسان

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذی آ ءَاتَيْنهُ ءَايتِنا فَانْسَلَخَ مِنْها فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطنُ فَكانَ مِنَ الْغاوينَ. وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْنهُ بِها وَ لكِنَّهآ اَخْلَدَ اِلَی الْاَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَويهُ»(2): و بر

ص:۲۰۰

۱- ۵۶ / ذاريات .

۲- ۱۷۵ و ۱۷۶ / اعراف .

اینان، داستان آن کس را که به او آیات خود را داده بودیم تلاوت کن که از آیات، خود را تهی ساخت و آن علوم را از دست داد پس شیطان در پی اش افتاد و از گمراهان شد و اگر می خواستیم با آن دانش، او را بلندمرتبه می ساختیم ولی او زمین گیر و دلبسته دنیا شد و به دنبال هوای نفس خویش رفت...

درجات قرب خداوند

قرب الهی که مطلوب و کمال نهایی انسان است خود دارای درجات است و حتی کوچک ترین عمل اختیاری انسان در صورتی که واجد شرایط لازم باشد تا حدی انسان را به خدا نزدیک می کند هر یک از انسان ها بر اساس میزان و کیفیت عمل خویش در پیشگاه خداوند دارای درجه یا درجاتی می باشد و هر فرد یا گروهی در درجه و مرتبه ای قرار دارد.

درجات قرب خداوند (۲۰۱)

ص:۲۰۱

«هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللّه »(۱): آنـان (انسان های صالـح) در پیشـگاه خـدا (دارای درجاتی هسـتند) چنان که سـقوط و انحطاط و دوری از خداونـد و کمـال نهـایی دارای درکاتی است و کوچک ترین عمل به میزان خود، انسان را سـقوط می دهـد و بر این اساس در جازدن و توقف در زنـدگی انسان معنی نـدارد و هر عملی می توانـد انسان را به خـدا نزدیک و یا از خـدا دور کند. درجا زدن در صورتی متصوّر است که فرد هیچ تکلیفی نداشته باشد و انسان تا در تکاپو و تلاش اختیاری است مکلف است و بسته به آن که به تکلیف خویش چنان که خدا می خواهد عمل کند یا نکند،تکامل یا سقوط خواهد داشت.

«وَ لِکُلٍّ دَرَجتٌ مِمّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّکَ بِغفِلٍ عَمّا یَعْمَلُونَ»(۲): و برای هر یک (از

۱- ۱۶۳ / آل عمران .

۲- ۱۳۲ / انعام .

گروه صالحان و طالحان) بر اساس اعمالشان درجات و رتبه هایی است و خداوند از آنچه می کنند غافل نیست.

پس تکامل و سقوط اختیاری انسان طیفی وسیع دارد از یکسو فراتر از فرشتگان در مقام قرب و استقرار در جوار رحمت حضرت حق و از سوی دیگر فروتر از حیوانات و جمادات شدن است و بین این دو، درکات دیگر دوزخ و درجات دیگر بهشت قرار دارد که به تبع آن انسان های مستقر در هر یک، دارای درجات و درکات اند.

درجات قرب خداوند (۲۰۳)

ص:۲۰۳

رابطه ایمان و مقام قرب

ایمـان تنهـا چیزی است که به سوی خـدا صـعود می کنـد و کـار نیك و شایسـته ایمان را رفعت می بخشـد: «اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ»(۱): به سوی خداوند، سخن و اعتقاد بالا می رود و عمل شایسته، آن را رفعت می بخشد.

انسان مؤمن نیز به تبع ایمان به خداونـد تقرّب می یابـد و بر این اساس هرقـدر ایمان فرد کامل تر باشد تقرّب وی بیشتر است و ایمـان کامـل و توحیـد نـاب آن است که با آخرین مرتبه قرب الهی ملازم است و مراتب پایین تر از آن، آمیزه ای از شـرك و نفاق را به همراه دارد که در مراتب قرب شرك و نفاق خفی است و در

۱- ۱۰ / فاطر .

مراتب مادون قرب شرك و نفاق جلی نامیده می شود و چنان که گفته شد این شرك و نفاق برخاسته از نیّتی است که صاحب عمل داشته است: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «نِیَّهُ الشِّرْكِ فی أُمَّتی أَخْفی مِنْ دَبیبِ النَّمْلَهِ السَّوْداءِ عَلَی الصَّخْرَهِ الصَّماءِ فِی اللَّیْلَهِ الظَّلْماءِ» (۱) انسان شناسی (۲)، مؤسسه پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۱۳۲ تا ۱۴۱ .(۲): نیّت شرك درمیان امت من، از راه رفتن مورچه ای بر روی سنگی صاف در شبی ظلمانی مخفی تر است. (۲)

رابطه ایمان و مقام قرب (۲۰۵)

ص:۲۰۵

۱- انسان شناسی

۲- ؛ مؤسسه پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۱۴۱ به نقل از طوسی ؛ خواجه نصیرالدین؛ اوصاف الاشراف،ج اول،وزارت فرهنگ وارشاداسلامی،تهران ؛ ص ۲۱

برخی از اصول حرکت در راه کمال

۱ رعایت اولویت

بسیاری از افراد به بعضی مستحبات پایبند هستند، در حالی که به سادگی بعضی واجبات را ترک کرده و یا برخی محرمات را مرتکب می شوند.

بسیاری از جوانان به اموری می پردازند که نه تنها در پیشرفت آنان تأثیری ندارد، بلکه موجب عقب افتادگی آنان از مسیر کمال پیشرفت می شود.

انسانی که عزم را جزم کرده است تا مسیر سعادت را بپیماید و مشکلات را پشت سرگذارد، باید آنچه مهمتر است، در اولویّت قرار دهد و آنچه در درجات بعدی اهمیّت است، در مراحل بعد انجام دهد.

همه ما می دانیم که دارای نیروی محدودی هستیم و در زمان واحد نمی توانیم همه کارهایی که به نظر ما خوب هستند انجام دهیم و به همین سبب باید از بین

کارهای نیک، نیکوترین را برگزینیم و «اصل» را بر «فرع» مقدّم داریم و به عبارت دیگر «عمل صالح» را انجام دهیم. هنگامی که «اهمّ» بر زمین مانده باشد، انجام «مهمّ»، عمل صالح نیست. لذا سفارش اکید ما این است که در این مورد کمال دقّت را نموده و پس از انتخاب عمل صالح، با قدرت کامل درصدد انجام آن برآییم.

از جمله اولویت ها، اولویت واجبات بر مستحبات و ترک محرمات بر ترک مکروهات است.

کسی که می داند اگر نیروی خود را صرف انجام مستحبات نماید، از انجام واجبات بازخواهد ماند، باید از انجام مستحب خودداری کرده و نیروی خود را برای انجام واجب ذخیره نماید. البته بسیاری از مستحبات توفیق انجام واجب را ایجاد می کنند اما گاهی هم موجب ترک واجب می شوند، به طور مثال عزاداری تا دیروقت و یا حتی نماز شب، درصورتی که موجب از دست رفتن نماز صبح شود،

تقرّبی ایجاد نخواهد کرد. علی علیه السلام می فرماید: «اِذا أَضَرَّتِ النَّوافِلُ بِالْفَرائِضِ فَارفَضُوها»(۱): هنگامی که نوافل به فرائض ضرر رساند، آن را رها کنید.

کسانی که صـدقه داده و انفاق می کننـد و در همان حال از دادن خمس و زکات خودداری می کنند، آیا انتظار تقرّب به خدا دارنـد؟ تقرّب برای آن است که ما او را دوست می داریم، اگر او را دوست داریم، باید فرامین حتمی او را بر فرامین غیرحتمی او مقدم داریم و آیا این کار نادیده گرفتن خواست محبوب واقعی نیست؟

ترک محرمات نیز بر ترک مکروهات ترجیح دارد ؛ چه بسا کسانی با اعتقاد به کراهت خوردن پنیر، از آن اجتناب کنند، اما از غضب و خوردن مال مردم به باطل،

۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۷۹ .

نگذرنـد ؛ چه بسـا از فوت کردن غـذای داغ خودداری کننـد امـا از گفتن کلاـم حرام، از قبیل غیبت، تهمت و ناسـزا و... ابایی نداشـته باشـند. چنیـن کسـانی که کم هم نیسـتند، از این نکته مهم، یعنی «اولـویت بنـدی» غفلت نمـوده انـد و اگر دچـار جهل نباشند، باید گفت پیرو هوای نفس خویش می باشند.

از دیگر موارد اولویت، اولویت وظایف و تکالیف مضیَّق بر تکالیف موسّع است. بسیاری از وظایف باید در وقت مخصوص به خود انجام گیرند و در غیر این صورت، انجام آن ها در غیر فرصت مخصوص، نتیجه چندانی نداشـته و یا حتی به طور کلی بی فایده خواهد بود. به عنوان مثال بعد از مُردن غریق به دریا پریدن و با تلاش بسـیار او را بیرون کشـیدن، تلاشی بیهوده و مذمت انگیز است زیرا زمان انجام این تکلیف وقتی بود که او هنوز زنده بود .

هم چنین برای کسی که امتحانی درپیش دارد، آماده شدن قبل از امتحان

اهمیّت فراوان دارد ولی بعد از امتحان، حتی اگر شب و روز تلاش کند، اثری در امتحان قبلی نخواهد داشت، به همین سبب «اغتنام از فرصت» امر بسیار مهمی شمرده شده است.

علی علیه السلام فرمود: «اَلْفُرْصِهُ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ فَانْتَهِزُوا فُرَصَ الْخَیْرِ»: فرصت ها مانند ابر به سرعت می گذرند، پس از فرصت های نیکو بهره برگیرید.

جوانی که با داشتن بهترین موقعیت سنّی، امکان یادگیری علوم، حرفه ها و مهارت ها و پیدا کردن شغل مناسب و کسب استقلال اقتصادی را دارد، اگر از موقعیت ذهنی و نیروی سرشار جوانی بهره نگیرد، زیان بزرگی نموده و در پیری فردی غیر مفید و ناراضی و فقیر خواهد بود. حال اگر علاوه بر استفاده نکردن از قدرت و امکانات خود، به پیروی از هوای نفس و دوست بد، دست به تخریب نعمت های خدادادی وجود خود بزنند، تا چه حد قابل سرزنش است ؟

(۲۱۰) راز آفرینش انسان

اصولاً_ شکر نعمت بدان است که انسان نعمت شناس بوده و از هر نعمت، درست و به جا بهره برده و خود را در مسیر کمال دائما جلوتر برده و به هدف نزدیک تر سازد وگرنه زیان برده و کفران نعمت کرده است.

مسأله اولویت بندی در همه زمینه ها صادق است. در یادگیری علوم نیز قطعا بعضی علوم مانند عقاید، احکام و علوم و فنونی که تقدس داشته و ضمنا در امرارمعاش کمک کار انسان هستند، اولویت دارند وگرنه علوم بسیارند ؛ به طور مثال این که چند ستاره در عالم وجود دارد و یا تعداد موهای سرآدمی! چندتاست، علم است اما در مقابل علوم حیاتی تر و کلیدی تر، تنها اتلاف وقت خواهد بود.

رعایت این اصل در حرکت انسان بسیار مهم و دارای مصادیق بسیار است که ما در این مجموعه به همین مختصر اکتفا می کنیم.

۲ بصیرت، علم و استاد

در هر کاری باید با علم و اطلاع کافی وارد شد و روشن است که از اساتید و بزرگان هر امری در همان امر باید راهنمایی خواست که امام صادق علیه السلام فرمودند: «اَلْعامِلُ عَلی بَصیرَةٍ کَالسَّائِرِ عَلی سَرابٍ بِقیعَةٍ، لا تَزیدَهُ سُرْعَةُ سَیْرِهِ اِلاّ بُعْدا»(۱)

(عمل کننده بر غیر بصیرت مانند کسی است که در صحرا به دنبال سراب می رود که سریع رفتن او نتیجه ای جز دورشدن از مسیر ندارد) .

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: «مَنْ عَمِلَ عَلی غَیْرِ عِلْمٍ کانَ ما یُفْسِدُأَ أَکْثَرَ

۱- ره توشه راهیان نور: دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه قم ؛ ویژه مقطع دبیرستان (۵) ص ۳۴۵، به نقل از شیخ مفید، امالی، مجلس پنجم، روایت ۱۱ .

مِمّا يُصْلِحُ» (۱)

مسأله استاد و راهنما درمسیر کمال، امری بسیار مهم است و نباید بدون استاد، به تصور این که راه آسان است یا روشن است، شروع به حرکت نمود. سهل انگاری در این زمینه نتایج وحشتناکی به بار خواهد آورد و لذا گفته اند:

طی این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

۳ تعادل و تداوم

کار خیر منقطع، آثار کمی دارد، در حالی که کار خیر مداوم هرچند کم باشد آثار جاویدان تر و بهتری دارد. همان طور که گفتیم نیروی آدمی محدود است و

۱- ره توشه راهیان نور: دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه قم ؛ ویژه مقطع دبیرستان (۵) ص ۳۴۵، به نقل از وسایل الشیعه، ج ۲۷، ص ۲۵، روایت ۳۳۱۱۲.

بهتر است صرف کاری شود که انسان بتواند همیشه انجام دهد.

در «قرآن خوانـدن»، روزی چنـد آیه، بهتر از آن است که انسـان یکباره نیمی از قرآن را بخوانـد و سـپس برای چنـد ماه، قرآن نخوانـد، دعا و عبادات نیز همین گونه هسـتند. تداوم در کار آثار درخشانی دارد که نباید از آن غفلت نمود. از افراط و تفریط باید برحذر بود و اقتصاد و میانه روی را پیشه کرد، و علی علیه السلام فرمود:

«قَلیـلٌ تَـدُومُ عَلَیْهِ، أَرْجی مِنْ کَثیرٍ مَمْلُولٍ مِنْهُ»(۱): به فعـل کمی که بـدان ادامه دهی، بیشـتر از فعـل کـثیری که ملالـت آورد، امیدوار باش.

رهرو آن نیست که گه «تند» و گهی «خسته» رود رهرو آن است که «آهسته» و «پیوسته» رود

روشن است که لازمه تداوم بخشیدن به کار نیک، صبر، پشتکار

۱- نهج البلاغه، قصار ۲۷۸ .

و تلاش می باشد.

۴ تدریج (از آسان به مشکل)

روشن است که انسان در ابتدای راه نمی تواند تمامی وظایف از واجب و مستحب را انجام دهد و یا تمامی مکروهات را ترک نماید، ولی می تواند از نیروی خویش حداکثر بهره برداری را بنماید و در رشد و توسعه دادن به توان خویش کوشا باشد.

بدیهی است که ترک معاصی و انجام واجبات، امری است که در آن کوچک ترین اهمال جایز نیست و اگر تنها این دو در توان انسان باشد، نباید تکلیفی بیش از آن، به عهده گیرد. اما اگر توان اعمال بیشتر را دارد، نباید نیروی خویش را مهمل گذارد، بلکه با رعایت اصول سابق، اقدام به انجام مهمترین مستحبات نماید.

برخی از اصول حرکت در راه کمال (۲۱۵)

ص:۲۱۵

استفاده نکردن از توان خود، کفران نعمت است و خود، مفاسدی به دنبال دارد، لذا اضافه کردن تکلیف و عملی که تازگی دارد و بدان عادت نداریم، اگرچه مشکل است، امّا موجب تقرّب و کمال است و علی علیه السلام می فرماید:

«أَفْضَلُ الْأَعْمالِ ما أَکْرَهْتَ نَفْسَکَ عَلَیْهِ»(۱)

(با فضیلت ترین اعمال آن است که نفس خود را به انجام آن وادار کنی).

طبیعی است که نفس انسان پس از مدتی ممارست در کارهای خیر، بدان خود کرده و آن را به آسانی انجام خواهد داد و در حقیقت توان او افزایش یافته و در نتیجه قدرت انجام یکی دیگر از طاعات مستحبی و یا ترک مکروهات را به دست خواهد آورد. به این ترتیب، انسان دائما انس خود را با انجام وظایف بیشتر کرده

ص:۲۱۶

۱- نهج البلاغه، حکمت ۲۴۹ .

و ظرفیت بیشتری کسب خواهد کرد و اعمال صالحه و عبادت های او در ایمان او تأثیر گذاشته و آن را به درجات بالا ارتقاء خواهد داد و در نتیجه تحمّل و توان او را برای عبادت بیشتر، نوافل، قرائت قرآن و انس با ادعیه و زیارات و خدمت به خلق خالصانه تر افزایش خواهد داد.

تأثیر متقابل بین ایمان و عمل تا آنجا ادامه می یابد که انسان درجات کمال را یکی پس از دیگری طی کرده و هر زمان به درجات بالاتری واصل خواهد شد.

افراط و تفریط در قبول یا تحمیل وظایف، تکالیف و عبادات می تواند نتایج ناگواری به بارآورد. همه ما داستان مرد مسیحی که به دست یکی از مسلمانان، اسلام اختیار کرد، شنیده ایم:

«دوست مسلمان او، نیمه شب او را از خانه بیرون کشیده و به مسجد بُرد و تا طلوع صبح به نماز و عبادت واداشت. بعد از طلوع صبح نیز نماز صبح و پس از

آن به تعقیبات پرداختند. مرد تازه مسلمان به سوی منزل حرکت کرد، اما دوستش مانع شد و او را تا طلوع آفتاب به عبادت مشغول ساخت. بعد از طلوع آفتاب، او را به خواندن قرآن وادار کرد و سپس به او گفت: امروز نیّت روزه کن که بسیار فضیلت دارد! به هر حال او را تا ظهر و سپس تا عصر در مسجد نگاه داشت و در نهایت، ساعتی از شب گذشته، بعد از نماز عشاء او را روانه منزل نمود.

شب بعد، هنگامی که دوباره درب خانه تازه مسلمان را کوبید تا او را به مسجد ببرد، او گفت: «من همان دیشب از این دین استعفا کردم. بر فرد بیکارتری پیدا کن، من آدمی فقیر و عیالمند هستم. باید دنبال کار و کسب روزی بروم» .

امام صادق علیه السلام پس از نقل این حکایت فرمود: به این ترتیب، آن عابد سختگیر، بیچاره ای را که مسلمان کرده بود، خودش از اسلام خارج کرد. بنابراین شما

همیشه متوجه باشید که بر مردم سخت نگیرید، اندازه و طاقت و توانایی مردم را در نظر بگیرید. تا می توانید کاری کنید که مردم متمایل به دین شوند و فراری نشوند. آیا نمی دانید که روش سیاست اُموی بر سختگیری و عُنف و شدّت است، ولی راه و روش ما بر نرمی و مدارا و حسن معاشرت و به دست آوردن دلهاست؟(۱)

۵ تقسیم ساعات

بدیهی است که انسان دارای ابعاد و نیازهای گوناگونی است و برای برآوردن تمامی نیازهای مادی و معنوی خود، باید عاقلانه و هشیارانه از وقت خود استفاده کند. امام موسی بن جعفر علیه السلام در این مورد، چنین فرمودند:

۱- وسایل الشیعه، ج ۲، ص ۴۹۴ نقل به تلخیص از داستان راستان، ج ۱، داستان ۲۸ .

«سعی کنید که وقت خویش را چهار قسمت کنید: ۱ ساعتی برای مناجات با خدا. ۲ ساعتی برای امرار معاش. ۳ ساعتی برای معاشرت با دوستان و افراد مورد اطمینان که عیوب شما را به شما می شناسانند و در نهادشان نسبت به شما دلسوزی و اخلاص دارند. ۴ ساعتی نیز برای لذّات حلال. و به سبب همین قسمت آخر است که بر سه قسمت دیگر قدرت [و نشاط] پیدا خواهید کرد» .(۱)

حفظ نشاط در زندگی، موجب تقویت روح امیدواری، سلامت نفس و دوری از اضطراب خواهد بود. لذا، ضمن آن که در امور عبادی و غیرعبادی باید با رعایت اعتدال، نشاط را حفظ کرد، با تقسیم وقت به صورت روزانه یا هفتگی یا ماهانه، باید نفس خود را در انجام هرچه بهتر امور مهمّ، یاری داد.

۱- تحف العقول، دفتر انتشارات اسلامی (۲۰۲)، ص ۴۰۹ .

۶ همّت بلند و دورنگری

بـا تـوجه به بُعـد راه و دشـواری طریـق، بایـد دائمـا به الگوهـای والاـ همچون ائمّه معصومین و اولیـای خـدا نظر داشت. در این صورت، انسان همیشه احساس کمبود و فاصله کرده و سعی خود را برای رسیدن به مراتب بالاتر کمال، مضاعف خواهد نمود.

اگر انسان در مسـیر صـعود به قلّه ارزش ها، به کسانی که از او پایین ترنـد نگاه کند، خود را بالاتر خواهد دید و عُجب و غرور او را از ادامه مسـیر بازخواهـد داشت. لذا گفته اند در امور مادی به پائین تر از خود باید نگریست و در امور معنوی به بالاتر از خود. پس در طی طریق کمال، عجب، آفت سالک است.

برخی از اصول حرکت در راه کمال (۲۲۱)

ص:۲۲۱

«اَلْاِعْجابُ يَمْنَعُ الْاِزْدياد»(۱)

(عجب مانع از حرکت به سوی مراحل بالاتر است).

حرکت در مسیر، اصول دیگری از قبیل توصیه به حق و صبر و اصلاح محیط و تلاش و پشتکار و خستگی ناپذیری و امیدواری و... نیز دارد. (۲)

مانع رسیدن به تکامل: انسان های شیطان صفت

علل و عوامل گوناگونی در بروز رفتارهای نادرست در روابط دختران و پسران نقش دارند که یکی از آن علل و عوامل نوجوان و افکار غیرواقعی اوست.

۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۶۷ .

۲- ره توشه راهیان نور (ویژه دبیرستان «۵») ؛ دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ؛ ص ۳۴۲ تا ۳۵۰ .

انسان در زندگی خویش پیوسته تجربیات تازه ای کسب و شناخت های نادرست خویش را تصحیح می کند. به عبارتی دیگر، ما در مسیر زندگی خود پیوسته از طریق جذب اطلاعات محیطی و بردن آن به درون ذهن، آن اطلاعات را «درون سازی» می کنیم و از طریق شناخت های گذشته خود را هرچه بیشتر با واقعیت موجود، منطبق می سازیم، یا به عبارت دیگر، آن ها را «برون سازی» می کنیم. این یک روال مستمر و طبیعی در سراسر زندگی بشر است. چنین جریانی نشانگر این است که ذهن آدمی پیوسته آمیزه ای است از واقعیت و عدم واقعیت. آمیزه ای است از شناخت واقعی از محیط و شناخت غیرواقعی از آن. سنین میانسالی و پس از آن، به انسان این امکان را می دهد که به این واقعیت ذهنی خویش واقف شود و بپذیرد که آنچه را او می داند و می شناسد، تمامی واقعیت نیست، بلکه ممکن است چیز یا چیزهایی نیز وجود داشته باشد که او

مانع رسیدن به تکامل: انسان های شیطان صفت (۲۲۳)

ص:۲۲۳

نداند و یا این که در محاسبه وارد نکرده باشد. به این لحاظ است که انسان در میانسالی، اساسا با احتیاط سخن می گوید و با احتیاط عمل می کند.

در سنین نوجوانی ما شاهد شکل دیگری از این مسئله هستیم. نوجوان به دلیل غلبه «خودمحوری شناختی» بر ذهنش، نمی تواند به آسانی در خصوص وجود یا فقدان شقوق دیگری از واقعیت و یا احتمال خطا بودن اندیشه خود فکر کند. به سخنی دیگر نوجوان به آسانی نمی تواند از ذهن خویش خارج شود و ذهن خویش خارج شود و ذهن دیگران را درنظر بگیرد. به همین لحاظ است که در مورد اندیشه و باور خود مطلق عمل می کند و باور خود را تقریبا به طور مطلق، درست می پندارد. همین مسأله باعث می شود که کمتر به عواقب عمل خویش و وقایعی که ممکن است در آینده، به وقوع بپیوندند، بیندیشند. باور امروز او به طور مطلق، راهنمای عمل اوست. این احتمال را کمتر به ذهن خود راه می دهد که

ممکن است، اشتباه کنم و یا این که در آینده از عمل خویش آسیب ببینم. به همین دلیل باید به لحاظ تربیتی مراقبت بیشتری نسبت به افکار و اندیشه های نوجوان اعمال کرد. باید از طریق برقراری روابط صمیمانه از طرف اولیای خانه و مدرسه با او، و نیز گفت و شنود زیاد با وی، در جریان محتوای فکری او قرار گرفت و بدون موضع گیری سریع و ناپخته در مقابل افکار نادرست وی، از طریق ارائه شواهد جانبی، نوجوان را به این فکر کشاند که در مورد باورهای خویش بیشتر تأمّل و افکار نادرست خود را اصلاح کند.

یکی از منابع بسیار مهم در تغذیه فکری نوجوانان، وجود افکار و شایعات رایج بین آنان است. افکاری که معمولاً ـ در گفتگوهای خصوصی و گاه به صورت حرف ها و مسایل پیش پا افتاده، ولی در عین حال قطعی، بین نوجوان رد و بدل می شود. این افکار معمولاً به اطلاع مربیان، پدران و مادران نمی رسد. به این لحاظ

مانع رسیدن به تکامل: انسان های شیطان صفت (۲۲۵)

ص:۲۲۵

برای آنان «نامرئی» است. این افکار درس های نامرئی است که به شـکل غیررسمی بین نوجوانان ردّ و بدل می شود و از طریق گفت و شنودهای مکرر، آن ها را می آموزند و ماحصل آن ها را به صورت راهنمای عمل، مورد استفاده قرار می دهند .

درس های نامرئی معمولاً در هیـچ کتاب یا مجله یا جزوه ای ثبت و ضـبط نمی شود، بلکه تنها از دهانی به دهانی و از مغزی به مغز دیگر منتقــل می شونــد. درس هــای نـامرئی ضــرورتا محتـوای نـادرس و مخربی ندارنــد، بلکـه می تواننــد هر چیزی را دربرگیرنـد؛ لکن بایـد دانست که انتقال این درس ها قواعد خاص خود را دارد. دست اندرکاران تعلیم و تربیت باید به اهمیت محتوای دروس نـامرئی و نیز نحوه شـکل گیری و انتقـال آن هـا در بین نوجوانـان و میزان تضـاد آن ها با آموزش ها و دروس مرئی واقف شوند. باید پیوسته بدانند دروس نامرئی در

مـدرسه ای بـه نوجوانـان منتقـل می شـود که دیـوار و کلاـس به خصوصـی نـدارد. یعنی مـدرسه هم نـامرئی است. هر جـا که نوجوانان حضور داشـته باشند، کلاس درس نامرئی است. هر جا که نوجوانان حضور داشته باشند، کلاس درس نامرئی تشکیل می شـود و دروس تـدریس می شـود. هر نوجوانی می توانـد در عین حـال، هم معلم این کلاـس باشـد و هم شـاگرد آن. ولی معمولاًـ برخی از نوجوانان بیشتر از سایرین نقش معلم را ایفا می کننـد. نکته بسـیار مهم در «مـدرسه نامرئی» این است که علی رغم علاقه معلمان و شاگردانی که در «مدرسه نامرئی» شـرکت می کنند هیچ یک قصد خود آگاهانه ای برای تعلیم دادن و یا تعلیم گرفتن ندارنـد. معلّم مـدرسه نـامرئی درس خود را به شـاگردان می دهـد، ولی اصـراری نـدارد که آن هـا بیاموزنـد و یا نیاموزنـد، شـاگردان نیز بـا علاـقه به درس هـای نامرئی گوش می دهنـد، لکن این کار را به قصـد این که چیزی بیاموزنـد و بر ذخایر علمی خود

مانع رسیدن به تکامل: انسان های شیطان صفت (۲۲۷)

ص:۲۲۷

بیفزایند، انجام نمی دهند. علی رغم این مطلب، «دروس نامرئی» بسیار خوب آموخته می شوند و بسیار خوب هم انتقال می یابند.

شاید ارائه مثال هایی در این زمینه، بتواند در انتقال دقیق تر مطلب ما را یاری کند. بسیار اتفاق می افتد که نوجوانان راجع به خریدن اجناس با یکدیگر صحبت می کنند. کسی جمله ای این چنین را به کار می برد «این پیرنا بهترین جنسش پونصد تومنه ،آمریکائیشو می دن پونصد تومن» با این جمله بدون هیچ گونه استدلال به ذهن سایرین منتقل می شود که بهترین نوع پیراهن و بلکه بهترین نوع هر جنس، آمریکایی آن است. چنین جمله ای چنان تلویحی مطلب را منتقل می سازد که به ندرت کسی در مورد این که از کجا معلوم است که بهترین نوع پیراهن آمریکایی باشد، از گوینده سؤالی می کند و یا این که چنین جمله ای می تواند توسط یک نوجوان بیان شود: «فلانی خیلی بی عرضه است، جرئت

نمی کنه از یه پسر یه نـامه قبول کنه» این جمله ها به سادگی و به آسانی بین نوجوانان رد و بـدل می شود و بـدون هیـچ گونه استدلالی به دیگران منتقل می شود که ملاک باعُرضه بودن و یا ملاک بالا پریدن این است که دوست پسر و یا دوست دختر داشته باشی.

«دروس نامرئی» ضـرورتا محتوایی منفی نـدارد. چه بسا عناصـری مثبت و سازنده نیز در مدرسه نامرئی به نوجوانان منتقل شود. انتقال ارزش هایی در زمینه مطالعه، درس خواندن، با غیرت بودن، خوش خلق بودن، شـجاع بودن و بسـیاری ارزش های دیگر در لابلای دروس نامرئی منتقل می شود.

به همین دلیل نبایـد در مورد مدرسه نامرئی نگرش منفی داشـته باشـیم، بلکه باید بدانیم که مدرسه نامرئی واقعیتی است جاری در بین افراد که در مورد نوجوانان از اثربخشی بسیار زیادی برخوردار است. سایر اقشار جامعه نیز

مانع رسیدن به تکامل: انسان های شیطان صفت (۲۲۹)

ص:۲۲۹

هریک در جریان تعلیم و تربیت مدرسه نامرئی به خصوصی، قرار می گیرند، لکن اثرپذیری آنان در مقایسه با اثرپذیری نوجوانان، بسیار کم است. برای شناخت و کنترل تربیتی نوجوانان، می باید هر چه بیشتر و دقیق تر مدرسه نامرئی آنان و نیز قواعد حاکم بر آن و نیز محتویات آن، که جریانی پویا دارد و از زمانی به زمان دیگر دگرگون می شود را شناخت و با مداخله آگاهانه و صحیح در روند مدرسه نامرئی، نسل آینده ساز را در جهت مثبت و سازنده سوق داد.

مدرسه نامرئی چیزی نیست که بتوان آن را تعطیل کرد و یا با آن به مبارزه پرداخت، بلکه باید واقعیت آن را پذیرفت و وجه سازنده آن را مورد ملاحظه قرار داد. نظام تعلیم و تربیت باید با شناخت دقیق سرمنشأ ورود اطلاعات به مدرسه نامرئی، اطلاعات مورد نیاز خود را به درون این مدرسه بفرستد و آن را در چرخه و فرآیند انتقال قرار دهد. اگر ما بتوانیم باورهای درست را به درون

مـدرسه نامرئی نفوذ دهیم، سیسـتم مـدرسه نامرئی، خود آن باور را در درون خویش به گردش درمی آورد.ماننـد تزریق یک مـاده در سیسـتم خون که در صورتی که این تزریق به درستی به مجموعه خونی انجـام گیرد، این سیسـتم خود، آن مـاده را در درون خویش به گردش درخواهد آورد و به تمامی نقاط بدن انتقال خواهد داد.

در مـورد روابـط دخـتران و پسـران نیز باورهـا و عقایـدی وجود دارد که در مـدرسه نـامرئی منتقـل می شود و چـارچوب عمل نوجوانـان را می سـازد. و باتـأسف بایـد بگوئیم که اکثر باورهـای نوجوانان در مورد جنس مخالف و وظیفه ای که در قبال آن دارند، از طریق مدرسه نامرئی به آنان منتقل می شود.

از آن جاکه مسایل مربوط به روابط دختر و پسـر، از جمله مسایلی است که کم مورد بحث قرار می گیرد، بایـد اذعان کرد که نوعی ترس در دست اندرکاران تعلیم

مانع رسیدن به تکامل: انسان های شیطان صفت (۲۳۱)

ص:۲۳۱

و تربیت در زمینه مطرح کردن این گونه مباحث وجود دارد، لذا مطالب مربوط به این روابط نه از طریق رسمی، بلکه از طریق مدرسه نامرئی طرح و منتقل می شود. و از طرفی چون مدرسه نامرئی برای مربیان جامعه، ناآشکار است، لذا نمی توانند افکار نادرست در آن را کشف و یا اصلاح کنند.

این نکته که مدرسه نامرئی چگونه عمل می کند خود احتیاج به بحثی مستقل دارد، لکن، همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد، یکی از قواعد حاکم بر آن، فقدان قصد آشکار و یا پافشاری آشکار برای آموختن است. معلّم و شاگرد در مدرسه نامرئی هیچ گونه اصراری برای یاددادن و یا یادگرفتن ندارند. در حالی که در مدارس رسمی اصرار و پافشاری زیادی برای یاددادن و یاد گرفتن وجود دارد. مطالب در این مدارس به گونه ای ارائه می شود که دانش آموز، آن را بیاموزد و اهرم های کنترلی، همچون تشویق، تنبیه و امثال آن برای یادگرفتن دانش آموز به

کار می آیـد، در صورتی که چنین رونـدی بر مدرسه نامرئی حکومت نمی کند. به همین دلیل است که مطالب آن را نوجوان با جان و دل می پذیرد .

یکی از اختلافـاتی که بین نوجوانـان و اولیـای آن هـا بروز می کنـد دقیقـا ناشـی از همین مسـئله است. یعنی گـاه پـدر یـا مادر مشاهـده می کننـد که فلاـن دوست فرزنـدشان اثر نـامطلوبی بر وی گذاشـته است. آنان این مسـئله را با فرزنـدشان درمیان می گذارنـد. اما فرزند چنین چیزی را انکار می کند. پدر و مادر اصـرار می کنند که: «دوسـتت می خواهد تو را گمراه کند، تو را فریب دهـد، او باعث بـدبختی تو می شود»، ولی فرزنـد هیچ یک از این نصایح را درست نمی داند. او هیچ قصد و غرضـی در دوست خود مشاهده نمی کند. او دوست خود را فردی بی غرض می یابد و این سخنان والدین خود راکذب و اشتباه می داند. همین تضاد در باور است که بین پدر و مادر و نوجوان اختلاف برمی انگیزد، که گاه این اختلاف

مانع رسیدن به تکامل: انسان های شیطان صفت (۲۳۳)

ریشه دار می شود و کار به مشاجره و حتی فرار نوجوان از خانه می انجامد.

راستی مشکل کجاست؟ آیا پدر و مادر اشتباه می کنند و یا نوجوان؟ باید بگوییم که از نظری هیچ یک حرف غلطی نمی زنند. یعنی هم پدر و مادر درست می گویند که معتقدند دوست فرزندشان موجب گمراهی وی می شود و هم نوجوان درست می گوید که دوستش هیچ گونه قصد و غرضی ندارد. ولی از نظر دیگر، هر دو طرف اشتباه می کنند. اوّلاً این که پدر و مادر قضیه را به گونه ای مطرح می کنند که گویی دوست فرزندشان نقشه کشیده است که فرزند را گمراه کند، برداشتی اشتباه است، ثانیا این که فرزند وقتی فکر می کند که حتما کسی می باید با غرض سوء و با انگیزه گمراهی حرفی را به انسان بزند، تا انسان را از مسیر منحرف کند، نیز اشتباه است. سخنانی که بین این دو دوست رد و بدل می شود، بدون وجود قصد و انگیزه منفی می تواند آثار منفی برجای بگذارد و این

خاصیت مدرسه نامرئی است. به همین دلیل، اولیای مدرسه و خانه، آثار سوء دوستان را بر یکدیگر نباید به صورت قصد و غرض ورزی آشکار مطرح کنند ؛ زیرا در واقع چنین چیزی وجود ندارد ؛ بلکه باید با فرزندانشان در مورد نحوه تفکر و سخنانی که بین او و دوستش مطرح می شود، سخن بگویند و با تأمل و تدبّر در مورد آثار منفی این گونه سخنان و افکار، به فرزند خود، بصیرت دهند و او را وادار به تأمل در این زمینه کنند اولیاء باید مطمئن باشند که معرفی شیطان گونه دوست فرزندشان، هم چنین آنان را با صفاتی همچون حیله گر، فریب باز، گمراه کننده مشخص و خطاب کردن، هیچ گونه آثار سازنده و مفیدی دربرنخواهد داشت. در این جا باید بگوییم که پدران و مادران و فرزندان، زبان یکدیگر را نمی فهمند و وقتی زبان یکدیگر را نفهمیدند، نمی توانند بایکدیگر تفاهم کنند .

مانع رسیدن به تکامل: انسان های شیطان صفت (۲۳۵)

ص:۲۳۵

مسایـل و مطالب مربوط به مـدرسه نامرئی بسـیار است، لکن بهتر است دراین جا تنها به برخی از مواد آن، که مربوط به روابط نامطلوب دختران و پسـران است، اشاره کنیم. یکی از دروس نامرئی در میان برخی از نوجوانان «داشتن احساس مسؤولیت برای پیـداکردن دوست دختر و یا پسـر، برای یکـدیگر است». نوجوانان برای پیـدا کردن دوست از جنس مخالف برای دوسـتانشان، احساس مسؤولیت می کنند. همان گونه که برخی از بزرگسالان نیز برای یافتن همسر برای دختران و پسرانی که به سن ازدواج رسـیده اند، احساس مسؤولیت کرده و اقدام به معرفی افرادی برای صحبت کردن می کنند. مشابه همین رفتار در میان برخی از نوجوانان نیز دیده می شود. به نظر می رسد این کار، نوعی همانندسازی با افراد بزرگسالی باشد که برای ایجاد وصلت، واسطه می شوند. این گونه نوجوانان به این ترتیب خود را وارد حیطه بزرگسالان می کنند. این باور به شکل یک درس

نامرئی بین آنان رواج دارد. به همین لحاظ است که آنان بین برخی از افراد دختر و پسر، واسطه گری می کنند. از یکی پیغام می گیرنـد و به دیگری می رساننـد از یکی نـامه می گیرنـد و به دیگری می دهنـد و حتی مواقعی رسالتشـان آنان را وادار می کنـد پیغامی دروغین به طرف مقابل بدهنـد و یا اندکی در پیغام دسـتکاری کنند. مواردی مشاهده می شود که حتی نامه ای از خود می نویسند و از طرف فرد موردنظر به طرف مقابل می دهند.

دختر نوجوانی از یکی از روستاهای خراسان می نویسد:

«مادرم از ساعت ۸ صبح که از خانه بیرون می رفت تا ساعت ۸ شب به خانه نمی آمد من تنها در خانه می ماندم و تمام کارها را انجام می دادم ولی در عوض ناسـزا و کتک جبران زحمات من بود. بعـد از آن دیدم خیلی تنها هسـتم به دلیل همین مسأله، دل به دریا زدم و با دختر همسایه آشنا شدم، او از من بزرگ تر بود

مانع رسیدن به تکامل: انسان های شیطان صفت (۲۳۷)

ص:۲۳۷

و نـامزد داشت. او یـک برادر شوهر داشت. وقـتی من به خـانه آن هـا می رفتم بعضـی مواقع او را می دیـدم. دختر همسـایه مرا فریب داد و حرف هایی به دروغ از طرف برادر شوهرش به من گفت. من هم با خودم گفتم شاید برادر شوهرش با من ازدواج کند و من از غم رها شوم. به این ترتیب با او آشـنا شدم و حدود یکسال از آشـنایی ما گذشت...» دختر دیگری از رشت چنین می نویسـد: «من بـا پسـری آشـنا هسـتم البته من بـا او اصـلاً حرف نزده بـودم فقـط دوسـتم به من گفته بود که او تو را دوسـت دارد...».

احسـاس رسالت در مورد پیـدا کردن دوست برای یکـدیگر، عاملی است تسـهیل کننـده در جهت برقراری روابط نادرست بین دختران و پسران.

یکی دیگر از عوامـل مخفی در میـان نوجوانان که تأثیر به سـزایی در ایجاد روابط نامطلوب بین آنان دارد، پدیـده ای است که می توانیم آن را «همدردی با

عاشق» بنامیم. وقتی نوجوان در بین دوستان نزدیک خود اظهار می کند که من کسی را دوست دارم، گویی نوعی هم حسی و همدردی از آنان برمی انگیزد. دوستان نزدیک نوجوان گاه براساس همین هم حسی و همدردی است که سعی می کنند تسهیلاتی برای برقراری ارتباط بین آن دو فراهم کنند. هنگامی که نوجوان راجع به این موضوع صحبت می کند، این افراد با نوعی دلسوزی و در عین حال توجه، به اظهارات او گوش می دهند. این واکنش از طرف دوستان نوجوان، خود عامل تشویق کننده ای است در جهت پرسوز و گدازتر مطرح کردن موضوع. نوجوان وقتی ملاحظه می کند مشتریان خوبی برای مطالب او وجود دارد، خود نیز تمایل پیدا می کند، مشتریان خود را راضی نگه دارد و از سوی دیگر خود نیز به رضایت بیشتر برسد. رضامندی او از طریق جلب توجه دوستان و رفع نیاز اجتماعی وی، صورت می پذیرد.

مانع رسیدن به تکامل: انسان های شیطان صفت (۲۳۹)

ص:۲۳۹

در حقیقت بایـد گفت نوجوانانی که برنامه مشخصـی در زنـد گی ندارنـد و نیز روش های درست جلب توجه را نمی داننـد، با کوچک ترین احساس علاقه نسـبت به فردی از جنس مخالف و یا حتی بدون وجود چنین علاقه ای، در چرخه ای از تعامل هم حسی و هم دردی در بین دوستان صمیمی و نزدیک خود قرارمی گیرند، که این چرخه، آنان را به طرف بروز رفتارهایی سوق می دهد که گاه به لحاظ اجتماعی و اخلاقی ناپسند است.

در چنین وضـعیتی بایـد بگوییم علاـقه منـدی نوجوان به فردی خاص کاملاً جنبه فرعی پیـدا می کنـد، آنچه در اصل باعث می شود او دست به رفتارهـایی هم چون، نـامه نگاری و یا ملاقات بزنـد، تعامل متقابل او با دوسـتانش است. به عبارت دقیق تر در چنین مـواردی این احسـاس فردی نوجـوان نسـبت به فردی از جنس مخـالف نیست، که او را به نـامه نگـاری و یـا ملاقـات می کشاند ،بلکه این تعامل

(۲۴۰) راز آفرینش انسان

ص:۲۴۰

متقابل دوستان اوست که وی را مستعد انجام چنین کارهایی می کند.(1)

راهنمایان انسان برای رسیدن به تکامل

1 عقل (حجّت درونی)

«وَ قالُوا لَوْ کُنّا نَسْمَعُ اَوْ نَعْقِلُ ما کُنّا فی اَصْحابِ السَّعیرِ» (2)

(و می گویند: اگر ما گوش شنوا، داشتیم یا تعقّل می کردیم، جزء دوزخیان نبودیم).

«فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقا لِاَصْحابِ السَّعیرِ»(3)

1- تحلیلی بر روابط دختروپسر درایران؛ دکتر علی اصغر احمدی؛ سازمان انجمن اولیاء و مربیان، سال 1380 ؛ ص 55 تا 65.

2- 10 / ملک .

3- 11 / ملک .

(این جا است که به گناه خود اعتراف می کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا).

اگر گوش شنوا و فکر بیدار داشتیم، در دوزخ نبودیم

در این آیات ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان، انگشت روی علت اصلی بدبختی آن ها گذارده شده است، می گوید: از یک سو خداوند گوش شنوا و عقل و هوش داده و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلایل روشن فرستاده اگر این دو با هم ضمیمه شوند، سعادت انسان تأمین می شود.

ولی هنگامی که انسان گوش دارد اما با آن نمی شنود، چشم دارد و نمی بیند و عقل دارد و نمی اندیشد، اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسمانی به سراغ او آیند، اثری ندارد.

(۲۴۲) راز آفرینش انسان

در روایتی آمده است که جمعی در محضر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مدح و ستایش از

مسلمانانی کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کَیْفَ عَقْلُ الرَّجُلِ؟ عقل او چگونه است» سپس در ادامه فرمود: «مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق حاصل می شود، بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران، خداوند فردای قیامت مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آن ها بالا می برد و بر این اساس به قُرب خداوند نایل می گردند».(1)

ارزش والای عقل و خرد

این نخستین بار نیست که قرآن مجید به ارزش فوق العاده عقل و خرد اشاره می کند و گناه عمده دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آن ها را، از کار انداختن این نیروی الهی می شمرد، بلکه هر کس با قرآن آشنا باشد، می داند که در

ارزش والای عقل و خرد (۲۴۳)

ص:۲۴۳

۱- تفسیر جوان، ج ۲۴، ص ۲۴۹ به نقل از «مجمع البیان»، ج ۱۰، ص ۳۲۴.

مناسبت های مختلف اهمیت این موضوع را آشکار ساخته است و علی رغم دروغ پردازی های کسانی که مذهب را وسیله تخذیر مغزها و نادیده گرفتن فرمان عقل و خرد می شمرند، اسلام اساس خداشناسی و نجات را بر عقل و خرد می نهد و روی سخنش در همه جا با «اولواالباب» و «اولواالابصار» و اندیشمندان است.

در منابع اسلامی روایات بسیار زیادی در این زمینه وارد شده است. در کتاب «کافی» که از معتبرترین منابع حدیث ماست، نیز روایات زیادی مطرح شده است که به ذکر دو مورد از آن ها اکتفا می کنیم:

در حدیثی از علی علیه السلام آمده است: جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت: «من مأمورم که تو را میان یکی از سه موهبت مخیّر کنم تا یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی». آدم گفت: «آن ها چیست؟» جبرئیل در پاسخ گفت: «"عقل" و "دین" و "حیا"». آدم

گفت: «من "عقـل" را برگزیـدم»، جبرئیـل به "حیـا" و "دین" گفت: «او را رهـا کنیـد و به دنبال کار خود برویـد». گفتنـد: ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم». جبرئیل گفت: «حال که چنین است به مأموریت خود عمل کنید»، سپس به آسمان صعود کرد.(۱)

این لطیف ترین تعبیری است که ممکن است دربـاره عقل و خرد و نسـبت آن با حیا و دین گفته شود چرا که اگر عقل از دین جدا گردد، با اندک چیزی بر باد می رود، یا به انحراف کشیده می شود و اما حیا که مانع انسان از ارتکاب زشتی ها و گناهان است، آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است.

این نشان می دهد که آدم، سهم قابل ملاحظه ای از عقل داشت

ارزش والای عقل و خرد (۲۴۵)

ص:۲۴۵

۱- تفسیر جوان، ج ۲۴، ص ۲۵۱ به نقل از «نورالثقلین»، ج ۵، ص ۳۸۲ .

که به هنگام مخیّر شدن در میان این سه چیز، مرحله بالاتر عقل را برگزید و در سایه آن هم دین را تصاحب کرد و هم حیا را.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ کانَ لَهُ دینٌ وَ مَنْ کانَ لَهُ دینٌ دَخَلَ الْجَنَّهَ»(۱) (کسی که عاقل باشد، دین دارد و کسی که دین داشته باشد، داخل بهشت می شود) (بنابراین بهشت جای عاقلان است).(۲)

۲ پیامبران (حجت بیرونی)

محدودیت دانش ما

ممکن است بعضی چنین بیندیشند که آیا اصولاً مبعوث شدن

۱- تفسیر جوان، ج ۲۴، ص ۲۵۱ به نقل از «نورالثقلین» ج ۵، ص ۳۸۲ .

۲- تفسیر جوان، ج ۲۴، ص ۲۵۰ تا ۲۵۲ .

پیامبران از سوی خدا برای راهنمایی انسان ها ضرورت دارد ؟

مگر عقل و خردِ ما برای درک واقعیت ها کافی نیست؟ مگر پیشرفت علم و دانش بشر کمک به کشف رازها و روشن شدن همه حقایق نمی کند ؟

وانگهی آنچه را پیامبران ممکن است برای ما بیاورند از دو حال خارج نیست: یا عقل ما به خوبی آن را درک می کند، و یا نه.

در صورت اول، نیازی به زحمت پیامبران نداریم، و در صورت دوم ما نمی توانیم زیر بار مطالبی که برخلاف عقل و خردمان است برویم!

از سوی دیگر: آیا این هیچ صحیح است که انسان خود را دربست در اختیار دیگری بگذارند، و سخنان او را بدون چون و چرا بپذیرد؟ مگر پیامبران انسان هایی هم چون خود ما نیستند؟ چگونه ما خود را در اختیار انسان هایی هم چون خود ما بگذاریم ؟

محدودیت دانش ما (۲۴۷)

ص:۲۴۷

پاسخ ها

پاسخ ها

اما با توجه به چند نکته، پاسخ همه این سؤالات روشن می شود و موقعیت پیامبران در نظام زندگی انسان ها معلوم می گردد.

۱ ما باید بدانیم که علم و دانش ما محدود است، و با تمام پیشرفت هایی که در تمام علوم و دانش ها نصیب بشر شده هنوز آن چه را که ما می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم هم چون قطره ای در برابر دریا، و گاهی در برابر کوه است، و یا به گفته بعضی از دانشمندان بزرگ تمام علومی را که ما امروز در اختیار داریم الفبائی برای کتاب بزرگ عالم هستی محسوب می شود .

به تعبیر دیگر: قلمرو قضاوت و درک عقل ما منطقه کوچکی است که شعاع علم و دانش آن را روشن ساخته و ما از بیرون آن به کلی بی خبریم.

پیامبران می آیند و این منطقه وسیع را تا آن جا که ما نیاز داریم روشن

می سازنـد. در حقیقت عقل ما هم چون نورافکن قوی و نیرومندی است، اما پیامبران و وحی آسـمانی هم چون یک خورشـید عالمتاب، آیا کسی می تواند بگوید من با داشتن یک نورافکن قوی چه احتیاجی به خورشید دارم؟!

باز به تعبیر روشن تر: مسائل زندگی را می توان به سه گروه تقسـیم کرد: «معقول»، «نامعقول» و «مجهول». پیامبران هرگز سخن نامعقول یعنی چیزی بر ضـد عقل و خرد نمی گوینـد، و اگر بگویند پیامبر نیسـتند، بلکه آن ها در فهم و درک مجهولات به ما کمک می کنند و این بسیار برای ما مهم است.

بنـابراین آن ها که در گذشـته می گفتنـد با وجود عقل و خردِ آدمی، نیازی به پیامبران (ماننـد برهمائیها، همان گروهی که در هندوسـتان و بعضی نقاط دیگر زندگی می کنند). و یا آن ها که امروز می گویند با این همه پیروزی های علمی بشر احتیاجی به پیامبران و تعلیمات آن ها نداریم، نه قلمرو

علم و دانش را شناخته اند و نه رسالت پیامبران را.

این درست به آن می مانـد که کودکی که درس الفبا را در کلاس اول خوانـده بگویـد من دیگر همه چیز را می دانم و نیاز به معلم ندارم، آیا این سخن بی پایه نیست.

تازه پیامبران فقط معلم نیستند، مسأله رهبری آن ها داستان جداگانه ای دارد.

۲ هیچ کس نمی گوید انسان خود را دربست در اختیار فردی هم چون خودش بگذارد، سـخن این جاست که پیامبران با وحی آسـمانی، یعنی با علم بی پایان خـدا، ارتباط دارنـد، و ما بایـد از طریق دلایل قطعی ارتباطشان را با خـدا بشناسـیم، تنها در این صورت است که سخنان این رهبران آسمانی را پذیرا می شویم و تعلیمات حساب شده آن ها را با جان و دل می پذیریم .

آیا اگر من به نسخه طبیب ماهر و دلسوزی عمل کنم کار خلافی انجام داده ام؟!

(۲۵۰) راز آفرینش انسان

ص:۲۵۰

پیامبران طبیبان بزرگ روحانی هستند.

آیـا اگر من درس معلم و اسـتاد را که بـا عقـل و فکرم هماهنـگ است بپـذیرم کـار نـادرستی کرده ایم؟! پیامبران معلّم بزرگ بشرند.

بهتر این است که ما دلایل لزوم بعثت پیامبران را از سوی خدا باز هم دقیق تر بررسی کنیم .

ما به به سه دلیل زنده، نیاز به راهنمایی پیامبران داریم :

۱ نیاز از نظر تعلیم

اگر ما بر یک مرکب خیالی و افسانه ای که از امواج نور ساخته شـده باشـد سوار شویم، و در هر ثانیه سـیصدهزار کیلومتر (۵۰ هزار فرسخ) در این فضای بیکران سـیر کنیم، بی شک هزاران عمر نوح می خواهد تا بتوانیم تنها گوشه ای از این جهان پهناور و گسترده را تماشا کنیم.

۱ نیاز از نظر تعلیم (۲۵۱)

ص:۲۵۱

این عالم با این وسعت سرسام آورش مسلما بیهوده آفریده نشده و آفرینش این جهان سود و فایده ای به حال خدا ندارد، چرا که او وجودی است از هر نظر کامل و بی نیاز و بی نهایت، او کمبودی ندارد که بخواهد از طریق آفرینش جهان و بشر آن را برطرف سازد.

بنابراین نتیجه می گیریم که هدفش این بوده که بر دیگران جود و بخشش کند و سایر موجودات را به تکامل برساند، همچون آفتاب که بر ما زمینیان می تابد بی آن که احتیاج به ما داشته باشد، این تابش آفتاب تنها به سود ماست وگرنه ما چه کاری برای خورشید می توانیم انجام دهیم.

از سوی دیگر آیا معلومات ما به تنهایی برای پیمودن راه تکامل و رسیدن به مرحله یک انسان کامل از هرنظر کافی است.

ما چه مقدار از اسرار جهان را می دانیم؟ اصلاً حقیقت حیات چیست ؟

(۲۵۲) راز آفرینش انسان

این جهان از کجا آمده؟ هیچ کس پاسخ دقیق آن ها را نمی داند.

تا کی باقی خواهد ماند؟ باز کسی نمی تواند به آن پاسخ گوید.

از نظر زندگی اجتماعی و اقتصادی هر یک از دانشمندان بشر نظریه ای دارند.

مثلاً گروهی «سرمایه داری» را توصیه می کنند، و گروه دیگری «سوسیالیسم و کمونیسم» را و گروه سومی نه این را می پسندد و نه آن را و هر دو را زیانبار می شمرند.

در مسایل دیگر زندگی نیز این گونه اختلاف نظرها میان دانشمندان فراوان است.

انسان حیران می شود که در این میان کدام را بپذیرد؟!

در این جا، از روی انصاف باید اعتراف کرد که برای رسیدن به هدف اصلی آفرینش یعنی «نموّ و تکامل و پرورش انسان در تمام زمینه ها» احتیاج به یک

۱ نیاز از نظر تعلیم (۲۵۳)

سلسله تعلیمات صحیح و خالی از اشتباه و متکی به واقعیات زندگی است، تعلیماتی که بتواند در این راه طولانی برای رسیدن به مقصد اصلی به او کمک کند.

و این تنها از طریق علم خدا یعنی وحی آسمانی به وسیله پیامبران حاصل می شود و به همین دلیل خداوندی که ما را برای پیمودن این راه آفریده باید چنین علم و دانشی در اختیار ما بگذارد.

۲ نیاز به رهبری در زمینه های اجتماعی و اخلاقی

می دانیم در وجود ما علاوه بر «عقل و خرد» انگیزه های نیرومند دیگری به نام «غرائز و امیال» وجود دارد: غریزه خود دوستی، غریزه خشم و غضب، غریزه شهوت و غرایز و امیال فراوان دیگر. بدون شک اگر ما غرائز خود را مهار نکنیم و بر ما چیره شوند حتی عقل و خرد مانیز زندانی می شود و انسان هم چون جباران و ستمگران تاریخ مبدل به گرگ درنده ای می شود که از گرگان بیابان به مراتب

خطرناک تر است.

مـا برای تربیت اخلاقی نیـاز به مربی داریم، نیاز به «الگو» و «اسوه» داریم که طبق اصل «محاکات» از گفتار و رفتار او سرمشـق بگیریم .

انسـانی کامل و تربیت یافته از هر نظر لازم است که در این راه پرفراز و نشـیب دست ما را بگیرد و از طغیان غرایز ما جلوگیری کند، اصول فضایل اخلاق را با عمل و سخنش در دل و جان ما بنشاند، شجاعت و شهامت و انسان دوستی، مروت و گذشت و وفاداری درستی و امانت و پاکدامنی را در روح ما پرورش دهد.

چه کسی جز پیامبر معصوم می تواند به عنوان مربی و راهنما برگزیده شود؟!

به همین دلیل ممکن نیست خداوند قادر مهربان ما را از وجود چنین رهبران و مربیانی محروم سازد.

۲ نیاز به رهبری در زمینه های اجتماعی و اخلاقی (۲۵۵)

ص:۲۵۵

۳ نیاز به وجود پیامبران از نظر طرح قوانین

می دانیم بزرگ ترین امتیاز زندگی انسان ها که عامل همه پیشرفت هایی است که نصیب او در تمام زمینه های مختلف زندگی شده، همان زندگی اجتماعی پویاست.

به طور قطع اگر انسان ها جدا از یکدیگر می کردند الان همگی از نظر سطح فکر و تمدن هم چون انسان های «عهد حجر» بودند !

آری تلاش و کوشش دسته جمعی است که چراغ فرهنگ و تمدن را فروزان ساخته، تلاش و کوشش دسته جمعی است که سرچشمه این همه اکتشافات علمی و اختراعات شده است.

فی المثل اگر مسأله مسافرت به کره ماه را درنظربگیریم، می بینیم این کار نتیجه تلاش یک یا چند دانشمند بزرگ نبوده است، بلکه میلیون ها عالم و دانشمند

در طی هزاران سال مطالعات و کشفیات و تجربیاتی داشته اند که از طریق زندگی دسته جمعی متراکم گردیده و سرانجام به این عظمت رسیده است.

و یا اگر طبیب فوق العاده ماهری در عصر ما موفق می شود قلب انسانی را که خودش مُرده اما قلبش هنوز قابل استفاده است در سینه انسان دیگری پیوند زند و او را از مرگ حتمی رهائی بخشد، این نتیجه تجربیات هزاران هزار پزشک و جراح در طول تاریخ است که به وسیله استادان به شاگردان منتقل شده است.

ولی البته این زندگی اجتماعی در مقابل این همه برکات مشکلاتی هم دارد، و آن برخورد و تصادم حقوق و منافع انسان ها با یکدیگر، و گاه تجاوز و حتی جنگ است.

در این جا احتیاج به قانون و برنامه و مقرّرات روشن می شود، قوانین می تواند سه مشکل بزرگ را برای ما حل کند:

نیاز به وجود پیامبران از نظر طرح قوانین (۲۵۷)

ص:۲۵۷

۱ قانون حدود وظایف هر فرد را در برابر جامعه، و وظایف جامعه را در برابر هر فرد روشن می سازد، استعدادها را شکوفا و تلاش ها را هماهنگ می کند.

۲ قانون راه را برای نظارت لازم بر انجام وظیفه از سوی افراد هموار می نماید.

۳ قانون جلو تجاوز افراد را به حقوق یکدیگر گرفته، و مانع هرج و مرج و برخورد افراد و گروه ها می گردد، و در صورت لزوم برای متجاوزان مجازات مناسب را تعیین می کند.

بنابراین غیر از خدا و کسی که وحی الهی را دریافت می دارد نمی تواند قانونگذار خوب و جامعی باشد. و به این ترتیب به این نتیجه می رسیم: خدائی که بشر را برای پیمودن راه تکامل آفریده، باید کسانی را مأمور هدایت او کند تا قوانین آسمانی و جامع الاطراف الهی را در اختیار انسان ها بگذارند.

(۲۵۸) راز آفرینش انسان

و مسلّما هنگـامی که مردم بداننـد قـانون، قـانون خـداست بـا اعتماد و اطمینان بیشتر به آن عمل می کننـد و به تعبیر دیگر این آگاهی ضامن اجرای ارزنده ای برای قوانین خواهد بود. (۱)

۳ امامان (حجت بیرونی)

امامان (حجت بیرونی)

بحث هایی که درباره لزوم بعثت پیامبران داشتیم تا حدّ زیادی ما را به لزوم وجود امام بعد از پیامبر آشـنا می سازد، چرا که در قسمت مهمی از برنامه ها اشتراک دارند، ولی در این جا لازم است مباحث دیگری را نیز مطرح کنیم:

الف) تکامل معنوی در کنار وجود رهبران الهی

قبل از هر چیز به سـراغ هدف آفرینش انسان می رویم که گل سرسـبد جهان آفرینش است. او راهی پرفراز و نشـیب و طولانی را به سوی خدا، به سوی کمال

۱- پنجاه درس اصول عقائد برای جوانان ؛ مکارم شیرازی، ناصر، ص ۱۶۱ تا ۱۶۷ .

مطلق و به سوی تکامل معنوی در تمام ابعاد می پیماید.

بدون شک این راه را بدون رهبری یک پیشوای معصوم نمی تواند به انجام برساند و طیّ این مرحله بی رهبری یک معلم آسمانی ممکن نیست، چرا که «ظلمات است بترس از خطر گمراهی».

درست است خداوند انسان را با نیروی عقل و خرد مجهز ساخته، وجدانی قوی و پربار به او داده، کتاب های آسمانی برای او فرستاده، ولی این انسان ممکن است با همه این وسایل تکوینی و تشریعی باز در تشخیص راه خود گرفتار اشتباه شود، مسلّما وجود یک پیشوای معصوم، خطر انحراف و گمراهی را تا حد زیادی تقلیل می دهد، و به این ترتیب «وجود امام، تکمیل کننده هدف آفرینش انسان است».

این همان چیزی است که در کتب اعتقادی از آن به «قاعده لطف» تعبیر می کنند

(۲۶۰) راز آفرینش انسان

ص:۲۶۰

و منظورشان از قاعـده لطف این است که خداوند حکیم، تمام اموری را که برای وصال انسان به هدف آفرینش لازم است، در اختیار او قرار می دهد، از جمله بعثت پیامبران و نصب وجود امام معصوم وگرنه نقض غرض کرده است.

ب) پاسداری شرایع آسمانی

می دانیم ادیان الهی به هنگام نزول بر قلب پیامبران مانند قطره های آب باران شفاف و زلال و حیات بخش و جان پرورند ؛ اما هنگامی که وارد محیط های آلوده و مغزهای ناتوان یا ناپاک می شوند تدریجا آلوده می گردند، و خرافات و موهومات بر آن می افزاینـد، تـا آن شـفافیت و ظرافت روز اول را از دست دهـد، دراین حـال نه جاذبه ای دارد، و نه تأثیری تربیتی چنـدانی، نه تشنه کامان را سیراب می کند، و نه شکوفه و گل فضیلتی را می رویاند.

این جاست که همیشه باید پیشوایی معصوم به عنوان پاسداری از اصالت

۳ امامان (حجت بیرونی) (۲۶۱)

مکتب، و خـالص بودن برنـامه هـای دینی در کنـار آن باشـد تـا از کجی هـا و انحرافـات و افکارالتقـاطی، و نظرات نادرست و بیگانه، و موهومات و خرافات، جلوگیری کند ؛ که اگر مذهب و آئین بدون وجود چنین رهبری باشد در مدت بسـیار کوتاهی اصالت و خلوص خود را از دست خواهد داد .

به همین دلیل علی علیه السلام در یکی از سخنان خود در نهج البلاغه می فرماید:

«اَللّهُمَّ بَلی، لا ـ تَخْلُو الاَْرْضُ مِنْ قـائِم لِلّهِ بِحُجَّه، اِمّا ظاهِرا مَشْـهُورا، اَوْ خائِفا مَغْمورا لِئَلاّتَبْطُلَ حُجَجُ اللّه ِوَ بَیِّناتُهُ»: آری، هرگز روی زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی گردد، خواه ظاهر و آشـکار باشد، و یا ترسان و پنهان، تا دلائل الهی و نشانه های روشن او باطل نگردد». (1)

(۲۶۲) راز آفرینش انسان

ص:۲۶۲

۱- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۱۴۷ .

در حقیقت قلب امام علیه السلام از این نظر همانند صندوق های مطمئنی است که اسناد گرانبها را همیشه در آن می گذارند، تا از دستبرد دزدان، و حوادث دیگر مصون و محفوظ بماند، و این یکی دیگر از فلسفه های وجود امام است.

ج) رهبری سیاسی و اجتماعی امّت

بدون شک هیچ جمع گروهی بدون نظام اجتماعی که در رأس آن رهبری توانا باشد نمی توانند به حیات خود ادامه دهند، و به همین دلیل از قدیمی ترین امام تاکنون همه اقوام و ملت ها برای خود رهبری برگزیده اند که گاه صالح بوده و در بسیاری از مواقع ناصالح، و بسیار می شده که با استفاده از نیاز امت ها به وجود رهبر، سلاطین سلطه جو با زور و تزویر خود را بر مردم تحمیل می کردند، و زمام امور به دست می گرفتند... این از یکسو.

۳ امامان (حجت بیرونی) (۲۶۳)

از سوی دیگر برای این که انسان بتواند به هدف کمال معنوی خویش نائل

گردد بایـد این راه را نه به تنهـایی، بلکه بـا جمـاعت و جامعه بپیمایـد، که نیروی فرد از نظر فکری و جسـمی و مادی و معنوی بسیار ناچیز است و نیروی جمع بسیار پرقدرت.

ولی جـامعه ای لازم است که نظام صـحیحی بر آن حاکم باشـد، اسـتعدادهای انسانی را شـکوفا سازد، با کجی ها و انحرافات مبارزه کنـد، حقوق همه افراد را حفظ نمایـد، و برای رسـیدن به هـدف های بزرگ برنامه ریزی و سازمانـدهی داشـته باشـد و انگیزه های حرکت را در یک محیط آزاد در کل جامعه بسیج کند.

و از آن جـا که انسـان خطاکـار قـدرت چنین رسـالت عظیمی را نـدارد، همـان گـونه که بـا چشم خود همیشه نـاظر انحرافـات زمامداران سیاسـی دنیا از مسـیر صحیح بوده ایم، لازم است پیشوایی معصوم از سوی خداوند بر این امر نظارت کند، و در عین بهره گیری از نیروهای مردمی و اندیشه های دانشمندان جلو

انحرافات را بگیرد.

این یکی دیگر از فلسفه های وجود امام است و یکی دیگر از شعبه های «قاعده لطف». باز تکرار می کنیم تکلیف مردم در زمان های استثنایی که امام معصوم به عللی غایب است نیز روشن شده که در بحث حکومت اسلامی و ولایت فقیه گنجانده می شود.

د) لزوم اتمام حجت

نه تنها دل های آماده باید در پرتو وجود امام راهنمایی شده و مسیر خود را به سوی کمال مطلق ادامه دهد، بلکه باید برای آن ها که دانسته و عمدا راه خلاف را می پویند اتمام حجت شود، تا اگر وعده کیفری به آن ها داده شده است بی دلیل نباشد، و کسی نتواند ایراد کند که اگر رهبری الهی و آسمانی دست ما را گرفته بود و به سوی حقّ رهنمون گشته بود هرگز تخلّف نمی کردیم.

۳ امامان (حجت بیرونی) (۲۶۵)

خلاصه راه عذر بسته شود، دلایل حق به اندازه کافی بیان گردد، به ناآگاهان آگاهی داده شود، و به آگاهان اطمینان خاطر و تقویت اراده.

ه) امام واسطه بزرگ فیض الهی است

بسیاری از دانشمندان به پیروی از احادیث اسلامی وجود پیامبر و امام را در جامعه انسانیّت و یا در کلّ عالم هستی به وجود «قلب» در مجموعه بدن انسان تشبیه می کنند.

می دانیم هنگامی که قلب می تپد خون را به تمام عروق می فرستد و تمام سلول های بدن را تغذیه می کند. از آن جا که امام معصوم به صورت یک انسان کامل و پیشرو قافله انسانیت سبب نزول فیض الهی می گردد و هر فرد به مقدار ارتباطش با پیامبر امام از این فیض بهره می گیرد ؛ باید گفت همان گونه که وجود قلب برای انسان ضروری است وجود این واسطه فیض الهی نیز در کالبد جهان انسانیّت ضرورت دارد.

(۲۶۶) راز آفرینش انسان

ص:۲۶۶

اشتباه نشود پیامبر و امام از خود چیزی ندارند که به دیگران بدهند هر چه هست از ناحیه خداست، اما همان گونه که قلب واسطه فیض الهی برای بدن است، پیامبر و امام نیز واسطه های فیض خدا برای انسان ها از تمام قشرها و گروه ها هستند. (۱)

معاد و فلسفه آفرینش

بسیاری سؤال می کنند خداوند ما را برای چه آفرید؟ و گاه از این فراتر می روند می گویند: اصلاً فلسفه آفرینش این جهان بزرگ چیست ؟

باغبان درخت را برای میوه می کارد، و زمین را برای محصولی شخم کرده و

معاد و فلسفه آفرینش (۲۶۷)

ص:۲۶۷

۱- پنجاه درس اصول عقائد برای جوانان ؛ مکارم شیرازی، ناصر، ص ۲۴۱ تا ۲۴۶ .

بذرافشانی می کند، باغبان آفرینش برای چه منظور ما را آفریده است ؟

آیا خدا کمبود داشت که با آفرینش ما جبران می شد؟ در این صورت باید نیازمند باشد، نیاز داشتن بامقام پروردگار و بی نهایت بودن وجود او سازگار نیست.

در پاسخ این سؤال سخن بسیار است ولی در چند جمله می توان پاسخ روشنی را خلاصه کرد و آن این که ؛ اشتباه بزرگ این است که ما صفات خدا را با خودمان مقایسه کنیم، ما چون موجود محدودی هستیم هرکاری را برای رفع کمبود می کنیم، درس می خوانیم کمبود علم ما برطرف شود.

کار می کنیم کمبود مالی نداشته باشیم.

به سراغ بهداشت و درمان می رویم سلامت ما تأمین می شود .

اما در مورد خداوند که وجودی است بی نهایت از هر نظر، اگر کاری انجام دهد

باید هدف او را در بیرون وجود او جستجو کنیم، او خلق نمی کند تا سودی کند، بلکه هدف او این است «تا بر بندگان جودی کند».

او آفتابی است پر فروغ و بی انتها، بی آن که نیازی داشته باشد نورافشانی می کند تا همگان از نور وجود او بهره مند شوند، این اقتضای ذات بی انتها و پرفیض اوست که دست موجودات را گرفته و در مسیر تکامل به پیش می برد.

آفرینش ما از عدم خود یک گام برجسته تکاملی بود، فرستادن پیامبران و نزول کتاب آسمانی و تعیین قوانین و برنامه ها، هر یک پایه ای برای این تکامل ما محسوب می شود .

این جهان دانشگاه بزرگی است و ما دانشجویان این دانشگاه .(۱)

معاد و فلسفه آفرینش (۲۶۹)

ص:۲۶۹

۱- مضمون کلمات قصار علی علیه السلام در نهج البلاغه و حدیث معروف الدنیا مزرعه الآخره .

این جهان مزرعه آماده ای است و ما کشاورزان این مزرعه .(۱)

و این جهان تجارتخانه پرسودی است و ما تاجران این بازار .(۲)

مـا چگونه می توانیم برای آفرینش بشـر هـدفی قائل نشویم؟ در حالی که وقتی درست به اطراف خود نگاه می کنیم و ذره ذره موجودات را می نگریم هرکدام دارای هدفی است.

در کارگاه عجیب بدن ما هیچ دستگاهی بی هدف نیست حتی مژه های چشمان ما و گودی کف پای ما !

۱- مضمون کلمات قصار علی علیه السلام در نهج البلاغه و حدیث معروف الدنیا مزرعه الآخره .

۲- مضمون کلمات قصار علی علیه السلام در نهج البلاغه و حدیث معروف الدنیا مزرعه الآخره .

چگونه ممکن است ساختمان وجود ما هر ذره اش هـدفی داشـته باشـد، اما مجموع وجود ما بی هدف باشد؟ از وجود خودمان بیرون می آئیم، و به جهان بزرگ می نگریم، هر دستگاهی را جداگانه دارای هدف می بینیم، هدف از تابش آفتاب، هدف از بارش باران، هدف از ترکیب مخصوص هوا، ولی آیا ممکن است مجموع این جهان بی هدف باشد؟!

حقیقت این است که در دل این عـالم پهنـاور گـوئی تـابلوی بزرگی برای نشـان دادن هـدف نهـایی نصب شـده که گـاه بر اثر عظمتش نمی توانیم آن را در لحظات نخستین ببینیم، و روی آن نوشته شده است «تربیت و تکامل».

اکنون که به هدف آفرینش آشـنا شدیم سـخن در این جاست که آیا زندگی چند روزه دنیا با تمام مشـکلات و گرفتاری ها و ناکامی هایش می تواند هدف آفرینش ما باشد؟

فرض کنید من شصت سال دراین دنیا زندگی کنم، همه روز از صبح تا شام

برای به دست آوردن روزی تلاش نمایم، و شب خسته و وامانده به منزل بازگردم، و نتیجه اش این باشد که در طول عمرم چندین تن غذا و آب مصرف کنم، و بازحمت و دردسر، خانه ای فراهم سازم، و بعد بگذارم و از این جهان بروم آیا این هدف ارزش آن را دارد که مرا به این زندگی پر درد و رنج بخواند ؟

راستی اگر مهندسی، ساختمان عظیمی را در وسط بیابانی برپاکند و سالیان دراز در تکمیل و تنظیم آن بکوشد و تمام وسایل را در آن فراهم سازد و هنگامی که از او سؤال کنند منظورت چیست؟ بگوید: هدفم این است که در تمام عمر این ساختمان، رهگذری از این راه بگذرد و یک ساعت در آن بیاساید! آیا همه تعجب نخواهیم کرد و نخواهیم گفت: یک ساعت آسودن یک راهگذر، این همه تشکیلات و مقدمات و ذی المقدمات نمی خواهد.

به همین دلیل آن ها که عقیده به رستاخیز و زندگی پس از مرگ ندارند زندگی

این جهـان را پوچ می داننـد، و این سـخن در کلمـات مادّی ها زیاد به چشم می خورد که زنـدگی این جهان بی هـدف است، حتی گاه افرادی از آن ها دست به انتحار می زنند چرا که از این زندگی مادی تکراری و بی هدف خسته شده اند.

چیزی که به زنـدگی هـدف می دهـد و آن را معقول و حکیمـانه می کنـد این است که مقـدمه جهـان دیگری باشـد، و تحمل مشکلات این زندگی و چیدن این همه مقدمات برای آن، به خاطر استفاده در مسیر یک زندگی جاودان باشد.

در این جـا مثـال جالبی سابقا داشتیم و آن این که اگر جنینی که در شـکم مادر است عقل و هوش کافی می داشت و به او می گفتنـد: بعـد از این زنـدگی که تو در این جا داری خبری نیست، حتما او به زنـدگیش اعتراض می کرد، و می گفت: «این چه معنی دارد من در این محیط زنـدانی باشم؟ خون بخورم و دست و پا بسـته در گوشه ای بیفتم و بعد هیچ؟ آفریدگار چه هدفی از این آفرینش داشت؟!» اما اگر به

او اطمینان دهند که این چند ماه یک مرحله زودگذر و دوران آمادگی برای یک زندگی نسبتا طولانی در دنیاست، جهانی که نسبت به محیط جنین وسیع و پر نور و پرشکوه است، و نسبت به آن مواهب گوناگون دارد، در این موقع او قانع می شد که دوران جنینی مفهوم و هدف قابل ملاحظه ای دارد و به همین دلیل قابل تحمّل است.

قرآن مجید می گوید: «وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَهَ الْأُولی فَلَوْ لا تَذَکَّرُونَ»(۱) ؛ شما زندگی این جهان را دانستید، چگونه متذکر نمی شوید (که بعد از آن جهان دیگری وجود ندارد).

خلاصه این که: این جهان با تمام وجودش فریاد می زند که بعد از آن جهان

۱- ۶۲ / واقعه .

دیگری است وگرنه لغو و بیهوده و بی معنی بود.

این سخن را از زبان قرآن مجید بشنوید می فرماید: «اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّما خَلَقْناکُمْ عَبَثا وَ اَنَّکُمْ اِلَیْنا»(۱)؛ آیا شما گمان کردید که شما را بیهوده آفریدیم و شما به سوی ما بازنمی گردید؟

اشاره به این که اگر «معاد» که در قرآن از آن تعبیر به بازگشت به سوی خدا شده در کار نبود آفرینش انسان با بیهودگی مساوی بود.

نتیجه این که فلسفه آفرینش می گوید: بعد از این جهان باید جهان دیگری وجود داشته باشد. (۲)

معاد و فلسفه آفرینش (۲۷۵)

۱- ۱۱۵ / مؤمنون .

۲- پنجاه درس اصول عقائد برای جوانان ؛ مکارم شیرازی، ناصر، ص ۳۶۹ تا ۲۷۳ .

جمع بندی و نتیجه گیری

در این نوشته ابتدا به پاسخ این پرسش پرداختیم که:

ز کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود ؟ به کجا می روم آخر ننمایی وطنم؟

از ابتدای خلقت انسان این پرسش مطرح بوده و تا آخر نیز ادامه خواهد داشت. و به همین دلیل برای پاسخ به این سؤال، اولین انسان پیامبر و حجّت خدا بود و تا به آخر نیز زمین از حجّت خالی نخواهد بود؟ که پیامبران و ائمه به عنوان حجّت های بیرونی و عقل به عنوان حجّت درونی راهنمایان انسان برای رسیدن او به فلسفه وجودی آفرینشش است و انسان های شیطان صفت به عنوان مانع رسیدن انسان به تکامل است.

آنچه از بررسی آیات و روایات (در حدّ توان) مشخص گردید و در فصل های

مربوطه اشاره شد انسان دارای خلقتی مستقل و با هدف مشخصی از جانب

خداوند است. و اگر در نظام عرضی مرتبط با سایر موجودات است، در نظام طولی وابسته به آن ها نیست، بلکه موجودات در خدمت انسان و مسخّر او است.

آیاتی که در ارتباط با خلقت انسان وجود دارد و در بخش آیات ارائه گردیده و در عناوین محکم واقعیت موضوع را بیان می دارند، و احادیث وارده در این خصوص نیز در توضیح مطلب گویای آن است که انسان جایگاه ویژه ای در نظام هستی دارد که در فصل اول تحقیق کیفیت موضوع را بیان می کند. و در فصل دوم آیاتی که در ارتباط با هدف خلقت انسان در قرآن و روایات است را بیان می دارد و موانع و راهنمایان انسان برای رسیدن به تکامل را نیز بیان می دارد.

امید است که این کار تحقیقی ارائه شده که با راهنمایی استادم بوده بتواند جوانان را بیش از پیش با فلسفه و هدف آفریننده ایشان از آفریدنشان آشنا سازد و گام هایی را برای رسیدن به آن هدف بردارند.

جمع بندی و نتیجه گیری (۲۷۷)

ص:۲۷۷

فهرست منابع و مآخذ

قرآن کریم

نهج البلاغه، امام علی بن ابیطالب، ترجمه محمد دشتی، مشهور، قم، چاپ دوازدهم، وزیری، یک جلد .

آفریدگار جهان، ناصر مکارم شیرازی، مدرسه علی بن ابیطالب، قم، چاپ دوم، رقعی، یک جلد.

انسان شناسی (۲) ؛ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، وزیری، ۲ جلد .

اخلاق اسلامی در نهج البلاغه (خطبه متقین)؛ اکبر خادم الذّاکرین، مدرسه علی بن ابیطالب، قم، وزیری، دو جلد.

پنجاه درس اصول عقاید برای جوانان ؛ ناصر مکارم شیرازی، مدرسه علی بن ابیطالب، قم، رقعی، یک جلد.

تفسیر بیان ؛ محمّد بیستونی، فراهانی، تهران، پالتویی، چاپ اول، ۳۰ جلد.

تفسیر جوان ؛ محمّد بیستونی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، جیبی، چاپ اول، ۲۷ جلد.

تحلیلی بر روابط دختر و پسر در ایران ؛ علی اصغر احمدی، سازمان انجمن اولیاء و مربیان، تهران، چاپ هفتم، رقعی، یک جلد.

خودشناسی برای خودسازی، محمّد تقی مصباح یزدی ،مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، قم، رقعی، یک جلد.

دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی ؛ بهاءالدین خرمشاهی، دوستان (و) ناهید، تهران، وزیری، ۲ جلد .

قصه های قرآن، محمّدمحمّدی اشتهاردی، نبوی، تهران، وزیری، چاپ سوم، یک جلد.

ره توشه راهیان نور (آموزش عقاید و اخلاق ویژه مقطع دبیرستان)، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، وزیری، ۵ جلد.

ص:۲۸۰

فهرست مطالب

فهرست مطالب

ص:۲۸۲

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۲۸۳

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۲۸۴

فهرست مطالب

موضوع صفحه

فهرست مطالب

ص:۲۸۶

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۲۸۷

فهرست مطالب

موضوع صفحه

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا کسانى که مى‌دانند و کسانى که نمى‌دانند يکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹